

کودک و زندگی

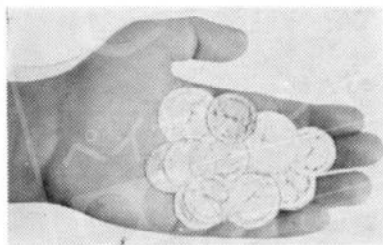


پیکان جوانان ۵۶

ペイカン ジャワナン

www.javanan56.com

در این شماره کودک‌ورندگی می‌خوانید :



باج اخلاقی! ...

سومین قسمت از سری گزارش-
های تحقیقی ما که با عنوان پول
توجیبی آغاز شد .

در صفحه ۴

نوآموزاید آل

مقاله‌ای کامل و جالب
پیرامون روش پرورش صحیح
کودکان و نگرشی عمیق در این
مورد

در صفحه ۱۴



هشت نوع از عملیات مفید ورزشی
برای کوچولوهای یکساله شما..

در صفحه ۸

سینی خاکسترو خشت خام! ..

داستان شیرین زایمان زن ایرانی
و آداب و رسوم زنان قدیم
هنگام زایمان که مقاله‌ای بس
جالب و خواندنی است

در صفحه ۱۶



عادات زشت

مرز بین کارهای پسندیده و
ناپسند کودکان کدام است ؟

در صفحه ۶۴



هنر پدر بودن

امروزه ۲۰ درصد پدر ها
داوطلبانه از نوزاد خود نگهداری
میکنند !

در صفحه ۱۰



لکه سیاه!

داستان تاثیر انگیز يك پسرک
نگون بخت و تیره روزیهای او
عنوان سلسله‌رپورتاژهای روز-
های سیاه بچه‌ها است !

در صفحه ۱۲

آینده نگری شاهنشاه

امروزین خود نرسیده اند ، فقط يك دوره «عزّت» در ژاين ۶۰ سال طول كشيد ، باینصورت كه ملت زنده ژاين با «مصرف» ثابت توليد خود را مدام افزايش داد ، يعنى شصت سال تمام فقط كار كرد ، تلاش كرد و با همان نصيب عادی و خیلی پیش پا افتاده اش ساخت ، تا امروز خوب و سرشارش را دید که دارد تبدیل میشود و در واقع تبدیل شده است به آمریکای قدرتمند شرق .

ما در این میان ملت خوشبختی بوده ایم ، چه تاکنون نیازی به چنین از خود گذشتگی نبوده است ، در ایران نوعی دموکراسی سازنده حکومت دارد . یعنی هر کس اعم از سرمایه دار ، کارگر و غیره میتواند زندگی بکند و لذت ببرد مشروط بر اینکه آزادی دیگران و حرمت ملی را خدشه دار ننماید ، اما هرگز نباید که ساده لوحانه فارغ البال بود .

« ... مناسبانه ما طی این مدت ناگزیر خواهیم بود نورم ناشی از اقتصاد ناسالم دیگران را که برخلاف حق و منطق بر ما تحمیل شده است تحمل کنیم . »

گفتار شاهنشاه ارائه يك منطق سالم است ، باید واقعیت را پذیرفت ، اما آنچه كه واقعیتی بزرگتر را مطرح میکند اتكای ماست بر نسل فردا ... و همین دور اندیشی و آینده نگری است كه در نطق تاریخی شاهنشاه كاملاً محسوس است . سرزمین ما دارای ارزش های اخلاقی و مادی برای بچه های ماست ، و ناگزیر متكای جامعه ما آنها هستند ، در خلال هر گونه مبارزه ، اعم از مبارزه با گرانی و گرانی و فروشی ، یا مبارزه با محترک قند و كاغذ و جای و غیره و غیره ، ما باید در اندیشه نسل آینده باشیم كه میآید و همچنان خواهد آمد ، این نسل باید با آموزش صحیح و مدام ، با درك مسائل اجتماعی و با تشخیص قابلیت های فردی خود ، بطوری آبدیده شود كه هرگز امکان و حتی تصور در جا زدن و به قهقرا رفتن نباشد .

« ... در مورد انقلاب آموزشی ، با اجرای دستور های صریح و تازه ای كه در این باره داده ایم انتظار داریم تحول ثمر بخش و عمیقی در پرورش استعدادها بقیه در صفحه ۳۹

● حق تحصیل هر فرد ایرانی ، مانند حق برخورداری از آب و هوا باید بعنوان حقوق مسلم و اساسی رعایت شود .

● در مقابل هر جوان ایرانی باید وجدانا و عمیقاً خود را موظف بدانند كه دین خویش را در مقابل جامعه ای كه فرصت تحصیل و پرورش استعداد بساو داده است از راه خدمت بدین جامعه ادا كند .

انعكاس جهانی نطق شاهنشاه ایران بیشتر بخاطر تحلیل منطقی و متعارفی بود كه از مسائل سیاسی و اقتصادی جهان بعمل آمد . آنچه مطرح شد و آنچه به بررسی گرفته شد بواقع مشی اساسی سیاست خارجی و داخلی ایران است كه از دیدگاه سیاست های بین المللی كاملاً روشن و شناخته شده است . تردید نیست كه جامعه ایران عصر ویژه ای را میگذراند ، دوره ای كه ناگزیر بخاطر زیربنای فكري و اقتصادی اش يك عصر استثنائی تاریخ ایران را مطرح میکند و این بهمان اندازه كه موجب افتخار ، سرفرازی و غرور ایرانیان است ، از سوی دیگر موجب خشم ، ناخوشایندی و حتی كینه و خصومت بیگانگان خواهد بود . روشن است ، وقتی ما شریانهای اقتصادی سودجویانه بیگانه را فی المثل با تعیین و تثبیت قیمت «نفت» در دو سال قبل قطع كردیم و هر روز بیشتر از پیش دامنه اقتصادی ملی خود را گسترش دادیم ، بیگانه خوشحال و خندان نخواهد بود .

« ... در زمینه اقتصادی ، تذکر این نکته را لازم میدانم كه در حال حاضر تورم فوق العاده از خارج به كشور ما تحمیل میشود ، بطوری كه از دو سال پیش كه قیمت صادراتی نفت در كنفرانس تهران تعیین شد ، ما بطور مداوم شاهد افزایش قیمت كالاهای وارداتی بوده ایم . »

تفسیر عمیق این گفتار بیان واقعیتی است كه ملت ایران باید تا روزگار تمدن بزرگ پیوسته آگاه ، مارت ، دقیق و سخت كوش باشد ، چه هیچ بیگانه ای هفتكه نفوذ اقتصادی خود را از دست رفته و نابود شده بسند ساكت نخواهد نشست ، كشور های راقبه دنیا از جمله ژاپن كه اینچنین سرعت پیش میروند و پیش رفته است ، آسان ، راحت و خیلی ساده به مرتبت

بچه اخلاقی

✱ فریده محمود زاده : باپول توجیبی روزانه و منظم موافقم .

✱ نازی اهری : « پول تو جیبی » اگه بصورت « وظیفه » و « قرارداد » باشه بچه را طلبکار بار می‌آورد !

نمره‌ی کمتر از ده مجبور است ۷ تومان غرامت ! بپردازد ، دن شخصا از این سیستم تربیتی ابتکاری که خاص خانواده‌ها است ، خیلی راضیم علی الان کلاس پنجم ابتدائی است و هر ساله شاگرد اول یا دوم میشود. این حرفها را يك تاجر يك آدم معامله گر و يك صراف خیابان منوچهری نمی‌زد ، این استدلالی است که در مورد پول توجیبی و نقش آموزشی آن آقای دکتر محمد رضا - ر - میکند ، یعنی اینکه با يك دید کلی همه چیز و همه‌ی ارزش

من با پسرم قرارداری گذاشته‌ام که خیال هر نویمان را راحت میکند ، «علی» برای هر نمره بیستی که بگیرد ۵ تومان به - عنوان جایزه و تشویق طلبکار میشود و همچنین برای هر حرکت مودبانه از قبیل جلوی مهمان درست و حسابی غذا - خوردن یا بکار « سوسن » خواهرش رسیدن بازهم همین جایزه را میگیرد . البته این معامله پدر و پسر یکطرفه نیست ، زیرا که اگر نمره‌ای کمتر از ۱۵ بگیرد ۳ تومان من طلبکار میشوم و در مورد

های موجود را با معیار های اسکناس و سکه به خورد علی ده، دوازده ساله‌اش میدهد. به این کاملاً صحیح و باورکردنی است که «علی» شاگرد ممتاز است ، شاگرد اول کلاس سی نفری و مدرسه سیصد نفریش است، اصلاً این بچه مودب‌ترین آداب‌دان ترین و «آقا» ترین بچه‌ای است که دیده شده است ولی آیا همه این پیشرفته‌ها همه‌ی نمره های درخشان و این رفتار آقامنشانه ، يك « زیرکی تلخ » را با خود به همراه ندارد ؟ آیا تمام فکر و ذکر این پسر ك كوچك این نیست که از جیب بابا مدام طلبکار باشد ، واقعیت اینست که بنای اخلاقی و پای - بست روانی و تربیتی چنین کودکی چندان مستحکم بنظر نمیرسد ، خالی از اشکال است اگر تصور کنیم که خدای نکرده روزی برسد و فی‌المثل بابای

علی قادر به پرداخت قروضات خود نباشد ، اصلاً آمدم یکماه و یکسال تمام کسی به مطب آقای دکتر مراجعه نکرد یا هزار اتفاق ناخوشایند دیگر افتاد و دکتر دست کم برای مدتی محدود فقط توانست با درآمد اندکش همان زندگی متوسط را آماده کند ، دیگر برای هر نمره ۲۰ و هر نمره ۱۵ یا برای هر حرکت حساب شده تربیتی و اخلاقی پولی در بساط نبود ، آیا «علی» بازهم همان بچه با تربیت و شاگرد اول کلاس خواهد ماند ؟

پاسخ تلخ این سؤال است که مسئله را بصورتی ناخوشایند مطرح میکند ، بی گمان «علی» وقتی ببیند که از جوائز و تشویق های ۵ تومانی و ۷ تومانی و غیره خبری نیست ، نه سال قبل درس خواهد خواند و نه مثل پیش جلوی مهمان



● « پول توجیبی هفتگی » بهترین نحوه پرداخت پول است. ● پول توجیبی نباید تاوان و تلاقی « آداب دانی » و نمره های ۲۰ و ۱۸ بچه ها تلقی شود .

« پول توجیبی باید بطور منظم به بچه پرداخت شود ، آخر از واقعیت که نمیتوان آسانی گذشت ، و واقعیت هم اینست که تمام مدرسه ها بزرگ دارند و هر بوفه ای هم يك مقدار چیز های خوردنی و خوشمزه ! اینکه نمیشود همه ی بچه ها بخورند و به به بگویند و بچه من مثل يك محرومیت کشیده غذائی فقط تماشا کند ! من هر روز صبح به بچه ام که کلاس چهارم ابتدائی است ده ریال میدهم ، خودش میداند با برش چه کند ! اگر بخواهم مرتب از او حساب پس بگیرم و چرتکه بیاندازم استقلالش را بطور غیر مستقیم سلب کرده ام ولی اگر مدرسه دخترم بوفه نداشته باشد باو پول توجیبی نخواهم داد ! برای اینکه معلوم نیست توی خیابان چه بقیه در صفحه ۳۰

در کنترل آن دقت کافی به عمل آورند که امکان این « کنترل دقیق » هم بسیار ضعیف است

پول توجیبی ، روزانه ، هفتگی یا ماهیانه ؟

چگونگی پرداخت پول توجیبی خود يك مسئله جداگانه است ، آیا باید پول را به بچه روزانه پرداخت یا بطور هفتگی در اختیار او گذاشت یا اصلا مثل يك کارمند دولت ماهیانه باو پول مختصری داد ؟

البته با همه ی بحث هاو اظهار نظرهای مخالف و موافق پول توجیبی ، واقعیت اینست که خانواده ها به بچه ها پول تو جیبی میدهند ، اما اینکه چطوری میدهند و درجه فاصله هائی ، اختلاف زیاد است ، خانم فریده محمودزاده با قاطعیت عقیده دارد :

فرهنگی دارد پس فاعدا باید صلاحیت لازم را در اظهار نظر داشته باشد مخالف پول توجیبی قراردادی برای بچه ها بود .

اما در مورد بچه های دبیرستانی چرا ... آنها باید حتما از پدر و مادر پول توجیبی دریافت دارند ، و سر هر ماه نحوه خرج کردن پول را گزارش دهند !

وی همچنین با بوفه های مدارس کاملاً مخالف بود ، اینکه « بوفه » مدرسه بچه را پر ریخت و پاش و بیك معنای دیگر « بازاری » بار می آورد بحثی دیگر است که در صورت فرصت بدان خواهیم پرداخت اما بوفه که بصورتی در مقابل پول توجیبی بچه ها قرار می گیرد ، باعتماد این مدیر مدرسه يك پدیده زیان بخش است مگر اینکه اولیاء مدارس بتوانند

چهارزانو و مودب خواهد نشست .

پول تو جیبی هرگز نباید بصورت تاوان « رفتار خوب » به بچه داده شود ، در مورد پول توجیبی باید فقط به جنبه های استقلال آفرین آن توجه داشت پول توجیبی « تلاقی » رفتار آقا پسر های با ادب نیست .

در يك مکالمه تلفنی خانم میرمطهری مدیر مدرسه کر دکان تیز هوش ، مسئله پول توجیبی را از نقطه نظر های تربیتی و روانی مطرح کردند ایشان میگفتند نفس پول تو جیبی يك چیز زیانبار و ناراحت کننده نیست مخصوصاً امروزه دیگر نمیشود به بچه ها پول توجیبی نداد اهمیت اولیه پول توجیبی اینست که بچه پول را بشناسد و بداند که با آن چه کار هائی میتواند بکند ، این خانم که بیست و هفت سال سابقه

عادات زشت

ترجمه و تنظیم: ویدا مشفق

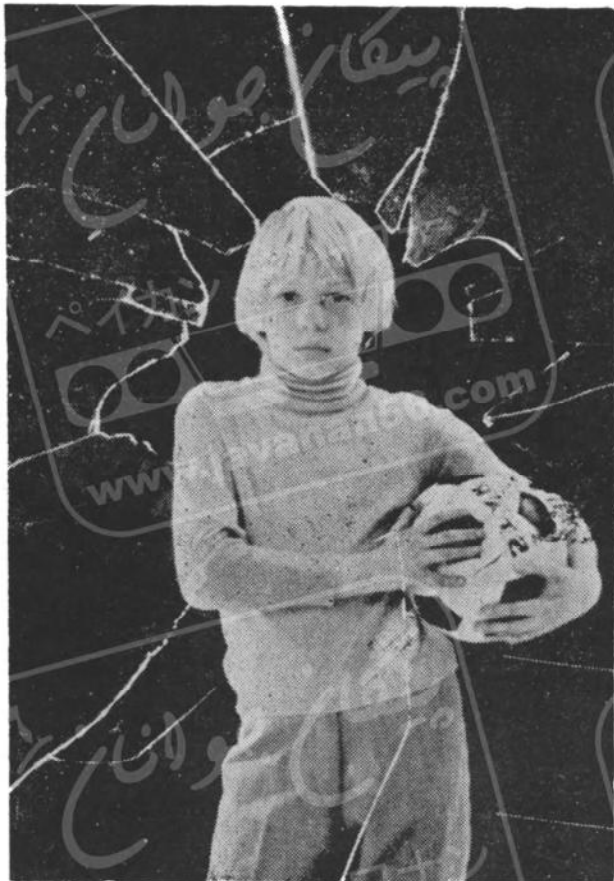


برای کودک انگشت فرو بردن به بینی یا دهان کجی کردن و صدا های ناهنجار از دهان درآوردن و قهقهه زدن با دهان پر یا شلوغ کردن به هنگام خواب دیگران و مرتب از پله ها بالا و پائین رفتن و یا پریدن بر زانوی بزرگتران به موقع دیدن تلویزیون و غیره تفریحات خوب و لذت بخشی بشمار میروند و بنا براین انگیزه بچه ها برای انجام حرکات زنده از اندازه خارج است . وقتی که پدران و مادران برای بچه های خود تعریف میکنند که بیست سال پیش هرگاه کودکی کمی بلندتر از معمول شیطنت میکرد یک فصل کتک حسابی میخورد یا از صرف غذا محروم میشد ، بچه ها دلیل اینکار را درک نمیکند و سخت به حیرت می افتند در حالیکه همه می دانند تا بیست سال پیش روش تعلیم و تربیت فوق العاده سخت بود و تنها پس از مبارزات دکتر « اسپاک » و بسیاری از علمای تربیتی دیگر نیاز بچه بیک زندگی آزاد برسمیت شناخته شد و بکلی انقلابی در طرز رفتار با کودکان بوجود

والدین در خانه حاضرند از بسیاری بی نزاکتیهای کوچک و بزرگ کودک برای خاطر رعایت آزادی کودک از یکطرف و آرامش شخص خودشان از طرف دیگر چشم پوشند ولی وقتیکه خانواده بخارج از خانه منتقل میشود مثلا چند وقتی میهمان یکی از دوستان یا فامیل میشوند و یا آنکه برای بسر بردن تعطیلات به بیلاق یا کنار دریا میروند ، همان پدران و مادران نسبت به فرزندان خود روش شدیدی پیش می گیرند بنابراین امروز این موضوع حائز کمال اهمیت است که تعیین کنیم مرز بین کار های « آزاد » از یک جانب و حرکات « ناپسند » از جانب دیگر کدام است ؟ این موضوع را فوراً می توان متذکر شد که هر کودکی برای ناراحت کردن بزرگسالان هر روز هزاران فرصت و موقعیت بدست می آورد چنانچه

در رعایت این آزادی چنان راه افراط در پیش گرفته شود که بکلی کودکان عنان گسسته بار آیند در ارتکاب هر عمل ناپسندی مختار خواهند شد .

آمد با اینهمه اینک بتدریج به این نکته پی می برند که رعایت آزادی بچه ها با تعلیم و تربیت سالم و صحیح فرق بسیار دارد بدین معنی که اگر



● مرز بین کارهای « پسندیده » و « ناپسند » کودکان کدامست و چگونه میتوان کودک را از اینگونه عادات در امان نگاهداشت ؟

کودکان اشاره میکنیم و امیدواریم که خوانندگان این عقاید را بمنزله يك سير قهقرائی در امر تعلیم و تربیت تلقی نکنند .

قبل از هرچیز باید دید که رفتار و کردار هر کودکی را تا چه اندازه میتوان جایز دانست . روشن است که آزادی کودک در تعلیم و تربیت بسیار اصل مهم و مطلوبی است و معمولاً مردم به بچه‌هایشان تنها تا سن چهار پنج سالگی آزادی

بنابراین موضوعی که اینک حائز اهمیت است اینست که آیا این رعایت آزادی افراط آمیز به شخصیت و سعادت کودک لطمه شدید وارد نمیکند ؟

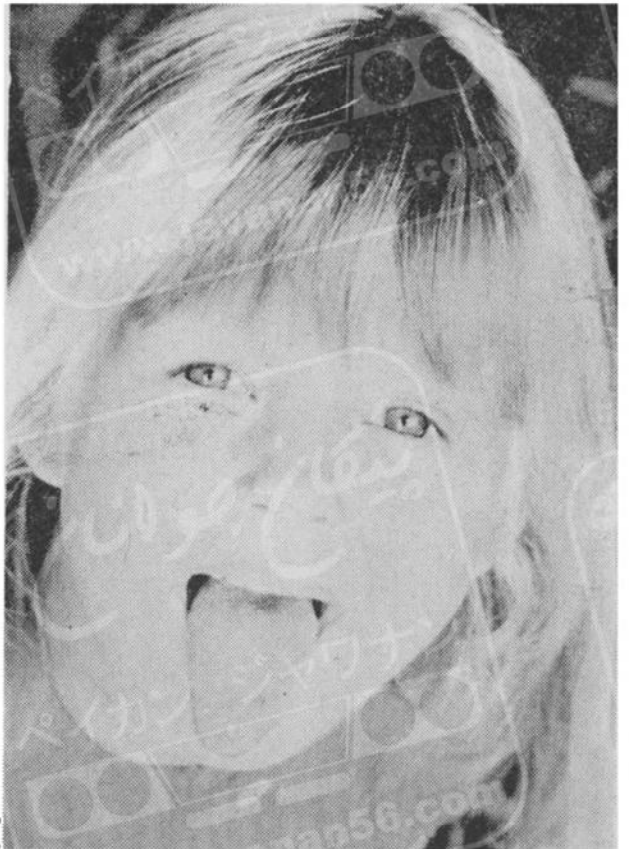
دیر یا زود پیمانه صبر والدین لبریز میشود :

راجع به حدود آزادی بچه‌ها بین علمای تعلیم و تربیت و روانشناسان بحث مفصل است که از حوصله این مطلب بدور است . ما در اینجا فقط به حرکات پسندیده و ناپسند

اطرافیان در جنگ و ستیزاست و نسبت به خودش و اطرافیانش حس خصومتی در دل می‌پروراند در صورتیکه همه میدانند بچه‌ای که در سنین پائین کودکی قادر به جلب محبت نباشد زندگی اولیه دشواری خواهد داشت و این دشواری در تمام مدت طول عمر در طبع و خوی او اثر خواهد گذاشت . در اینجا این سؤال مطرح میشود که آیا ممکن است هم آزادی کودک را رعایت کرد و هم برای جلوگیری از فساد اخلاق او روش عاقلانه‌ای پیش گرفت ؟ مثلاً آیا ارزش دارد که برای مسائل کم اهمیت روزی صدبار بکودک دستور دهیم « اینکار را بکن و اینکار را بکن » بقیه در صفحه ۴۸

کامل میدهند و از این سن به بعد بدین خاطر که تصور می‌کنند کودک به سن منطقی نزدیک شده است رویه خود را ناگهان تغییر داده و نسبت به او سختگیر میشوند .

بر اثر سوء تعبیر اعطای آزادی به کودکان مکرر ناظر بوده‌ایم که بچه‌ها پر خاشاکر بار آمده و حتی کاسه صبر پر تحمل ترین آدم بزرگها را نیز لبریز کرده‌اند و باعث تاسف است که بر اثر این سوء تعبیر بکسی که بیش از همه لطمه وارد می‌آید خود کودک بیگناه است زیرا که بر اثر روش نامطلوبی که در پیش گرفته است محبت و علاقه دیگران را نسبت بخود تاحدودی جریحه‌دار میکند و دائماً با



ورزش یکساله‌ها



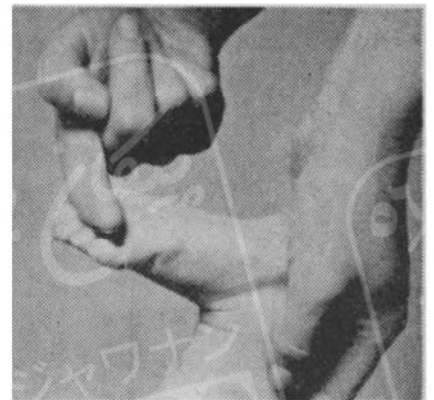
بازی بادکنک

با این ورزش به ویژه عضلات بازو و بالاتنه بچه تقویت می شوند. بچه باید سعی کند بادکنک را قبل از اینکه به زمین بیفتد و تا آنجا که ممکن است بالاتر در هوا بگیرد. این تمرین در عین حال دستگاههای تنفسی کودک را نیز تقویت میکند.

کودک اکنون راه افتاده است و این کار بر بدن فشار بیشتری وارد می آورد و آنرا بیشتر از پیش بکار میگیرد در زیر هشت تمرین مختلف را خواهید دید که با بکار بستن آنها از اینکه پشت طفل خمیده شود و شانه هایش ناموزون و بی قواره، جلوگیری خواهد کرد.

با پنجه‌ها گرفتن

مادر انگشت را زیر پنجه‌های کودک میگذارد. در این حال کودک بی اختیار پنجه‌ها را جمع میکند.

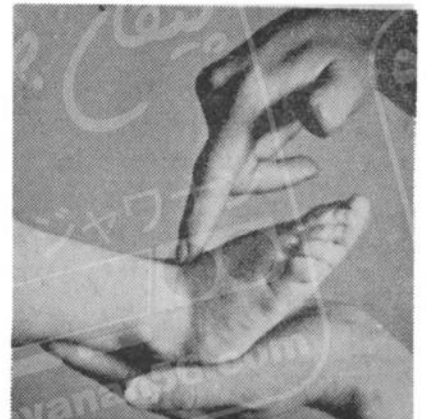


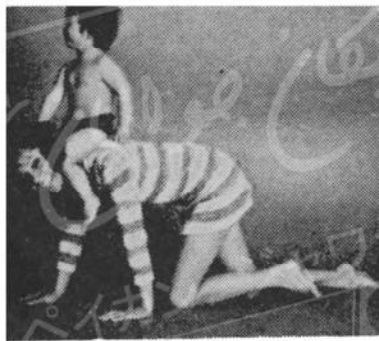
نیمکت و گربه

مادر بر روی دست و پا مانند نیمکتی قرار می‌گیرد و بچه چهار دست و پا مانند گربه بزرگی از زیر تنه او میگذرد و چندین بار این عمل را از چپ و راست تکرار میکند. کودک در عین حال می‌کوشد تا از «نیمکت» بالا بیاید. این تمرین از خمیده شدن پشت جلوگیری میکند و ماهیچه‌های پشت را نیرومند میسازد.

کشیدن پا

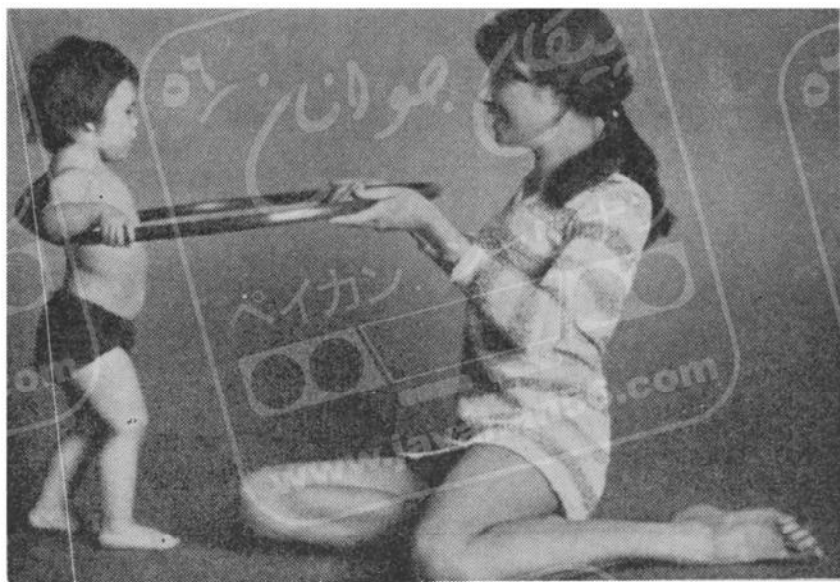
این تمرین بلافاصله بعد از تمرین قبلی انجام میشود. انگشت از زیر پنجه برداشته میشود. مادر بالای پای کودک را قفلک میدهد تا بچه پاهایش را بکشد. این تمرین برای تقویت و رشد موزون پاها مفید است.





اسب سواری

مادر دوباره روی چهار دست و پا قرار میگیرد و کودک را روی شانه ها می نشاند . این تمرین برای ماهیچه های پا و نیز حفظ تعادل مفید است .



بازی حلقه

مادر حلقه ای را به حالت مسطح در فاصله کم از زمین نگاه میدارد. کودک سعی میکند پا را از روی حلقه بگذراند و از آن سوی حلقه خارج شود . این تمرین ماهیچه های پا و پشت را قوی میکند.

بازی شکم در حلقه

کودک در میان حلقه قرار گرفته است و مادر با کشیدن حلقه ، البته به ملایمت ، سعی میکند او را به طرف خود بکشد . این تمرین برای عضلات پشت و ستون فقرات مناسب است .

مادر دگر بر روی زمین می خراهد و کودک از روی او بالا میرود . این تمرین برای همه عضلات بدن کودک مفید است .

بازی بالا رفتن





● امروزه ۲۰ درصد پدرها داوطلبانه از نوزاد نگهداری میکنند

از آداب و رسوم تغییر یافته‌اند که یکی از آنها نوع پدر بودن است.

نوع جدید پدر بودن. در گذشته دور از مردانگی بود که پدری دست به کهنه بچه بزند او را حمام کند یا او را بخواباند اصلاً کسرشان مرد بود که در خانه دست به سیاه و سفید بزند. در آن زمان رئیس خانواده سمبل اقتدار بود. در گذشته تمام مخارج منزل بر

زن می‌گویی: «حتی یکبار به خاطر ندارم که شوهرم در نگهداری بچه‌ها به من کمک کرده باشد اصولاً کار او هم نبود. فکر می‌کنم بچه‌ها تازه آنوقتی که شروع به راه رفتن و حرف زدن کردند برای او جالب شدند.»

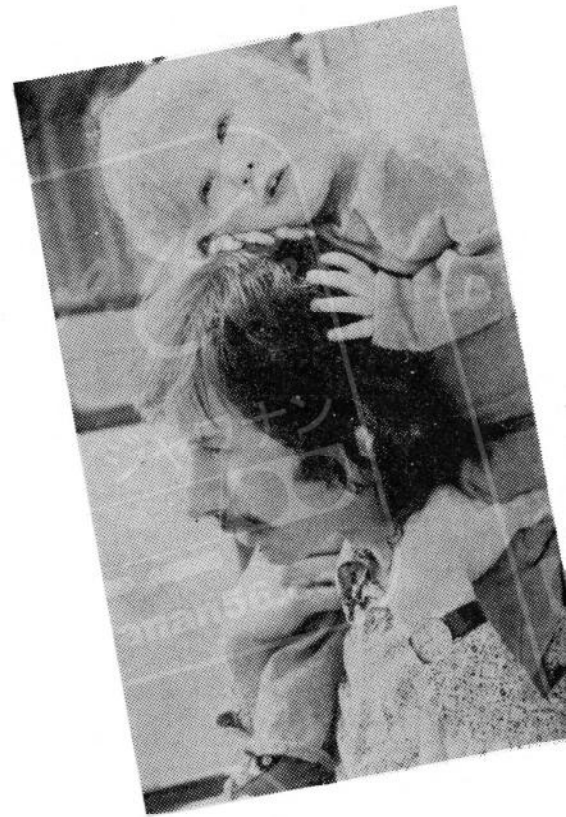
این دو مرد تصویر دو پدر خانواده در دودوره مختلف می‌باشند. در مدت ۲۰ سال خیلی

و نسبت به وقت آزادی که دارند از پسر کوچولوشان نگهداری می‌کنند. به نظر آنها هیچکس نمی‌تواند پدر و مادر واقعی باشد مگر اینکه بایستادن و کهنه سروکار داشته باشد. آقا و خانم «س» زوج دیگری هستند که به هیچوجه به زوج اولی شباهت ندارند. زن ۴۴ سال دارد و مرد ۵۰ سال بچه‌های آنها بزرگ هستند اولی ۱۹ سال و دومی ۱۷ سال دارد

امروز نوبت «آقا» است که از پسر ۷ ماهه خود نگهداری کند، «آقا» او را حمام می‌کند لباس می‌پوشاند، غذا می‌دهد، با او بازی می‌کند، او را می‌خواباند و منتظر می‌ماند که همسرش سوزان از اداره برگردد.

— آقای «ف» و همسرش هر دو ۲۶ ساله هستند، مرد فارغ‌التحصیل داروسازی است و این دو نفر هر یک به نوبت

فکر پدر بودن



شود موجب می‌شود که از همان ماههای اول همبستگی بیشتر بین آنها و فرزندانشان بوجود بیاید.

آندره‌لوگال در این مورد تاکید می‌کند: «در صورتی که به تا قبل از یکسالگی به پدر خود عادت نکرده باشد بعد ها پدر بسختی خواهد توانست نقش خود را در مقابل او اجرا کند. نوزاد خیلی خوب می‌تواند رفتار پدر و مادر را از همان ماههای اول درک کند او از همان زمان تصویر پدر و مادر را در مغز خود می‌سازد و این تصویر تا پایان عمر در خاطر او می‌ماند و اگر پدری در ماههای اول زندگی کودک با او بیگانه باشد در تمام عمر بیگانه خواهد ماند»

عوض کردن کهنه بچه تنها مشکل بزرگ!

تردید نیست که بین این کوچولوی ۶ کیلوئی و این مرد بزرگ بعدها برخورد هائی پیش خواهد آمد. شاید آنها نتوانند یکدیگر را درک کنند اما اگر پدرها بدانند که از ماه اول به فرزند خود رسیدگی کنند و به او بیشتر بقیه در صفحه ۴۳

فرمانروای مطلق نیست و نمی‌تواند هم باشد. پدران جدید برای اینکه بتوانند نقش خود را در مقابل همسر و فرزندان خود تثبیت کنند باید از روش جدیدی پیروی نمایند» و خیلی مردان جوان با میل و رغبت زیاد می‌خواهند طعم «جدید بودن» را بچشند.

در نروژ که اداره‌ها به طور نیمه وقت هستند زن و مرد هر يك به نوبت در وقت آزاد خود به بچه‌ها و کارخانه رسیدگی می‌کنند و به این صورت هیچوقت خانه بدون پدر یا مادر نمی‌ماند.

کارشناسان معتقدند که فقط معتقدند که فقط به این صورت است که اصل تساوی بین زن و مرد تحقق می‌یابد. آنها می‌گویند: دیگر نباید این فکر در مغز کودک نقش بندد که ما برای آشپزی و شستشو آفریده شده و پاپا برای کار کردن و روزنامه خواندن.

امروزه در فرانسه ۲۰٪ از مردان داوطلبانه در نگهداری نوزادشان به همسرانشان کمک می‌کنند و از این کار لذت می‌برند. این کار به غیر از اینکه باعث رضایت همسرانشان می‌-

قسمتی از مسئولیت همسر خود را برعهده گرفته‌اند.

(رئیس سازمان بین‌المللی روابط اجتماعی و بازرسی کل آموزش عمومی فرانسه) در کتاب خود تحت عنوان «نقش پدران جدید» چنین می‌نویسد:

«در دوران ما نقش پدران به مراتب حساس‌تر از نقش مادران است پدر دیگر

عهده پدر بود و پول سلاح برنده مرد. اما با باز شدن پای زنان به کارهای اداری مرد احساس کرد که خلع سلاح شده است و دیگر ارزش اولیه خود را در خانواده ندارد. حتی روانشناسان صحبت از «مرك پدر» کردند. ولی آیا کلمه پدر یعنی فقط نان آور؟ مسلماً نه پدران امروزی که شاید بهتر مفهوم پدر بودن را درک کرده‌اند

کله هاک

پښتانه
روزهای
سیاه بچه ما

کس سخن رفت ، «هرمز»
همچنان در سکوت مرموزش
نشسته بود و هر بار بجائی خیره
میشد ، سرگذشت این زن و
پسر کوچکش که مثل يك مرد
میتواند «روزی رسان» باشد ،
عبرت انگیز و تلخ است . پسرک
يك دزد وجیب بر قهار است ،
با پرونده های زیاد و چهره ای
شناخته شده ، روشنگ داستان ،
قصه و یا يك چیز تخیلی را
تعریف نمیکند ، حرفهایش
نمیتواند دروغ باشد ، چه به
دروغ و نیرنگ سازی نیازی
نیست وقتی که حرف می زند
صدایش آرام و ملایم است :

«نمی خواهم پر گوئی بکنم
و با حرفهایی که اصلا ارتباطی
به موضوع ندارد ، حاشیه بروم
ولی بعضی از قضایا را نمیشود
ناگفته گذاشت ، من از وقتی
که خودم را شناختم و تاکنون
که نزدیک سی و پنجسال از
عمرم میگذرد همیشه زنی بوده ام
که تنها نقطه چشمگیر زندگیم ،
شانس بد و اغراق آمیزم بوده
است ، وقتی که بچه بودم و توی
همان دنیای کودکی همه چیز
را زیبا ، و خوب میدیدم هرگز
در نگاه دیگران حتی پدر و
مادرم آن عشق ملکوتی را که
هر مادر به فرزندش دارد
ندیدم . حالا میفهمم که بیچاره
ها حق هم داشتند ، زیرا که

راه یافته باشد توی چشمایش
اشک جمع میشود .
از میان صحبت های مقدماتی
که در اینگونه موارد غیر
منتظره پیش می آید دریافته ام
که زنیست حدود سی و چهار
سال که اصلا شهرستانی است
ولی قسمت بیشتر عمرش را در
تهران زندگی کرده است ،
تحصیل کرده است ، این را
هم از خلال حرفهایش میتوان
فهمید و هم از محبتهایی که
گاه جسته و گریخته در باره
مدرسه و کلاس و دبیرستان
میکند ، اسمش «روشنک» است ،
ولی از خودش باختصار با نام
«روشی» سخن میگوید .

نیک میدانم که برای چه
آمده است . مادر يك پسر بچه
دوازده ساله که یکدستش هم
بریده شده است و حال و روز
زیاد روشنی هم ندارد جز
برای گفتن روزهای بد و تلخ
و سیاه با آدمی چون من کار
دیگری نخواهد داشت .

من تمعدا به بهانه گشودن
سر حرف نگاهم را به دست
پسرک که «هرمز» نام دارد
میدوزم ، «روشنک» با فراغت
در میباید و آنگاه سرگذشتی
را حکایت میکند که شدیداً
دردناک و متاثر کننده است .
در میان حرفهایش که مدتی
طول کشید و از همه جا و هر

و گلدارش بروی شانه هایش
افتاده است ، موهای صاف و
از وسط فرق باز کرده اش
خیلی تمیز و مرتب است ، در
زیر چادر نماز سفید و گلدارش
پیراهنی نسبتاً کوتاهی پوشیده
است که در حالت نشسته خیلی
کوتاهتر مینماید ، آنچنان
بی خیال و راحت است که هیچ
توجهی به لخت بودن پاهایش
نمیکند ، بنظر میرسد از آن
تیپ زنهایی باشد که مدام توی
مردها بوده است ، بنابراین آن
شرم زنانه اش را از دست داده
است ، با اینکه از زیبایی تا
حدودی برخوردار است ، مثل
مردها رفتار میکند و این هیچ
مناسبتی با ظرافت اندام و
جذابیت زنانه اش ندارد ، فقط
زمانی که نگاهش به پسرک
میافتد ، صورتش را دلهره و
تشویشی فرا میگیرد ، ناگهان
يك چیز حیرت انگیز و باور
نکردنی در پسرک توجهم را
جلب میکند ، پسرک یکدست
ندارد ! قبلاً طوری دستهایش
را بغل کرده بود که نمیشد
متوجه این نقیصه شد ، اما حالا
خیلی روشن است که یکی از
دستهای پسر بچه از بازو قطع
شده است ، انگار که حرکت
تندی کرده باشم ، توجه زن
برانگیخته میشود ، آهی کشید
و گوئی که غمی بزرگ به قلبش

پسر بچه ای که زوبرویم
نشسته است ، نگاه هیز و
هوشمندانه ای دارد ، باریک
اندام و چابک است ، از وقتی
که وارد اتاق شدم تا این لحظه
همچنان نگاهش بصورت من خیره
مانده است ، بیشتر از زنی که
همراهش آمده و گویا مادرش
است توجهم را جلب میکند ، آدم
در کنار این پسر بچه احساس
ناامنی میکند ، بر خلاف اندام
باریک و کشیده اش صورت گرد
و گوشه لودی دارد ، تنها چیز
جالب در وجودش همان نگاه
تند و موشکاف و خیلی خسته
کننده اش است . من واقعا از
آمدنشان بی خبر بوده ام ، گویا
از مدتی پیش در انتظار من
نشسته اند ، بدون اینکه در
نگاهشان حالتی از انتظار باشد ،
در عین حال بی خیال ، آرام
و راحت نشسته اند ، اعتراف
میکم که از دیدن يك زن و
يك پسر بچه بی آنکه هیچگونه
تصورى از آمدنشان داشته باشم .
یکه خوردم ، سری بعلا مت سلام
تکان دادیم و من در انتظار
حرفی از جانب زن ساکت ماندم
و این فرصتی بود که د رزن
و رفتارش دقیق شدم ، شباهت
غیر قابل انکاری به پسرک
دارد ، باریک و کشیده است ،
همان چشمان قهوه ای و کنجکاو
دارد ، چادر نماز سفید

تهیه و تنظیم از :

سیاوش



بزرگ و بزرگتر میشدم ، ما
از لحاظ معیشت وضعیت خوبی
داشتیم پدرم ملاکی بود که
خوب میدانست چطور و چگونه
پولهایش را مدام افزایش دهد،
بقیه در صفحه ۳۸

مادر مرا مستوجب لعن و
نفرین هائی که پدر در حق او
روا میداشت . من بچه بودم ،
بچه کجا قادر است این دنیای
بد و متفاوت بزرگتر هارا ببیند،
اما من همچنان چون دیگران

عمر تمام تق زندهای پدرم را
که پسر میخواست بجان خرید،
پس خیلی روشن است که کسی
قادر به دوست داشتن من نبود،
پدرم بدون اینکه چیزی بگوید
مرا قاتل پسرش میدانست ، و

وجود من از ابتدا ، با بدیمنی
و شامت آمیخته بود ، اصلا از
همان آغاز تولد من سمبل يك
بد شانسى بودم ، زیرا که برادر
هوقلوی من بعد از تولد مرد ،
مادر مرا هرگز بچه دار نشد و يك

نوجوانان را چگونه باید تربیت کرد؟

این عوامل کودک شما را از درس و مدرسه فراری میدهد



از کجا والدین میتوانند دریابند که کودک آنها میتواند همپای دیگر همکلاسان پیشرفت کند یا نه، چه باید کرد؟

در راه مدرسه داشتید و کتاب در زیر بغل، صحن دبستان برای گروهی از شاگردان، حتی بعضیها که از هوش و استعدادی کامل برخوردار بودند شکنجه گاهی بود که شکستهای دائم را برای کودک

به ارمغان می آورد. بالعکس، برای کودکان سرخوش و فارغ از غم که گاه حتی چندان زدن و تیزی محسوس نبودند، ساعات مدرسه، شار و ماجراها و پیروزیهای غیر منتظره بود.

از این روی در این گزارش کمتر از شاگردان اول و یا دوم، آنها که درس خوان و سعی هستند و آنها که نیستند قلم میزنیم. در این گزارش بیشتر پیرامون این نکته سخن میروم که چگونه می-

● کودک کی که با شرم، کنارگیری و بدگمانی رشد میکند!

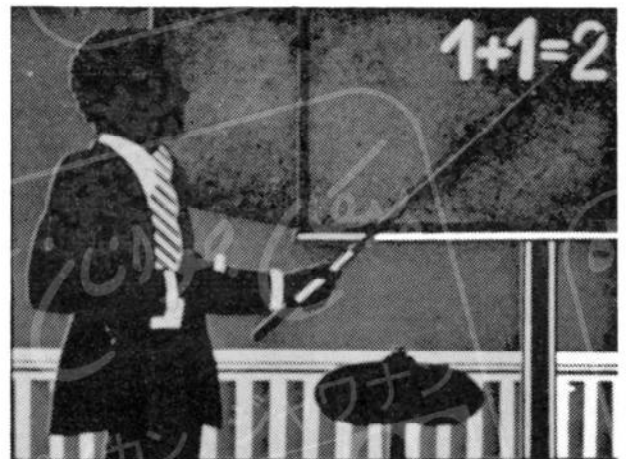
● کودک کی که به هیچ چیز علاقه ندارد

● کودک کی که همیشه دروغ میگوید!

● کودک کی که دیگران را کتک میزند!

آنچه که قبل از هر چیز کند بهتر است از همین ابتدایند باید بدانید

اگر از این گزارش این انتظار به گذشته بیندیشید و از تجارب شخصی خود یاری بگیرید و بیاد هوش کودک و اینکه چگونه باید خود را شاگردی دبستانی بودید و پای آنرا شکوفان کرد برای شما بازگو



کودکی که به آموزگار خود علاقه داشته باشد بهتر خواهد آموخت!



۴- کودکی که با همکلاسان خود به زد و خورد می پردازد در مدرسه با مشکلات زیادی رو به رو خواهد بود .

و کودک با هر شکستی که در دبستان نصیبش میشود متقاعدتر میشود که: معلم من آدم احمقی است .
انگیزه : شاید ژیل در گذشته در یک پرورشگاه زندگی میکرد است شاید در آن روز های زندگی در پرورشگاه از اینکه او را از سر پرستش جدا می کنند سخت ناراحت شده است و هنوز خاطره ناگوار آن روزها را بیاد دارد . شاید والدین ژیل از یکدیگر جدا شده اند . و او به عنوان یک کودک خردسال برای نخستین بار تلخی دوری از انسانی را که سخت به او دلبسته بوده است در کام خود احساس کرده است و اکنون از این بیم دارد که به کسی نزدیک شود و او را دوست بدارد زیرا که جدائی از کسی که او را دوست میداریم بسیار دردناک است .

مورد اول کودک خجالتی و بدگمان

هنگامیکه مادر در خیابان با یکی از آشنایان برخورد میکند و شروع به احوالپرسی می نماید ژیل در پشت سر او پنهان میشود . در برابر خانم آموزگار این شرم بیم آلود به اوج خود می رسد . شرم ، کنار آمدن گیری و بالاخره بدگمانی در کنار یکدیگر رو به تکامل می روند . ژیل به تدریج احساس میکند که از آموزگارش خوشش نمی آید .

عواقب و تأثیرات : در شرایطی که کودک دچار چنین پریشانیهایی است اغلب دشواریهایی در امر آموزش و آموختن پیش می آید . حال این سؤال پیش می آید که چگونه کودکی می تواند از شخص بالغی که حواس او را پربیشان میکند و آموختنی های وی را از یادش می برد چیزی بیاموزد؟ مدرسه و آموزش تبدیل به شکنجه میشود بطور خلاصه : کودکانی که در سالهای کودکی شاهد جدائی نزدیکان خود بوده اند و یاکسانی را که دوست داشته اند از دست داده اند برای آموزگار خود دشواریهای زیادی بوجود می آورند . یک چنین کودکانی اغلب کمتر از دیگر همسالان خود به آموزگار خود اعتماد دارند .
بقیه در صفحه ۳۰

روانی بطور معمولی تکامل یافته علاقمند به آموختن است . چرا که وی کنجکاو است و می خواهد تجارب شخصی خود را گرد آورد . نکته فقط در این است که یک کودک سالم که از تکامل طبیعی جسم و جان برخوردار است کدام است و چگونه و از کجا می تواند این امر را تشخیص داد؟

این گزارش با استفاده از آخرین تجربیات و مطالعات دانشمندان و کارشناسان تعلیم و تربیت و روان شناسان متخصص کودکان تنظیم گردیده و در سرفصل به بررسی رفتار و کنش کودک در دبستان پرداخته شده است .

فصل اول نوآموز ایده آل کیست

برای باز شناختن این نکته می بایستی به تفکر پرداخت . دقایقی چند با خود خلوت کنید و به اندیشه بپردازید . کودک از هنگام تولد تاکنون چه حوادثی را دیده است ، چه ناامیاتی را می بایستی تحمل کند ؟ شاید فتر چه خاطراتی دارید که در آن همه حوادثی را که از آغاز تولد کودک تاکنون روی داده است یادداشت کرده اید . اگر چنین است آنرا ورق بزنید و همه رویداد هایی را که پیش



کودکی که نخستین روز مدرسه را با خوشی و شادمانی آغاز کند دانش آموز موفق خواهد شد

يك گزارش خواندنی و جالب درباره : داستان شیرین زایمان زن ایرانی

سختی حاکم و خشت

● در مقابل زن زانو چیزی نمی خوردند مبادا که فرزندش چشم زاغ بدنیا آید!...

در باره‌ی گزارش
این شماره :

در اولین قسمت «داستان شیرین زایمان زن ایرانی» که در شماره پیشین به چاپ رسید، دیدیم زنان قدیمی ایران چگونه به خانه بخت میرفتند ، برای بچه‌دار شدن چه کار هایی را انجام میدادند ، برای سقط جنین و احیاناً عقیم ماندن و تنظیم خانواده به چه جادو و جنبل و طلسم دست میزدند . دنباله این گزارش خواندنی را می - گیریم و بار دیگر یادآور میشویم که درج چنین گزارشهایی در مجله کودك و زندگی در واقع تأیید آنها نیست اما بهر حال معتقدیم که زن و مادر خوب فردی است که بتواند از گذشته هم ره توشه‌ای داشته باشد .

هیات تحریریه

ویار

□ زنان تقریباً سه ماه بعد از بارداری شدن دچار حالتی می - گردند که اصطلاحاً آن را ویار می - گویند به این معنی که به انواع و اقسام خوردنی ها و بو های مطبوع و گاهی نامطبوع رغبت و میل شدیدی پیدا می -



دو نمونه از طلسم هایی که در زیر بالش زانو قرار می دادند تا هنگامی که بچه از رحم خارج می شود و بروی سینی خاکستر و هشت خشت خام قرار می گیرد ، آرامش داشته باشد !

کنند ، زن باردار برای بدست آوردن این خوردنی و بوی خاص بعضی اوقات تا پای جان پیش میرود .

در گذشته معتقد بودند . در جلو زن باردار نباید چیز خوش آب و رنگ و مطبوعی را خورد مگر اینکه قسمتی از آنرا به خوردش بدهی و گر نه چشمان فرزندش زاغ میشود . بدون شك زاغ شدن چشم كودك يك مطلب ساختگی و غلط است ولی می دانیم شرم زنان نمیگذارد آنها خوراکی را طلب کنند مساله چشم زاغی بهر حال بهانه‌ای بود که بدان وسیله «خوردنی» را حتماً به زن باردار بدهند .

خوردنی و چیز خاصی را که برای تناول زن و یار کرده می دهند «ویارانه» میگویند ، زن باردار وقتی ویار میکرد ، سعی مینمود به نحوی خود را علاج نماید چون به شکمبارگی شهرت پیدا میکرد .

در گذشته های دور برای معالجه ویار به کار های عجیب و غریبی دست میزدند از جمله اینکه زن حامله را به دکان قنادی میردند و به او مقداری

تخام

● زن حامله‌ای که قسم نادرست می‌خورد، دیر می‌زائید!

میدادند شکمه گوسفند را تمیز کرده در آب می‌جوشانند و به آن آب لیمو می‌زنند و پنهانی در خوراک زن آبتن می‌ریختند.

پسر یا دختر؟...

اگر زنی می‌خواست بچه‌اش پسر باشد غذاها و چیزهای گرم می‌خورد از قبیل مرغ،

باقلوای گرم که تازه از پخت خارج شده باشد، می‌دادند. سه چهار گنجشک را سر می‌بردند و پر می‌کنند و درسته در روغن داغ سرخ می‌کردند، بعد هر سه گنجشک را با پوست و استخوان و پا و پنجه در هاون می‌کوبیدند که نرم شود و به خورد زن حامله

این‌ها از دشا‌هایی است که زن حامله به پهلوی خود می‌بست تا زایمانش به آسانی انجام گیرد.

از محارم و کسان او کلمه (محمد) را روی پهلوی راستش می‌نوشت.

اگر زنی قبلاً چند دختر بزاید در همان ساعت که فارغ میشد کمی نبات مصری به‌دهانه رحم خود می‌گذاشت یا آن که پس از وضع حمل مدت سه‌روز مقداری «قیسوا» می‌خورد. قیسوا نوعی خوراکی بود که از سرخ کردن خرما در روغن حیوانی و مخلوط کردن آن با آب و سپس دم کردن به مدت یک‌ربع ساعت بدست می‌آمد. مردم عقیده داشتند که زنان با بقیه در صفحه ۴۰

در لحظه‌ای که زن حامله می‌زائید در اتاق دیگر اسپند دود می‌کردند که چشم زخمی به نوزاد و مادرش نرسد.

→ عکس از کتاب کلتوم ننه



هدفهای خانم ونسارد گربو هنرپیشه هنرمند در باره .

کودکستانهای آینده...

● مسأله تعلیم و تربیت شیر خواران با آموزش و پرورش بچه‌های پنج تا هفت ساله ارتباط مهم و فوق‌العاده‌ای دارد.

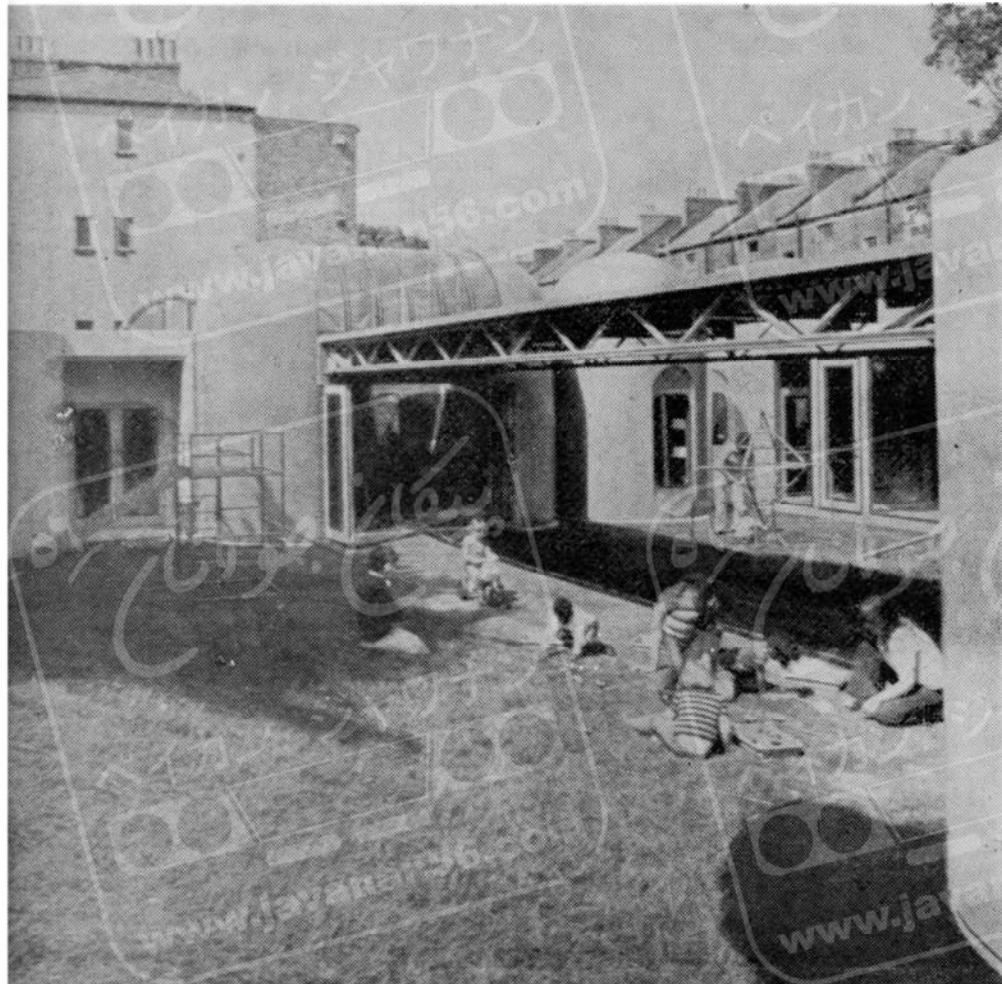
● در کودکان کستانهای آینده، والدین به مدرسه می‌روند و در تعلیم و تربیت فرزندانشان، به مربیان کمک می‌کنند.

۱- امروز

برای کسی که در جهت تامین آسایش کودکان تلاش می‌کند، مسأله تعلیم و تربیت شیر خواران و رابطه‌ی آن با آموزش و پرورش بچه‌های پنج تا هفت ساله اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. تعلیم و تربیت منحصر به یک مرحله از زندگی نیست بلکه بایستی به صورت یک جریان مداوم در مراحل مختلف زندگی صورت پذیرد. در مورد کودکان شیرخوار تامین محیطی امن و خالی از تکلف و تشریفات بسیار ضروری است.

همین موضوعات را ونسارد گربو هنرپیشه معروف سینما هنگامیکه به همت نیکوکاران، سرمایه‌ای برای بنای یک کودکستان در لندن فراهم می‌آورد، هدف اصلی خود قرار داده بود.

اینک مدتی است که ساختمان

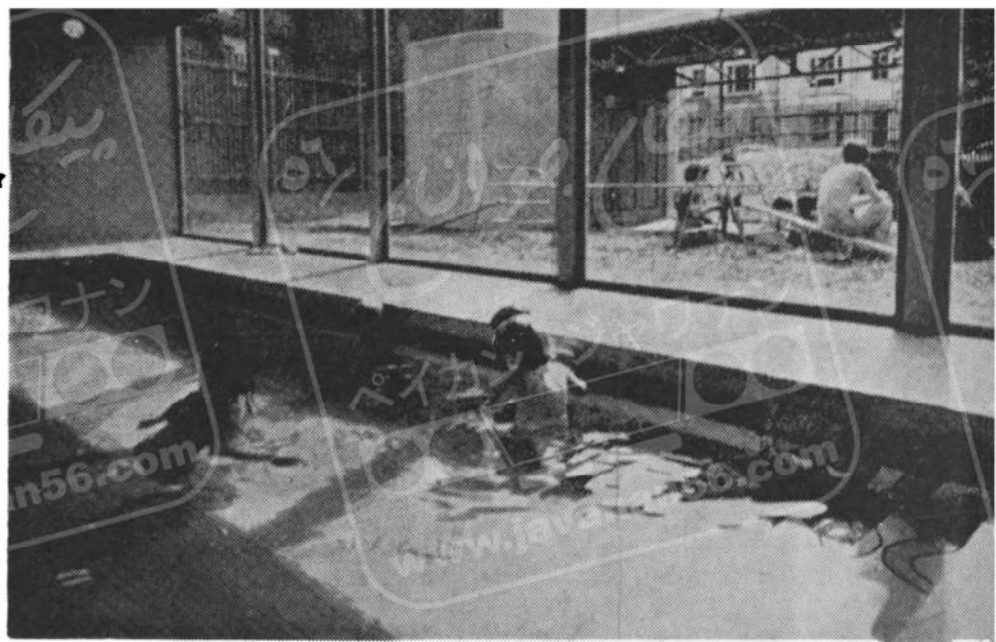




را می‌خوانید ، برداشت تازه و پیشرفته‌ای از مفهوم کودکان به صورت يك طرح در بخش علم و آموزش و پرورش لندن زیر نظر مطالعه است و آماده می‌باشد که از پاییز سال بعد کارهای ساختمانی روی آن آغاز شود .

در این کودکان که در ایالت دری‌شایر بنا خواهد شد، يك مرکز خانواده نیز پیش‌بینی شده و ساختمان آن در محوطه‌ی بازی قرار خواهد داشت که قبلاً يك پارک وسیع بوده است .

از همین حالا گوشه‌ای از این پارک به دبستان جدیدی اختصاص داده شده تا کودکان پس از گذراندن مراحل لازم از يك مرکز آموزش به مرکز دیگری می‌روند . در محیط تربیتی آنان گسستگی ایجاد نشود، این ساختمان جدید که مدرسه



مطالعه‌ی اشیاء زنده

در کودکان کتابخانه‌ای برای مطالعه و خواندن بی‌سرو صدا وجود دارد و يك محوطه‌ای برای دیدنیهای علمی نیز هست که کودکان می‌توانند در آنجا به مطالعه اشیاء زنده بپردازند و با مشاهده این دیدنی‌ها نخستین گام را در جهت شناسایی گیاهان و زیست‌شناسی بردارند .

از خصوصیات جالب این کودکان دارا بودن يك استخر آبگرم است که حرارت آن همواره ۳۰ درجه سانتی‌گراد می‌باشد . مربی‌شنا آقای «یان استیونسن» معتقد است که کودکان ۲ تا ۵ ساله از طریق شنا می‌توانند اعتماد به نفس در خود احساس نمایند .

ونسا به پایان رسیده و به موسسه داخلی آموزش و پرورش شهر لندن واگذار شده است . این موسسه منبعا عهده‌دار اداره‌ی آن خواهد بود .

مدیره‌ی کودکان ، خانم مارگریت والچ بتدریج شاگردانی را در این کودکان گرد می‌آورد و امیدوار است که با شروع دوره

● **در استخر آبگرم ، کودکان دو و نیم تا پنج ساله شنا می‌آموزند و بدین ترتیب در خودشان احساس اعتماد به نفس می‌نمایند .**

● **در کودکانهای آینده هم اشیاء رنگهای روشن و ساده خواهند داشت و حس شکل‌شناسی بچه‌ها را تحریک خواهند نمود**

شورس نام دارد و گنجایش ۲۴۰ کودک پنج تا هفت ساله و یکصد سه تا پنج ساله را در مرکز کودکان دارا می‌باشد و برخی از این بچه‌ها هم تمام وقت نیستند . از طرفی انجمن شهر هزینه‌ی بنای يك مرکز خانواده را که جزء تکمیلی این طرح میباشد برعهده گرفته است . موضوع مربی و آموزگار نیز طوری بقیه در صفحه ۳۲

دو ساختمان کوچک که گرداگرد يك فضای باز را احاطه کرده ، پر از انواع بازیچه‌ها و اسباب‌بازیهای جالب است . يك مکان هنری هم برای ارائه نقاشی و کارهای دستی کودکان و نمایشگاه‌های جهت ارائه و نمایش کارهای کودکان وجود دارد .

۲- ... و فردا

هم اکنون که این مقاله

جزئیات درون بنای ۳۶۰ متر مربعی کودکان را از معرض دید بچه‌ها پوشیده نیست روی اشیاء را با رنگهای ساده و روشن رنگ‌زداند و در صداند که بدین وسیله حس شکل‌شناسی را در کودکان برانگیزند . این تدبیر در مقایسه با سطوح صاف و پوشیده‌ی قراردادی و رایج که دائماً بچه‌ها با آن موافقت پیشرفت چشمگیری محسوب میشود .

پاییزی لااقل چهل کودک در این مدرسه داشته باشد .

شیشه و پلاستیک

طراحی مدرسه‌ی « ونسا » که با هزینه ۶۰ هزار پوند ساخته شده ، به عهده‌ی یکی از گروه‌های پیشرو معماری اروپا بنام فیچ و شرکا بوده است . مصالح اصلی ساختمان شیشه و پلاستیک است که از قسمت بیرون با يك پوشش پشم شیشه بر استحکام آن افزوده شده است .

مایوس نشوید

● قبل از اینکه جامعه بفکر کودک عقب مانده باشد
خودتان آغازگر این راه باشید

● کودک عقب مانده يك موجود رانده و توسری
خورده نیست او يك انسان است!

دیگر نمی توانند روی پا های خود
بایستند و بتهائی از خود حمایت کنند ،
آنها همیشه باید حمایت شوند ، نباید چیز
بی ارزشی در اجتماع محسوب گردند و
حکم يك موجود عاطل و باطل و توسری
خور و از اجتماع رانده ، تصور شوند
بلکه آنها موجودات زنده ای بنام انسان
هستند که قهر طبیعت با آنها چنین بازی
شومی را آغاز کرده است ، پدر و مادران
باید بیاندیشند که تنها نگهداری از فرزند
عقب افتاده آنها مطرح نیست بلکه مقدس-
تر این است که چگونه این کودکان در
آینده حمایت شوند و بتوانند بزندگی
خود ادامه بدهند و ابتداء از نعمت وجود
والدین دلسوز و در وهله دوم از نعمت
يك اجتماع سالم برخوردار باشند تا
بتوانند دست بدست هم داده این کودکان
را در زیر سایه حمایت خویش پرورش
دهند و به تعلیم و تربیت آنها همت
گمارند ، در واقع باید گفت هدیه ای که
خداوند بعد از مدتها انتظار به پدر و
مادر عطا میکند متأسفانه بجای خوشوقتی
و رضایت خاطر موجب دلنگی و اندوه
آنها می گردد .

آنچه که خداوند به آنها داده يك
فلاکت يك مصیبت یا بعبارت دیگر
يك غم بزرگ جاودانه است که همیشه
دامگیر والدین خواهد بود ، والدین
در اندوه بسر میبرند و اشک میریزند مطمئناً
میتوان گفت این ندامتها و زاریها بخاطر
خودشان است که باید چنین موجودی را
که از هر جهت طبیعت با او سرناسازگاری
داشته و از هر لحاظ فاقد ارزش اجتماعی

در میان افراد نابینا مثلاً نام
« هلن کلر » بچشم میخورد ، همه جا
با تیتیر درشت نام او را می بینیم ، در
میان کر ها هم افرادی بوده اند که
شخصیتهای معروفی در جهان بشمار می
آیند مانند **بتهوون** .

متأسفانه در میان افراد عقب مانده
ذهنی کسی وجود ندارد که بتواند خود
را بقول معروف نشان بدهد ، یا شخصیت
او بروز کند یا سبب شناسائی دیگران
بشود ، باید گفته شود که همیشه در حالت
رکود و انجماد بوده است ، باید سعی
گردد که شخصیت این افراد محفوظ
نگهداشته شود و به احساسات و عواطف
آنها پاسخ صحیح و مثبت داد بی توجهی
نسبت به احساسات و ضمیر آنها هرگز
جایز نمی باشد آنها از خود ما هستند در
اجتماع ما هستند پس باید احساس آنها را
درك کنیم و محترم بشماریم ، همیشه
بیندیشیم که چه کمکی میتوانیم بآنها
بکنیم نه اینکه بانتظار این بنشینیم که
اجتماع برای آنها کاری انجام دهد
بلکه **تک تک** بفکر چاره باشیم .

اصولاً تحقیق نشان داده است که
افراد عقب مانده ذهنی هیچگاه قادر به
ایراز وجود خویشتن نمی باشند یا بعبارت

هرگز با ترش روئی و ناراحتی
از خود نپرسید که چرا جامعه کاری
برای این نوع کودکان انجام نمی دهد ؟
جواب این سؤال بسیار مختصر و
آسان است ، جامعه کمتر راجع به این
موضوع اطلاعی دارد ، پس چگونه انتظار
دارید کمکی شود ؟ درگیری و پیچیدگی
کار های مربوط به امور عقب افتادگی
از همان زندگی دوران قدیم هم وجود
داشته ولی تا این اواخر ما راجع به آن
اصلاً صحبتی نمی کردیم ، افرادی که
بیشتر از همه این موضوع بآنها مربوط
میشود اولیاء هستند که آنها هم خیلی
بندرت در باره آن حرف میزنند و بیشتر
پشت پرده و یا احتمالاً در گوشه صحبت
میکند و سعی دارند صدایشان در نیاید!
آنها غم خود را در سینه نگاه میدارند
همیشه انتظار دارند که به آنها کمکی
بشود ولی چگونه دیگران از سینه سنگین
و پر غم و درد آنها آگاه باشند ؟ آنها نمی
دانند خودشان برای فرزندان خود آرزوی
چه چیزی را دارند ، پس انتظار از جامعه
بپهوده است . آنها احتیاجات خود و
فرزندان عقب افتاده را باید در وجود
خود جستجو کنند . همیشه قدم اول با
خانواده است .

یادداشتها عامیه

هر کی هر چی میگه، بگه، من باید مٹ بابام بشم!

سلام

دائی نادر هم که همیشه منتظره تا به ملکی بگه
فوری میگه :

— اِهه این دیگه چه حرفیه نازی؟ خدا نکنه
امیر مٹ باباش بشه!

بعدشم همهشون میزنن زیر خنده، ولی راستشو
بخوان من از خدا دلم میخواد مٹ بابام بشم، واسه
اینکه اون خیلی آدم خویه، البته گاهی وقتا اوقاتش
تلخ میشه، گاهی وقتام هی «قر» میزنه، همه‌ی اون
کارائی رو که، قبلا واسه تون تعریف کردم میکنه،
ولی بازم خیلی خوبه، در عوض همه‌ی کارائی که لج
آدمو در میاره خیلی کارای خوب هم بلده مثلا، انگلیسی
رو فوت آبه (ولی هیچوقت حوصله نداره که بهم
درس بده!)، تازه اون به مهندس خیلی خویه،
خونه هائی که میسازد خیلی قشنگن، (البته واسه خودش
نه، فقط واسه مردم میسازد، مال خودشو هی میگه،
بذار آهه پائین بیاد!)، بعدش اون خیلی شوخی
های خوب بلده، که آدم از خنده روده‌بر میشه
(شوخی هاش رو هم فقط واسه مهمونا تعریف میکنه و
ماها رو از سالن میفرسته بیرون!)، دیگه براتون بگم
اون خیلی خیلی قویه! قدشم بلنده، کش هم اندازه
پالتوی منه! با این همه خوبی مگه میشه آدم دلش بخواد
مٹ بابا نشه؟

اصلا کدوم بچه‌ای تو دنیا هس که دلش نخواد
مٹ باباش بشه؟ چند روز پیش بابا به عالمه ازم دلخور
بود، میگفت تو به چیز هائی در باره‌ی من مینویسی که
اصلا درست نیست، گفتیم مثلا چی؟
خیلی یواش گفت:

— مثلا اینکه تو نوشتی من پولو خیلی دوست
دارم، ولی اگه بزرگ بشی میفهمی که من واسه خاطر
شما پولمو تلف نمیکنم، تازه تو کی به چیزی خواستی
و من برات نخردم؟

راستش ازین حرف بابا خجالت کشیدم، چون
که اون روز به عالمه به نازی جون پول داده بود تا
واسه ماها دفتر و مداد بخره، تازه «همی» که از
دفتر و مداد سیری نداره، هی میگفت «یه مداد دیگه»

بقیه در صفحه ۳۹

میتروسم با مدرسه رفتن بازم تموم حرفام تکراری
بشه، بعضی وقتا بخودم میگم:

— اهو، نکنه اینارو گفته باشی!

ولی بعد یادم می‌آد که نه به حرف دیگه هم هست
که تا حالا بکسی نگفتم، امسال همین «دسته بندی
کلاس» (اینو بابام یادم داده راستش من از «دسته
بندی» چیزی سر در نمی‌ارم ولی حتما همون معنی رو
میده) خودش به عالمه حرفه اما میدونین حرف خوبی
نیس، حرفی نیس که آدم دلش بخواد اونو بهمه
بگه، بیشتر وقتا میگم اصلا حرفشو هم نزنم ولی نمیشه
واسه اینکه آدم وقتیکه میره تو کلاس همه‌ی اون چیزا
رو می‌بینه، خیلی هم من یکی غصه میخورم، تموم
اون بچه‌های خوب پارسال به جور دیگه شدن، دیگه
اون طوری مٹ پارسال با همدیگه مهربون نیستن، هی
دلشون میخواد با همدیگه دشمنی بکنن، نمیدونم شاید
تو تابستون امسال واسه همهشون به اتفاقی افتاده و اونارو
اینجوری کرده، ولی وقتیکه فکرش رو میکنم می‌بینم
نه، این دیگه ممکن نیس که مثلا واسه سی نفر به جور
اتفاق بیفته و اونارو به شکلی بکنه که همهشون مٹ هم
باشن. شاید این اتفاق بد «بزرگ شدن» همهشونه!
آره این ممکنه درست باشه.

یاد حرف «نه» افتادم که میگفت

— بچه به باباش میره!

البته گاهی وقتا مامان بزرگ میگفت:

— نه، «نه جون» بچه به دائیش میره!

ولی چونکه نازی جون برادر نداره، پس باید
ماها به بابامون رفته باشیم، حالا از اون روزی که
بچه‌های کلاسمون اینطوری عوض شدن دارم با خودم
فکر میکنم که «نکنه اونا به بابا هاشون رفته باشن»
بعدش نمیدونم به دفعه چرا ازین فکر ترسیدم و بعدشم
خنده‌ام گرفت و بخودم گفتم: «مگه بابا‌های ما
چشونه؟» تازه از به مدتی پیش هر وقت حرفی
میشه، نازی جون فوری میگه:

— امیر هم داره تمام اخلاقای باباشو یاد میگیره!

بچه های محله یاشین

داستان اینطور شروع شد :

■ من قمر تاج هستم ، پدرم آقا میرزا باقر نام دارد و نرگس خانم عمه ام است . دختر همسایه مان ملیحه از داربست های مو سقوط کرده و کشته شده است و برادرم علی و پسر همسایه مان افشین که پسر عموی ملیحه هم است ، چون خود را در وقوع این حادثه مقصر میدانستند ، از خانه فرار کرده اند ! مادرم فاسق مردی است به نام «اسد بزاز» و پدر اصلیم این مرد است ! مدتها است از مادرم خبری ندارم فقط میدانم در خانه اسد بزاز زندگی میکند ، آقا میرزا باقر و عمه نرگس ا زوقتی پی برده اند من فرزند نامشروع می باشم در صدد آزار و اذیتم برآمده اند !... هفته گذشته برایتان گفتم روی لجباجتی که با عمه نرگس و پدرم پیدا کردم زیر زمین را به آتش کشیدم و با این حریق انتقامجویانه و عملی ، هستی و خانه مان را به باد نیستی دادم !...

ریخت ... بالای زیر زمین اتاق مهمانی ما قرار داشت ، پنج دری فوق العاده وسیعی بود که با فرشهای گران قیمت مفروش شده بود . بارش سقف زیر زمین در حقیقت کف اتاق مهمانی هم فرو ریخت و شعله های آتش فرشها را در کام خود کشیدند ... من بخوبی میدانستم آقا جان و عمه نرگس چقدر اشیاء و فرشهای قیمتی و عتیقه های را که در این اتاق وجود داشت دوست دارند و هم اکنون میدیدند حریقی که انگیزه آن برایشان معلوم نبوده ، یکسره آنها را نابود میکند ... آقا جان وحشترده شاهد از بین رفتن همه یادگار های پدر و اجدادش بود منتها عمه نرگس میکوشید آنها را باز هم داشته باشد ، ولی وقتی همسایه ها

شعله های آتش از پنجره و در زیر زمین بیرون میزد ، حیاط خانه پر از دود شده بود. تلاش دهها نفر از همسایگان که می کوشیدند ، حریق رامهار نمایند، بدون نتیجه و عبث بود. هیزمهایی که در زیر زمین برای زمستان تلبار شده بود ، به شدت میسوخت ، حرم سوختن هیزمها تا این سوی حیاط میرسید آقا جان در بهت و حیرت غیر قابل وصفی فرو رفته بود و آنقدر گیج و منک بود که نمی دانست چکار کند ، به آدم های زندانی شبیه بود که آژدان ها به دست و پایشان زنجیر بسته اند تا نتوانند فرار کنند .

«آتش» در يك چشم بهم زدن تمام زیر زمین را فرا گرفت . سقف را شکافت و طاقت نمای خشتی آن را فرو

به کمک ما شتافتند دیر شده بود زیرا از آن اتاق درندشت فقط مشتی اشیاء سوخته باقی مانده و دود به آسمان برمیخاست . هیچکس باور نمی کرد که من خانه را در کام حریق فرو برده ام حق هم داشتند زیرا آدم بایستی خیلی احمق باشد که منزلی را که در آن زندگی میکند بسوزاند ... حتی اگر منم همه ماجرا را به آنها می گفتم باور نمی کردند .

از کاری که کرده بودم فوق العاده جا خورده بودم ، کار کودکانه ام آقا جان و حتی عمه نرگس را از هستی ساقط نموده بود ، آنها دیگر حتی يك مشت برنج نداشتند که غذا بپزند... در فقر و بدبختی که بد نبال این آتش سوزی به خانه ما پا می گذاشت ، من سهم عمده ای داشتم ولی هرگز باعث بوجود آمدن این حادثه من نبودم ، اگر آن دو نفر خشمگین نمیکردند و به من اجازه میدادند مثل سابق در پیششان زندگی کنم مسلما چنین پیشامدی به وقوع نمی پیوست ...

از آن روزی که خانه مان سوخت ، چیز های دیگری بیاد ندارم از اینکه مامان افشین آمد و مرا بخانه شان برد و غروب که آقا جان و عمه نرگس جایی برای خوابیدن نداشتند بخانه افشین آمدند ، آقا جان مثل آسمان ابری ، گرفته و غمگین بود و عمه نرگس مرتباً به سینه میزد و مرتباً میگفت :

— لعنت بر شیطان ، چی شد که به مرتبه خونهمون آتش گرفت .

مادر افشین مثل پروانه دور و برمان میچرخید و سعی داشت با مهربانی و پذیرائی که از ما میکند از اندوهی که بر دل عمه نرگس و پدرم وجود داشت ، بکاهد ، اما آقا میرزا باقر متوجه حرفهایش نبود ، سیگار را با آتش سیگار قبلی روشن میکرد به قدری غصه دار بود که بابای افشین هم از حرف زدن با او اکراه داشت.

من خیال میکردم با آتش زدن خانه ما زنگها را برای پدرم بصدا درآورده ام ، اما صدای این زنک چنان گوش خراش بود که پدرم را گیج کرده بود ... در میان افکار مختلفی غوطه ور بودم ، انگار توی دریایی افتاده باشم و شنا بلد نباشم ... آن شب که در خانه افشین بودم دلم میخواست به نحوی به آقا جان میگفتم و از دستش حسابی کتک می خوردم تا به این وسیله تاوان گناه خود را پرداخته باشم ...

از اینکه پدرم پی به ماجرا نبرده بود و آتش گرفتن خانه را خشم خدا نسبت به خودش تلقی کرد ، ناراحت بودم . می خواستم بدانم که شکنجه های من باعث بوجود آمدن این حادثه شده است ... به جز بالاخانه ای که دم پله ها واقع بود تمام خانه سوخته بود و تازه بالاخانه هم امکان داشت بریزد.

آن شب تا دیرگاه نشستیم و بزرگترها با هم حرف می زدند و تصمیم می گرفتند که پدرم چکار کند.

فردای روز آتش سوزی، عمه نرگس دست بکار شد بالاخانه را موقتاً برای نشستن و اقامت ما آماده کرد، آقا جان بی اعتناء به کارهایش می نگرست عمه نرگس هر قدر که به آقا جان اصرار کرد خانه را مرتب کند او حاضر نشد... پشتکار عجیبی داشت، دستم را گرفت و مرا به بازار برد، مقداری از جواهراتش را فروخت حتی آن النگوهای پر وزنشان را که از مادرش به ارث برده بود فروخت و یک هفته بعد از حریق، بنا و کارگر را بخانه آورد، ظهر یکی از روزها آقا جان که بخانه آمد خود را با چند نفر

بنا و کارگر روبرو دید، حتی به سلامشان پاسخ نداد، بغض کرد من شکست قطرات اشک را در چشمهایش دیدم وقتی به بالاخانه آمد ناگهان بغضش ترکید و گریه کرد... نگران حالش بودم... دلم فشرده میشد از کاری که کرده بودم احساس ندامت عجیبی میکردم... پدرم مرد بدبختی بود، چون مامانم زن خوبی از آب درنیامده و با اسد بزاز عروسی کرده بود و من با آتش زدن خانه زندگیش را درهم ریخته بودم.

پدر هر شب مست و لایعقل بخانه باز میگشت و تنها در آن هنگام بود که میشد خنده را بروی لبانش دید و گرنه همیشه گرفته و غمگین و فوق العاده تنها بود، مرتباً فکر میکرد و با کسی حرف نمیزد... آتش سوزی و حوادث پیاپی باعث

شد عمه نرگس و آقا جان مرا فراموش نمایند و از روش خشنی که نسبت به من اعمال میکردند موقتاً چشم پپوشند به هرزه گیاهی تبدیل شده بودم که برای خودم رشد میکردم و بهر جا که دلم میخواست میرفتم، کسی از من توضیح نمیخواست، اوایل وحشت داشتم به خانه فرامرز بروم، بعد ها دیگر کاملاً به وجودش خو گرفته بودم، او به آسانی مرا بخانه شان میبرد و در سردابه مرا به آغوش میکشید، ذر آن هنگامه و آشفتگی که دیگر کسی وجود نداشت دستی به سر و گوشم بکشد، فرامرز تنها شخصی بود که میتوانست جای پدر و مادر و عمه نرگس را بگیرد... من می دانستم فرامرز چرا همه روزه مرا بخانه شان میبرد میدانستم با من چکار

میکند اما لاف و وقتی در کنارش بودم وحشت تنهایی را درک نمینمودم و دیگر آقا جان وجود نداشت که با چشمهای برافروخته نگاهم کند و عمه نرگس به بهانه ای نیشگونم بگیرد...
بقیه در صفحه ۴۶

داستان بلند ایرانی

نوشته: جمشید



فروردین ۱۳۹۶

«روزن» بزرگان هنر را معرفی می کند

چارلی چاپلین

شیرپیر سینمای کمدی!

زد که تعداد آنها بالغ بر ۳۵ فیلم است، دستگیری در کاباره - ناک اوت - شیرینی و دینامیت و گذشته ماقبل تاریخ او، از شاهکارهای این دوره است. دستگیری در کاباره نخستین فیلم بلند چارلی چاپلین است.

چارلی چاپلین از سال ۱۹۱۵ قراردادی با (ایسانی) کمپانی دیگرست و ادناپورو - یانس همبازی او در فیلم های این دوره از زندگی سینمایی اوست. رولی توتروج نیز که فیلم بردار ماهر بود از این تاریخ تا سال ۱۹۵۰ همکاری صادقانه ای با چارلی داشت. شغل تازه او اولین فیلمی بود که چارلی چاپلین برای کمپانی ایسانی ساخت.

ولگرد، یک زن، بانک کارمن، کارهای ارزنده بعدی چارلی چاپلین است. در یک زن کامل چارلی بقیه در صفحه ۳۲

چارلز اسپنسر چاپلین معروف به «چارلی چاپلین» اکنون ۸۴ سال دارد، او در لندن بدنیا آمده و زندگی پر ماجرای را پشت سر نهاده است چارلی چاپلین کار سینما را از سال ۱۹۱۴ آغاز کرد و تا سال ۱۹۳۱ آنرا به طور جدی ادامه داد بعد در سال های ۱۹۳۱ - ۱۹۳۶ - ۱۹۴۰ - ۱۹۴۷ - ۱۹۵۲ - ۱۹۵۷ و ۱۹۶۸ دست به ساختن فیلم زد.

در این دوره بیشتر آثار چارلی چاپلین فیلم های کوتاه و صامت بوده است.

چارلی در سال ۱۹۱۴ با کمپانی (کیستون) قراردادی منعقد کرد و در ۲۵ فیلم کوتاه به عنوان هنرپیشه ظاهر گردید، (بنایک اتاق) (بین بازیگران) از فیلم های معروف این دوره است. چارلی چاپلین پس از ساختن ۱۵ فیلم خود دست به نگارش سناریو و کارگردانی



صادق هدایت

قسمت چهارم

زندگی نامه

و بررسی اندیشه و آثار

صادق هدایت

* از زندگی گذشته فقط يك مشت خیالات مبهم و بعضی از بوها برای آدم باقی میماند! ... *

سك ولگرد :

را برای وی مجسم کرده است. صادق خشماگین می نویسد : «نفرت دارم از آنهایی که آرواره هاشان به روده هاشان وصل است.»

این کتاب که مجموعه چند قصه است بخاطر يك قصه بلند به نام سك ولگرد نام - گذاري شده است. قهرمان قصه سگی است بنام « پات » که میخواهد جفتی برای خود پیدا کند و جفتش را می باید ولی این آمیزش چند لحظه سبب می شود از صاحبش دور بیفتد و وارد دنیای پستی شود که تا آن روز با آن آشنایی نداشته است، صادق می نویسد :

« پات حس کرد وارد دنیای جدیدی شده که نه آنجا را از خودش می دانست و نه کسی بقیه در صفحه ۳۳

این کتاب حدود سال ۱۳۲۱ در تهران به چاپ رسید نوشته اند : سك ولگرد ترجمه یکی از آثار چخوف است ! ولی ما که قدم به قدم زندگی هدایت را تعقیب می کنیم و در مسیر زندگی وی قرار گرفته ایم این گفته را باور نخواهیم داشت شاید هدایت در نوشتن سك ولگرد تصویری از نوشته های دیگران را در ذهن داشته ولی مسلماً اقتباس و ترجمه مستقیمی از آنها نکرده است.

هنگامی که هدایت سك ولگرد را می نویسد لبریز از نفرت و بدبینی است، او دیگر نمی تواند آرزو های خام دیگران را داشته باشد، چون پنجره وی که به خیابان امیر - اعلم گشوده میشود دنیای دیگری



قوهای وحشی

محصول شوروی

قوهای وحشی يك فیلم نقاشی متحرك از شوروی است که نمونه خوب و ارزنده ایست در زمینه فیلم های کارتون، به لحاظ تکنیک و پرداخت چشم-گیر آن که باتمی هرچند کهنه ولی با شیوه‌ای نو و بسیار جالب ارائه شده .

موضوع اصلی فیلم بر سر حسادت زنی دور میزند که با عنوان زن پدر قدم به قصر فرمانروا می گذارد . وی از همان ابتدای ورود به دختر خردسال فرمانروا که مورد محبت پدر قرار دارد و از زیبایی نصیب کافی برده دشمنی می-ورزد و در پی این دشمنی با ساحری دختر زیبای فرمانروا را بدل بدختری زشت روی می کند و برادران وی را نیز مبدل به قو می سازد .

قو ها از خانه پرواز می کنند و در پهنه آسمان و در روی زمین سرگردان میشوند و دختر نیز که دیگر زشت روی شده و شناخته نمی شود توسط پدر از خانه رانده می گردد .

از این لحظه تلاش خواهر و برادران برای یافتن یکدیگر آغاز میشود . و اما يك مشکل مهم برای برادران و خواهر وجود دارد که مانع میشود آن

بقیه در صفحه ۴۲

دیداری از نمایشگاه نقاشی کودکان

دیداری جالب و هیجان آفرین داشتیم . در نمایشگاه نقاشی کودکان در تالار شهر که باهتمام مجله تماشا برگزار شد، تابلوها متعلق به سه گروه ۱ و ۲ و ۳ میشدند که شرکت کنندگان گروه يك ۱۳ الی ۱۷ ساله گروه ۲ - ۸ تا ۱۲ ساله و گروه سه - خردسالان ۳ تا ۷ ساله بودند .

در بدو ورود تابلو های کار کودکان گروه ۳ یعنی خرد سالان در معرض دید بود .

اولین تابلو از دختری ۶ ساله بنام زهره احمدی با شماره تابلو ۲۳۲ بازگو کننده صفای روح کودکی با ذوق بود با طرح صمیمی و ساده ، دو جوجه در حال دانه گرفتن از منقار هم ، قرینه سازی دخترك ۶ ساله با رنگامیزی تمیزش توجهام را جلب کرد . کار دخترك خرد سال دیگری بنام زهرا ابراهیمی ۶ ساله از نهران با شماره تابلو ۲۱۶ الف - طراحی بود با رنگهای زنده و شاد مرغی افسانه‌ای با کاکل پر نقش و نگار که در نوع خود تازگی داشت .

ابتکاری ترین تابلوی این گروه ، کار پسری ۶ ساله بنام ذبیح‌اله سعیدی بود ، که قبل از دیدن کار نقاشی میشد حدس زد که نقاشی پسرانه است .

نقاش سعی کرده بود تجلی گر انعکاسی باشد که زندگی ماشینی بروی نهاده و شاید ناخودآگاه - پرنده هائیکه از بی گل و چمنی بر روی سیمهای تلفن چون بند بازان راه می رفتند .

بین گروه ۳ ، کار آرزیتا نوایی ۶ ساله از ساری شماره تابلو ۱۷ پ پرماهیتر بود و قدرت تجسم و تخیل او را می نمایاند . او سعی کرده بود صحنه‌ای از گاو بازی را که لابد در فیلمها دیده و در روحش منعکس شده طراحی کند . تخیل کودک شکوفا و قوی بود مخصوصا رنگامیزی می نمایاند که ابتدائی است لکن در بین این گروه تازگی داشت .

گاهی در کار همین کوچولو ها عصیان و اغتشاش روحیشان با انتخاب رنگهای تند و خشن مشخص میشود . چه رنگها عقده گشای روح دست نخورده شان میتواند باشد .

و تابلوی پروین کوچهری ۶ ساله شماره ۲۲۸ گویای استفهام و عصیان او میتوانست باشد .

وقتی تابلوی این کودک را می دیدم بیشتر راجع به خود بچه می اندیشیدم که بامثال او می باید فرصت بیشتری داد تا حرفهای نگفته‌شان را با زبان رنگها بگویند

بقیه در صفحه ۳۴

کتابشناسی

هزار و يك راز علمی

از سری دانستنی های علم برای جوانان (۵)

ترجمه کاظم فائقی

۱۱۱ صفحه - ۸۵ ریال

از انتشارات گوتنبرگ

الکتریسته چیست و چگونه بوجود می آید ؟ الکترو موتور چرا می چرخد ؟ مرکز ثقل مجازی یعنی چه ؟ میکروفون چیست و جریان متغیر چگونه بوجود می آید ، آب فلزکاری ، اساس تلفن ، جت ، موشک ، ترانسفورماتور ، آمپر مترولت مترو ... مطالبی است که جوانان را به تفکر و امیدوار ، هرچند که در کتابهای درسی به اغلب آنها پاسخ داده شده ولی در بیشتر موارد فورمولهای خشك و خالی جانشین توضیح موضوع گشته و واقعیت برای دانش پژوهان در زیر پرده ابهام باقی مانده است . چه بسا دانش آموزانی که حل مسائل مختلف را بلدند درحالیکه از ساختن يك گالوانومتر ساده عاجز می مانند.

در کتاب هزار و يك راز علمی که آن را میتوان فیزيك بدون فورمول نامید ، این مباحث به صورت آزمایشهای سرگرم کننده بیان شده است .

ظاهرا این مجموعه جنبه تفریح و تفنن دارد در صورتی که چنین نیست و هرآزمایش مطرح شده قابل تفکر و تعمق است . مطالب مجموعه حاضر از کتب و مجلات مختلف خارجی گردآوری و ترجمه و قبلا در ماهنامه دانشمند بچاپ رسیده است .

بقیه در صفحه ۴۲

بچه بون



به مناسبت آغاز فصل پائیز
لباسها از حالت پارچه های
کتانی و پارچه های نازک
بیرون آمده و جای خود را
به پارچه های تریکو و
شالهای نازک داده اند -
این مدلها مناسب کودکان
۶ تا ۱۴ ساله است که رنگ
و نوع پارچه آنها را بمیل
و سلیقه خودتان انتخاب
کنید .

→

اینهم دو مدل لباس خواب
و پیژامای مخصوص دختران
و پسران قشنگ شماست لباس
خواب دخترانه از ژرسه یا
کرکی گلداز تهیه شده و
و پیژامای پسرانه از کرکی
راه راه طرح دار میباشد.

لباسهای پائیزی شیک و زیبا با پارچه های

تریکو و شالهای نازک

کتابخانه کوچک

کتابخانه

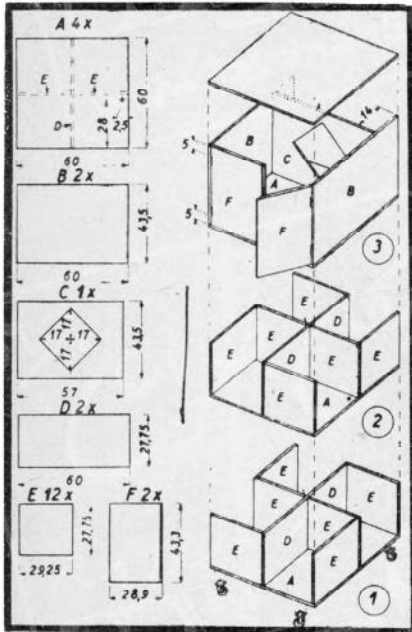
شیک

متحرك

در هر اتاقی، کتابخانه به جلوه و نمای اتاق می افزاید. ولی اغلب کتابخانه ها در دیوار کار گذاشته میشود. این بار طرح جدیدی برای یک کتابخانه زیبا ارائه میدهیم که البته باید ساخت آنرا به نجار سفارش بدهید یا خودتان مهارت در نجاری حال و حوصله داشته باشید که بتوانید بسازید.

برای ساختن این کتابخانه به ۲۳ قطعه تخته یا نئوپان احتیاج دارید که به اندازه های زیر بریده میشود.

چهار قطعه A بابعاد ۶۰×۶۰ سانتیمتر



دو قطعه B بابعاد ۶۰×۴۳٫۵ سانتیمتر

یک قطعه C بابعاد ۵۷×۴۳٫۵ سانتیمتر

دو قطعه D بابعاد ۶۰×۲۷٫۷۵ سانتیمتر

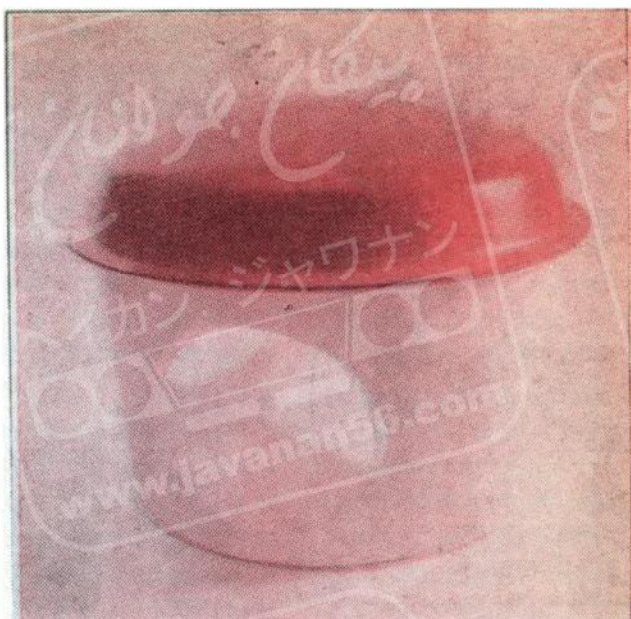
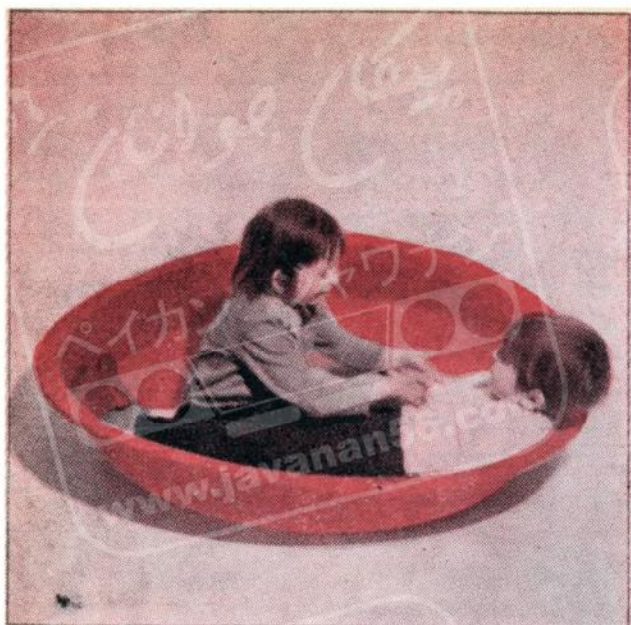
دوازده قطعه E بابعاد ۲۹٫۲۵×۲۷٫۷۵ سانتیمتر

دو قطعه F بابعاد ۲۸٫۹×۴۳٫۳ سانتیمتر

در شکل شماره ۲ نشان داده شده است که تخته ها بچه ترتیب به یکدیگر وصل میشوند.

حسن بزرگ این کتابخانه در اینست که اولاً از چهار طرف مورد استفاده قرار میگیرد و ثانياً با نصب چهار چرخ به زیر آن به صورت متحرك درمی آید.





دنیای اسباب بازیهای پلاستیکی

(بزرگی این سوراخها به حدی است که يك كودك ۳ الى ۶ سال میتواند به آسانی داخل و خارج بشود) و يك سینی بزرگ بصورت در سطل.

در چهار عكس این صحنه مشاهده می کنید که بچه ها به بازی های تخیلی و مورد علاقه خود می پردازند و مدت ها سرگرم میشوند.

اگر نمیخواهید منتظر بشوید تا این اسباب بازی به بازار های ایران بیاید خودتان میتوانید با يك سطل و سینی پلاستیکی بزرگ آنرا تهیه کنید فکر نمیکنم خیلی سخت باشد.

تا بحال انواع و اقسام اسباب بازیهای پلاستیکی را دیده و یا راجع به آنها شنیده بودیم ولی اینبار يك اسباب بازی ابتکاری بسیار جالب را مشاهده میکنیم که اخیرا بازار آمده است.

این اسباب بازی را میتوان به چهار شکل مختلف درآورد و استفاده نمود و بیشتر مخصوص كودكان خرد سال سنين ۳ الی ۶ سال میباشد.

همانطوریکه در عكس ها می بینید اسباب بازی عبارتست از يك لگن بسیار بزرگ که اطراف آن سه سوراخ بزرگ ایجاد شده —

آن و آشغال‌هایی ممکن است بخورد و مریض بشود!
 گذشته از خانم محمودزاده که روزانه و بطور منظم و دقیق به دخترک کوچولوش یک تومان میدهد، خیلی از مادرها و پدرها به «پول تو جیبی هفتگی» معقدند! استدلال اینان بخاطر رشودرت آینده نگری بچه‌هاست یعنی اینکه چنانچه حسابگر باشد رفیکر فردایش را بکند، وقتیکه «پول» بصورت هفتگی پرداخت شد، بچه‌ها ناگزیر به این فکر خواهد کرد که: اگر همه‌اش را خرج بکنم برای فردایم چیزی باقی نمی‌ماند... و باین صورت مجبور میشود برای خودش و مخارج ضروری و غیر ضروری‌اش یک برنامه‌ای که درخور میزان پول توجیبی‌اش باشد بریزد.

آقای سلیمان نبی «مهندس» میگفت:

«من به پسر سیزده ساله‌ام هفته‌ای ۲۰ تومان میدهم، حالا خودش میداند کسبه با پولش چکار میکند، قرض دادن و مساعده گرفتن هم اکیداممنوع است. اوائل نمی‌دانست این ۲۰ تومانی را چطور خرج بکند که تا آخر هفته برسد بارها هم پیش آمده بود که سه روز آخر هفته را یک دینار نداشت اما من هم اهمیتی ندادم حالا خدا را شکر دیگر کم نمی‌آورد.

پول توجیبی آنطور که در شرق مطرح است در غرب نیست، در کشور های غربی بویژه در آمریکا بندرت برمی‌خوریم به یک پسر ۱۷ - ۱۸ ساله متوسط از پدرش پول توجیبی دریافت کند، بچه‌ها خیلی راحت میتوانند تعطیلاتشان را بجای کز کردن گوشه اتاق یا به سینما رفتن و ول گشتن کار بکنند. و همین کار کردن

مخارج شخصی و ضروری شان را برطرف میکند، مادر کشور های شرقی بعلت وابستگی های عاطفی خانوادگی، بعلت کمبود کار و بعلت عدم درک جامعه از «مفهوم» کار، مسئله باین صورت روشن و راحت نیست، هنوز هم خیلی از خانواده های ایرانی کار را برای بچه‌هایشان ننگ و عار میدانند، کمتر پدری حتی اگر تحصیل کرده باشد، پزشک و مهندس و بازرگان باشد میتواند بپذیرد که پسرش فی‌المثل سه ماهه تابستان را شاگرد بقال سرکوجه یا پادوی فلان شرکت بشود بهمین دلیل پرداخت «پول توجیبی» تا سالیان سال طول میکشد، به گذریم از پاره‌ای خانواده های متنع و ثروتمند که اجاره آپارتمان لوکس پسران جوان تاهل اختیار کرده و اختیار نکرده‌شان را هم از جیب مبارک میپردازند! خیلی از همین نوجوانان و جوانان هستند که مسئله «وداع با خانه» برای

آنها مساوی است با دریافت يك حقوق ماهیانه خیلی خیلی مكفی از ابوی و تنها زندگی کردن، چرا که پدر مربوطه مسائل پسر جوان (البته جوان بی پول و کم غیرت اگر نگوئیم بی غیرت) را نمی‌فهمد! و البته اینها معدودی استثنائات هستند که زیاد بحساب نمی‌آیند.

بنظر میرسد که حد متناسب پول توجیبی با توجه به شرایط و موقعیت خانواده باید طوری پرداخت گردد که هیچگونه لطمه‌ای به آموزش و تربیت بچه نرزد، و نیز بنظر میرسد که بصورت هفتگی پرداختن آن بهتر از ماهیانه و روزانه است، زیرا روزانه پرداختن، قدرت تفکر آینده نگری و ابتکار را از بچه سلب میکند، و او را تبدیل میکند به يك «دائم‌الانتظار» یعنی کسیکه میدانند همیشه فردائی پرپول هست! از طرف دیگر پول توجیبی «ماهیانه» خارج از اندازه های تحمل و ظرفیت

نو آموزایده‌آل

بقیه از صفحه ۱۵

راهنمایی: کودک نیازمند دوستان بالغ است. او به انسانهایی احتیاج دارد که مورد اعتماد باشند و از محیطی که در آن کودکی وجود داشته باشد شاد شوند.

کودکان احتیاج به افراد بالغی دارند که نه تنها برای چند ساعت بلکه برای مدتی طولانی به آنها توجه کنند و برای آنها ارزش قائل باشند. سعی کنید با چنین افرادی آشنائی برقرار کنید، افرادی که می‌توانند دوستان خوبی برای کودک شما باشند. متقابلاً و به اتفاق کودک خود به ملاقات یکدیگر بروید و یا اینکه سه نفری

به گردش و هوا خوری بپردازید، این کار را آنقدر ادامه بدهید تا کودک شما با خانمی که با او دوست هستید خو بگیرد و اعتماد کند. پس از آن بگذارید کودک خود به مانند در نزد دوست بالغ خود ابراز تمایل کند.

مورد دوم - کودک بی‌علاقه!

احمد کتاب جدیدی که در آن تصاویر زیبایی چاپ شده است دریافت کرده است. کتاب را خیلی سطحی ورق میزند و آنرا بکناری میاندازد. راستی احمد به چه چیز فکر میکند؟ والدین او منتهای کوشش خود را برای برانگیختن توجه او به عمل می‌آورند

اما او ظاهراً به همه این کوششها بی‌اعتناست. ظاهراً به تنها چیزی که علاقه دارد بیرون رفتن از خانه است. اما در بیرون از خانه هم متفکر و رویا زده برجای می‌ایستد. پیداست که بی‌علاقگی و بی‌تفاوتی این کودک با آغاز ساعات درس ناگهان از میان نمیرود. و روشن است که وظیفه آموزگاری که می‌خواهد يك چنین نو آموزی را بر سر شوق آورد بسیار دشوار خواهد بود.

عواقب و تاثیرات: آنچه که در پی این حالات خواهد آمد تا اندازه‌ای روشن است. می‌توان حدس زد که دشواریهایی در کار آموزش این طفل بوجود خواهد آمد و وی به آسانی نمی‌تواند با دیگران تماس برقرار کند. يك

چنین کودکی ظاهراً نمونه يك شاگرد «بد» است و کابوسی برای پدران و مادران به شمار میرود. انگیزه: شاید علت پدید آمدن يك چنین عوارضی در شرایط جسمی طفل نهفته است. شاید کودک از سلامتی کامل برخوردار نیست و مثلاً در رشد جسمی وی اختلالاتی وجود دارد: قضاوت در این مورد به عهده پزشک است. علاوه بر عللی که شمردیم اغلب يك علت اصلی دیگر وجود دارد. بعید نیست که در اطراف طفل، برادری، خواشوند، خرد سالی و یا کودکی از همسایگان وجود داشته باشد که همیشه به عنوان يك بچه نمونه و برجسته به او معرفی شده است و از این طریق وی را تحقیر و سرزنش

يك بچه ده دوازده ساله است ، چرا كه بطور معمول يك كودك قادر به برنامه ریزی يكماهه نیست ، نمیتواند نیازها و احتیاج هایش را در عرض يكماه پیش بینی کند و پول توجیبی را متناسب با آن خرج نماید ، « پول توجیبی ماهیانه » خیالی زود بچه را مقروض و مغزش را خسته میکند ، البته هرچه كه سن طفل بالاتر برود بهتر است فاصله زمانی پرداخت با « پول توجیبی » بیشتر باشد ، یعنی به يك نوجوان پانزده ساله « پول توجیبی » را به صورت روزانه پرداختن همان قدر مضر است كه به يك پسر- بچه هفت ساله ماهیانه پول تو جیبی دادن !

در این میان با توجه به حد متوسط سن « پول توجیبی هفتگی » مناسب تر و بهتر است . خانم نازی اهری می گفت : « من به پسر بزرگترم كه ۹ سال دارد و در كلاس سوم درس میخواند گاه بیگاه پنج

ریال یا حداكثر يك تومان میدهم ، و معمولاً هم از او می پرسم كه این پول را چكار كرده است اما با پرداخت پول توجیبی بصورت يك « وظیفه » مخالفم ، این كار بچه را « طلبكار » بار میآورد و دیگر آدم نمی تواند جلودار بچه ای كه تمام فكر و ذكرش ۲ ریال و پنج ریال و ده ریال روزانه است ، باشد .

با اینکه همه ی خانواده ها در مورد پول توجیبی اختلاف سلیقه های خیلی عمیق دارند با وجود این هیچكدامشان قادر نیستند بچه هایشان پول توجیبی ندهند حتی اگر « گاه بیگاه » باشد ، چه همه تدریجاً اعتراف دارند كه به بهانه پول توجیبی به بچه ها « باج » میدهند ! هر چند كه میدانند این رفتار چه تاثیر ناگواری در تربیت كودك دارد اما گرفتاریهای زندگی دیگر مجال نمیدهد كه آدم به تست های روانی و به آینده نگرهای اخلاقی

دست بزند اگر گریه داد و هوار بچه یا قهر كردن های خسته كننده اش با يك سكه يك تومانی تمام میشود ، بهتر كه آدم این « باج » را بدهد و با خیال راحت مجله اش را بخواند و تلویزیونش را ببیند ! خانم مهری ب كه مادر يك پسر شش ساله است می گفت : پول توجیبی دادن ما مساویست با میزان گریه های « خسرو » راستش دیگر حوصله اش را ندارم كه فكر بكنم و ببینم این كار از لحاظ تربیتی چه تاثیری دارد ، دیگر با گرفتاریهای امروزه و سرو صدا و هزار جور كوفت و زهرمار دیگر كه نمیشود به « ریشه های اخلاقی ! » پرداخت من پول « گردن كلفتی » خسرو كوچولو را میدهم ! خودم هم میدانم كه درست نیست ، ولی حوصله ندارم !

و بچه ها از همین بی - حوصلگی مادرها و پدرها در

عصر ماشین و دود و گازوئیل و سرصدای طبقه بالا حسابی سوء استفاده میکنند .

البته پول توجیبی يك عامل اساسی برای تربیت نیست اما تا حدود بسیار زیادی در نوع تربیت و چگونگی رفتار كودك دخیل است . و این دخالت هم میتواند سازنده و هم ویرانگر باشد . پدر و مادر با هوش ، آگاه و زیرك کسانی هستند كه تلویحا و غیر مستقیم به كودك بفهماند كه هیچ وظیفه ای در مورد پرداخت پول ندارند و اگر پول توجیبی را قطع نمیکند و یا از مقدار آن نمی كاهند فقط بخاطر اینست كه به او استقلال برای برآوردن مخارج كودكانه اش داده باشند ، در این میان بی - تردید بچه ها یعنی جماعت پول توجیبی بگیر هم حرفه ای - دارند و یا احتمالاً در خواست مساعده و اضافه حقوقی كه در هفته آینده به آن خواهیم پرداخت . ■

دیگر پرویز را به عنوان يك كودك نمونه هرگز به رخ او نكشید .

مورد سوم نوآموز دروغگو :

ناهید در حیاط بازی میکند . او به سر سطل آشغال كه تصادفاً كنار حیاط گذاشته اید می رود و شروع میکند آشغالهای درون آنرا زیر و رو كردن . یکی از همسایگان می خواهد به او بفهماند كه این كار او چقدر خطرناك است . - گوش كن ناهید ! این كار تو ... - اما مادرم این كار را بمن اجازه داده . چند دقیقه بعد ناهید برای دوستش فرشته شرح میدهد كه

اصلاً خود را به زحمت نیاندازد . هرچه با دادا بد .

خلاصه اینکه : كودكانی كه در شرایط دشوار و غیر قابل انعطاف رقابت قرار می گیرند اعتماد به نفس و شوق فعالیت خود را از كف میدهند .

راه نمائی : حس اعتماد به نفس و آگاهی به نیروی شخصی كودك به تدریج می بایستی از نو پرورش یابد . بدون شك احمد كاری را بهتر از پرویز می تواند انجام دهد . به این توانائی احمد توجه كنید و او را به خاطر این توانائی تشویق كنید . تا آنجاكه ممكن است از او ستایش كنید اما این ستایش فقط هنگامی باید صورت گیرد كه علتی برای آن موجود باشد . و از همه مهمتر

كرده اند . شاید برای مثال به او گفته اید :

« پرویز خیلی بهتر اینكار را انجام میدهد . چه خوب بود كه يك مرتبه هم شده تو می توانستی مثل پرویز رفتار کنی . پرویز هرگز اینطور كثیف كه تو به خانه میآئی به منزلشان نمی رود . »

این كار در آغاز با موفقیت روبرو میشود . احمد سعی خودش را میکند اما والدین متوجه این كوشش نمی شوند . در این هنگام است كه احمد احساس می كند هرگز نمی تواند به پای پرویز برسد . پدرش او را بباد سرزنش میگیرد . و خود را بدست تغذیر رها میکند . كه او بهر حال هرگز نخواهد توانست رفتاری مانند پرویز داشته باشد پس بهتر است

آنها هر دو اجازه دارند به تنهایی سوار اتوبوس شوند و به گردش بروند . و بدروغ اضافه میکند پدر من با مادر تو وسیله تلفن گفتگو کرده اند و این قرار را با هم گذاشته اند

بدون تردید ناهید در مدرسه هم رفتاری جزاین نخواهد داشت . او به آموزگارش خواهد گفت : تكلیف شم را نتوانستم انجام بدهم ، ناچار بودم با مادرم برای خرید به شهر بروم

عواقب و تاثیرات : تنهایی و جدائی از دیگران . آموزگار در برابر ناهید به زودی رفتاری محتاطانه در پیش می گیرد . او هر بار از خود خواهد پرسید كه آیا آنچه كه ناهید میگوید راست است بقیه در صفحه ۴۸

چارلی چاپلین

بقیه از صفحه ۳۴

چاپلین به صورت زنی درآمد و از مردان دلربائی کرد و آنچنان حرکات ماهرانه و شیرینی از خود نشان داد که همه را بتعجب واداشت .

در سال ۱۹۱۶ چارلی چاپلین به شهرت رسید و فیلم - هایش طرفدارانی پیدا کرد او برای کمپانی میوجوال ۱۲ فیلم ساخت که کارآگاه - فروشگاه - مامور آتش نشانی

اسکتینک رینک - خیابان آرام یک حرفه «آ» - کهنه فروش مهاجر - ماجراجو از آنجمله است .

فیلم مامور آتش نشانی به قدری مضحك بود که بعدها گفتند سینمای طنز را چارلی بوجود آورده است . کهنه فروش را منتقدان سینمایی نخستین شاهکار اصیل چارلی میدانند و روی آن تکیه فراوانی کرده اند . عده ای دیگر اعتقاد دارند ماجراجو که در سال ۱۹۱۸ تالیف شدی شک بزرگ

ترین فیلمی است که چارلی برای کمپانی میوجوال ساخت . زندگی سگی - آفتاب پشت ابر - روز پرداخت را چارلی چاپلین در سالهای بعد ساخت ، زابر و خانمی از پاریس نیز از معروفترین فیلم های اوست .

جویندگان طلا که در سال ۱۹۲۵ ساخته شد طولترین و برجسته ترین اثر این هنرپیشه ، کارگردان و سناریست بزرگ سینماست . سیرک ، روشنیهای شهر

عصر جدید دیکتاتور بزرگ - میسووردو - لایم لایت یا روشنائی های صحنه سلطانی در نیویورک که در سال ۱۹۵۷ ساخته شد فیلمهایی را که چارلی را واقعاً به اوج شهرت ، محبوبیت و ثروت رساند .

« کتس هنك كنك » که آخرین اثر ملودرام ساده و عاری از مفاهیم همیشگی چاپلین بوده به زندگی سینمایی او عملاً خاتمه داد مگر اینکه اینک از این شیر پیر سینما به انتظار فیلمی واقعاً تازه باشیم آیا او چنین فیلمی را خواهد ساخت ؟!

کود کستانهای ...

بقیه از صفحه ۱۹

طراحی شده که اولیای کودکان میتوانند با نظارت مربیان در امور مربوط به کودکان خویش کمک کنند و در عین حال در مرکز خانواده بدون هیچگونه تکلف و تشریفات اداری با گردانندگان کودکان کستان نشست و برخاست نمایند و در ساختن یا تعمیر وسایل مدرسه سهیم باشند .

فعالیت هایی در زمینه ورزش و بازی

در طراحی مرکز کودکان که خود در ورودی ، باغ و خصوصیات دیگر دارد ، خواسته ها و نیازمندیهای کودکان بسیار کوچک مراعات شده است . در وسط بنای مدرسه فضا - هایی برای فعالیت گروهی کودکان احداث خواهد شد . مثلاً اتاق های دسته جمعی برای گوش دادن ، خواندن و موسیقی ... محوطه هایی برای کار های عملی از قبیل آب

بازی ، نقاشی آبرنگ و سایر کارهایی که بچه ها - آزادانه - میتوانند آنها را انجام دهند . تالاری مخصوص بازی که گنجایش بچه های زیادی را خواهد داشت و نیز کارگاه - هایی بیرون از ساختمان ساخته خواهد شد که بچه ها طی چند ماه تابستان خواهند توانست در آن به کارهای دستی بپردازند ، از حیوانات نگهداری کنند و برای بازیهای خود کمینگاه بسازند .

مرکز کودکان با مرکز خانواده یک محوطه ی ورودی مشترك دارد تا پدر و مادرانی که اطفال خود را به - مدرسه می آورند ، به رفتن در مرکز خانواده و استفاده از تسهیلات آن ، تشویق شوند . گردانندگان کودکان عبارت از معلم تمام وقت ، سه کمک پرستار خواهند بود و به احتمال قوی در بیشتر روزها برخی از اولیاء به کمک آنان خواهند شتافت .

تالاری جهت نشیمن در مرکز کودکان بوجود خواهد آمد تا مادرانی که اطفال مدرسه رو

دارند و به جدایی از آنان خو نگرفته اند ، بتوانند کنار فرزندانشان باشند . در تالار نشیمن پدران مادران میتوانند به انتظار بچه هایشان بنشینند و یا مراقب آنان بوده و احیاناً در بعضی از کار ها به معلمان کمک کنند ، ساختمان مدرسه طوری طراحی شده که اماکن مربوط به کار های پر سرو صدا بطور تصاعدی از مکانهایی که برای کارهای پر سکوت ساخته شده فاصله داشته باشد تا جنب و جوش کار های پر فعالیت مزاحم آرامش کار های فکری نباشد . همین تدبیر در مورد اتاقهای مرتب و تمیز و اتاقهای شلوغ و درهم مراعات شده است .

طراحان مدرسه در مورد باغهای مخصوص کودکان توجه خاصی مبذول داشته اند ، در مرکز خانواده مجتمعی از رستوران برای رفع خستگی ، تالار های سخنرانی و سرگرمی وجود دارد و امید میرود که پدران و مادران آنجا را به - پسندند و از آنجا به عنوان مکانی برای گذراندن تعطیلات

کودکان خود استفاده کنند . رویهمرفته طرح ایمن کودکان طوری است که کودکان و والدین و گردانندگان بتوانند با خشنودی از مدرسه و مرکز خانواده استفاده کنند و از مصاحبت یکدیگر لذت ببرند . *

کودک و زندگی :

مسأله استفاده از مواد پلاستیکی در ساختمانها بخصوص در بناهایی که برای کودکان ساخته میشود ، مورد بحث محافل اروپایی است . زیرا در واقع حریق مدرسه ای در پاریس که چندی قبل اتفاق افتاد ، یکی از بچه ها مسبب این حریق شناخته شد .

علت مهم وقوع آن حادثه برای کودکان ، وجود مواد پلاستیکی قابل احتراق در ساختمان آن مدرسه بود . کارشناسان نظر دادند : اگر مواد پلاستیکی در ساختمان مدرسه بکار نرفته بود ، حریق بدان سرعت پیشرفت نمی - کرد و آن آتش سوزی تا آن حد تلفات نمی داد ! ... ■

به احساسات او پی می‌برد ، از زندگی گذشته فقط یک مشت خیالات مبهم و بعضی بو ها برایش باقی مانده بود و هر وقت باو خیلی سخت می - گذشت ، در این بهشت گمشده خود یک نوع تسلیت و راه‌فرار پیدا می کرد و بی اختیار خاطرات آن زمان جلوش مجسم می شد . چیزی که بیش از همه پات را شکنجه می داد احتیاج او به نوازش بود ، او مثل بچه‌ای بود که همه‌اش تو سری خورده ، قحش شنیده اما احساسات رقیقش هنوز خاموش نشده بود ، مخصوصا با این زندگی جدید پر از درد و زجر بیش از پیش احتیاج به نوازش دارد ، چشمهای او این نوازش را گدایی می کردند ، او حاضر بود ، جان خود را بدهد ، در صورتی که یک نفر به او محبت کند یا دست روی سرش بکشد ، به نظر می آمد نگاههای دردناک پر از التماس او را کسی نمی‌دید و نمی - فهمید .

در پایان سک و لگردد با بدبختی زیاد در میدان ورامین بدست مامور سک کش با غذای آلوده به زهر کشته میشود . همه سگهای و لگردد از دنیای دیگر از دنیای بهتری آمده‌اند از دنیای انسانی تری به این

دنیای گدایی ما قدم گذاشته‌اند و حالا گیر کرده‌اند در میدان ورامین که کشتارگاه آنهاست نگاههای پر رنج ، پر از التماس آنان را کسی نمی - بیند و نمی‌فهمد ، کسی حدس نمی زند که در خاطرات آنها ، در رویاهای آنها ، دنیایی پر از عطوفت ، پر از عشق و پر از احترام وجود دارد ، همه ساکنین میدان ورامین ، شوfer و شاگرد قصاب و بچه‌های شیر برنج فروش همه و همه آزارش می دهند ، دنیای سک و لگردد وصف دنیای خیلی از انسانهاست ، دنیای تیره خیلی از انسانهایی که در جوار ما زندگی می کنند .

✱

زندگی هدایت پس از بازگشت به ایران در آن خانه پردرخت و دلهره آور درمیان آن چهار دیواری وهم انگیز می‌گذرد . در همین دوران است که با مسعود فرزند - بزرگ علوی و مجتبی مینوی گروه ربه را تشکیل میدهد .

این چهار تن در کافه‌های متعدد ، پاتوقهایی برای خود تعیین کرده و جلساتی با هم دارند همه این عده به ایران عشق می‌ورزند ، در فرهنگهای فارسی به جستجو می پردازند سعی دارند در نوشته‌هایشان واژه های فارسی را بکار ببرند . وبا آثار نویسندگان و متفکرانی چون : داستایوسکی ، کافکا ، سارتر ، نیچه ، پوژژدونروال

- چخوف - گوگول و توماس مان عمیقا آشنا می - شوند .

هدایت در هند

در سال ۱۳۱۵ هدایت به هندوستان رفت عشق به ادبیات باستان ، به ویژه به ادبیات فارسی وادارش کرد که باشور و علاقه به تحقیق در این رشته بیردازد . او که ساکن بمبئی شده بود ضمن آموزش زبان و ادبیات پهلوی به نوشتن دیالوگ فیلم و کارهای دیگر مشغول شد تا روزگار بگذارند ، در بمبئی با دکتر پرتو همخانه شد و در مواقع بیکاری فیلم هم بازی کرد . صادق در یکی از نامه هایش به « مینوی » می نویسد :

... در فیلمی مشغول بازی هستم بعد از ورود به بمبئی با پرتو در یک طبقه منزل دارم تاکنون زندگی انگلی و گدا بازی را پیشه خودم کرده‌ام اغلب در منزل هستم ، هفته‌ای دو سه روز پیش بهرام‌گور انکلساریادرس پهلوی می - گیرم که مطمئنم به درد دنیا و به درد آخرتم نخواهد خورد! . دفعه اخیر صورتی از لغات فارسی که معرب شده با اصل پهلوی و ترجمه پهلوی و ترجمه انگلیسی به من داد ، من هم دوسه روز است تقریبا چهار صد پانصد لغت تازه به آن اضافه کرده‌ام ... »

این نامه یکی از نامه های

مهمی است که هدایت نوشته و در آن می گوید از این که ایران را ترک کرده احساس راحتی می کند ولی باز هم زندگی خود را بیخود و بی مصرف و احمقانه می‌داند ، در این نامه می‌افزاید : ۲۰ نوول ، یک تئاتر و یک « بوف کور » دوسه سفر نامه حاضر به چاپ دارم .

هدایت و زبان پهلوی

هدایت در سفر هند ابتدا به طور جدی پهلوی خوانی را دنبال کرد و حتی چند اثر پهلوی را چون کارنامه اردشیر بابکان ، گجسته ابالیس ، شهرستانهای ایران ، گزارش گمان شکن و زند و هومن یسن را به فارسی برگرداند .

هدایت به تدریج از پهلوی خوانی هم دلزده شد و در یکی از نامه هایش به مینوی نوشت : « ... بعد هم لیست کاملی از علمای پهلوی دان نوشته بودی که تناسبتش را نفهمیدم ، بهر حال بگور پدرشان بقدر صد دینار بدرم نخورد و اگر بجای آن به انگلیسی زور آورده بودم بهتر بود . بهر صورت در این مدت پهلوی بازی دو کتاب یکی کارنامه اردشیر و دیگر شکند گمانی و یچار را به متن فارسی در آورده‌ام و ترجمه کرده‌ام ، ترجمه کتاب دومی هنوز می - لنگد ... » ■

(نا تمام)

کرم ویتو

مومای زانبدن را برطرف و به پوست زیبائی و لطافت میدهد

تابلویی که مایه های آبستره از مژگان فلاحیان ۵ ساله که رنگ آمیزی آن در دید تماشاچی مشتاق اعجاب انگیز مینمود مردم با دیدن کار این کودک ۵ ساله دچار ناباوری میشدند اگرچه در ایجاد این تابلو یاری شده بود اما همین هم میتوانست زائیده تجربه نویس او باشد. باین شیوه که بعد از انتخاب رنگها و آگاه بودن از ترکیب بدیع آنها با چکاندن چندقطره رنگ (که مژگان از گوهاش استفاده کرده بود) صفحه را تا کرده بطوریکه کاملاً بهم بچسبند همان کاری که بچه ها معمولاً با مرکب سیاه میکنند و اصلاً یک جور بازی بحساب میآید.

قبل از باز کردن کاغذ نمیتوان حدس زد چه پدیده ای خلق شده - و مژگان بعد از باز کردن کاغذ با اعجاب طرحی پروانه وار با قرینه سازی طبیعی و رنگآمیزی اعجاب انگیز می بیند که از قدرت ترسیم قلم مو خارج است و اگر بیننده از تکنیک کار مطلع نباشد و نام کودک ۵ ساله از آن حذف شود - بنظر میرسد که نقاشی کار یک نقاش بزرگسال است.

و این ابتکار در نوع خود قشنگ بود. ابتکار دیگری که با استفاده از اعضای بدن مثلاً انگشت آغشته برنگها و تماسش با تابلو و بهمین گونه با استفاده از سایر اعضای بدن صورت گرفته بود در کار شهناز فیض بلاغی ۳ ساله بچشم میخورد. و از رنگهایی که ترکیبی از قرمز و آبی بود و سایه روشنهای دلچسبی داشت استفاده کرده بود. در کار خردسالان قوه تخیل متعادل و حسن سلیقه شان در انتخاب و ترکیب رنگها جلوه ساز بود. اگرچه بعضی کارهای پخته تر و ابتدائی تر از نمایشگری نیز بچشم میخورد. ولی همینقدر که ادراک میشد کار کودکی ۵ و یا ۶ ساله است تماشاچی را قانع می ساخت.

با وجود آنکه مربی و خود هنرمند های کوچولو قانع نخواهند بود در کار هنری آنها چه بسا همین کوچولو هائیکه امروز ما تفنناً بدیدن آثارشان رفتیم اگر تحت مراقبت و تعلیم جدی قرار گیرند. شگفت آفرینان فردا شوند.

حجم و بعد سازی و دور نما (پرسپکتیو) نگاری در کار گروه ۳ وجود نداشت و طبیعی بود.

آنهایکه میخواستند کار این گروه بچه ها را بسبکی مشخص نزدیک بدانند بیشتر کار هایشان را امبرسیونسم و غیر رئالسم متصور میشدند، در حالی که این گروه با جایگیر شدن کارشان در سبک بخصوصی هنوز سائها فاصله دارند سالهائی پر تمرین.

خانمی انگلیسی زبان با دو فرزند و شوهر ایرانیش در سیر و تماشا بودند. با دقت به تابلو ها نگاه میکردند و خانم انگلیسی زبان گه گاه لب به تحسین می گشود.

علی اصغر اطهری ۸ ساله گوئی از یکی از قهرمانان معروف داستانهای صمد بهرنگی الهام گرفته باشد مرغ ماهیخواری را ترسیم کرده بود و ایده اش جالب بود.

یک خانم جوان سراپا شور و هیجان با صدای بلند کار بعضی از بچه ها را به کار وان گوک! یا گوگن! و سزان! تشبیه میکرد که هرچه باشد این در اعتبار نقاشی های بچه ها نیست، هدف از ایجاد چنین نمایشگاهی قیاس های مضحک نمیتواند باشد هدف شناخت بچه هاست. بچه هائیکه همراه خانواده هاشان به تماشا آمده بودند از این نمایش راضی بنظر میرسیدند. چه بسا این نمایشگاه ها تهییج کننده بچه ها باشد در ارائه تابلو هائی دیگر. شاهد خانواده هائی بوده ایم که فرزند هنرمندی داشته اند و ثمره کار و استعداد آنها را با چه غروری بدیگران نشان میدادند.

بی تردید مشوق این هنرمندان خرد سال اغلب مربیان و والدین هنر دوست آنها بوده اند.

کار های کودکان گروه ۲ که از ۸ تا ۱۲ ساله بودند فکر و ایده مشخص تر، طرحها اغلب گویا و از هم گسیختگی موضوع کمتر دیده میشد.

تابلوی پریسا بوستانی ۹ ساله از ساری ملهم از زندگی اصیل ایرانی بود. و کاشی کاری و حوض و زنهای چادری خیلی قشنگ ترسیم شده بودند.

و پریسا پژشگیور ۸٫۵ ساله تابلویی از نانوائی ترسیم کرده بود که فکر و ایده اش خوب ولی کارش در عین پر کاری بعلت تکیه نکردن در رنگآمیزی معمولی مینمود.

این کارهای رنگ و روغن گروه ۲ کارو وارطانیان ۱۰ ساله رنگآمیزش پخته و استادانه بود. و نیز حسین شبیان ۱۱ ساله. جنگجویی را کشیده بود در لباس رزم تا روح قهرمانانه جنگجو نیز نمودار گردد.

گاهی طنز مخصوصی در کار بچه ها دیده میشد مثل (کلاس درس) که سترن منتظر اسدی ۱۱ ساله کشیده بود و در آن سعی نموده بود علاوه بر آنچه خود می بیند از دیدگاه معلم نیز کلاس و شاگردان را نقاشی کند - بقول یکی از تماشاچیان کارش «سینه راما» شده بود.

بین کار های نوجوانان از ۱۳ الی ۱۴ ساله ها، کار های هنرمندانه شرکت کنندگان مرکز آموزشی هنر های تجسمی استان خراسان واقعا عالی بود - کار ها پخته و تجربه ها زائیده کار مداوم و تعلیم گرفته اشان باید بوده باشد.

است در دامن پر مهر خود حفاظت نمایند آنها برای وجود خویشتن میگیرند نه برای كودك خویش ، چه کسی میتواند در ناراحتیها و غمها و تعلیم و تربیت فرزند عقب افتاده شما كمكش را مضایقه كند ، شما متوجه میشوید كه درست نمی دانید چه روشی را در تعلیم بكار ببرید یا او را چگونه تربیت نمائید در گذشته چون شما با چنین ناراحتی روبرو نبودید متوجه عدم آگاهی خود نیز در این زمینه نیستید ولی حالا كه برای بعضی از خانواده ها چنین اتفاقی میفتد تازه متوجه میشوند كه چقدر این مسئله ناآشنا و یا بعبارت دیگر از آنها فاصله داشته است و بهر حال سعی دارند مكررا به پزشك مراجعه نمایند و بی درنگ از او كمك بطلبند ، این نوع والدین كه دارای چنین فرزندانی هستند باید از بهترین و عالیترین روشها برای تعلیم و تربیت فرزند خویش بهره ور شوند، هرگز نباید متوقف شد چون هر لحظه توقف و انجماد و ركود به ضرر شما خواهد بود نه تنها در فكر كودك خود باشید بلکه بیشتر در فكر كودكان دیگری كه در چنین شرایطی زندگی میکنند هم باشید شما هرگز باین امید ننمائید كه دیگران برای شما چه كاری انجام میدهند بلکه ببانددشید كه شما چه كار هائی برای

دیگران انجام میدهید ؟ اصولا آنهايكه در زندگی همیشه بدیگران كمك میکنند دارای وجدان آگاه و ایمان بخدا هستند « عبادت بجز خدمت خلق نیست ».

والدین نباید خود را در يك نوع عذاب روحی و وجدانی زندانی كنند و تصور كنند كه دنیا برای آنها و فرزندانشان به آخر رسیده ، هرگز چنین نخواهد بود خلاصه راه علاجی هم وجود دارد . منتها دست ترحم به سر كودك كشیدن و او را بیچاره و وامانده تلقی كردن و بیش از حد برای او غصه خوردن مطمئنادردی را دوانمی كند بلکه فكر اساسی لازم است ، نه يك فكر بلکه به فكر های دیگر نیز نیاز هست ، چون ایمان داریم كه يك دست بیصدا است .

باید همه خانواده هائيكه چنین فرزندانی را دارا نمی باشند بفكر چاره باشند در بیشتر ممالك دنیا گروهها و یا تشکیلاتی وجود دارد كه چنین خانواده هائی را كمك می كنند مثلاً در امریكا در هر ایالتی صد ها كانون جهت اینكار متمرکز است و همچنین در كانادا و غیره ، در بعضی ممالك پدر و مادر ها خودشان شروع كردند و پایه گذاری نمودند . یعنی توسط خود مردم مشكل بچه های عقب مانده تا حدی رفع گردید . دیگر این بچه ها يك مصیبت و يك داغ ننگ نیستند بلکه موجودات حمایت شده ای میباشند كه تحت تعلیم و تربیت صحیح قرار گرفته اند .

هر چند دوستان و آشنایان وفامیل با شما همدرد هستند و در غمی كه دارید شريك می باشند ولی با وجود این هنوز آنطور كه باید و شاید غم درون شما را درك نمی كنند و به ناراحتی شما نمی توانند پی ببرند . والدین چنین فرزندانی باید در يك حالت پر از همكاری و تعاون مسائل خود را مورد بررسی قرار دهند . افكار خود را با يكدیگر در میان بگذارند هر مطلبی كه یاد می گیرند بهم بیاموزند ، از هر فرصت كوچكى استفاده بزرگی برای تعلیم و هدایت فرزندانشان خود ببرند ، يك گروه شوند ، مشكل و متمرکز گردند ، تك روی و پراكندگی بسیار ناشیانه و نادرست است و ایجاد ناپسمانی و بی نتیجه گی میکند .

باید با گروه حرکت نمائید و بهترین كار ها را برای كودكان معصوم خود انجام دهید و در نتیجه به آینده او دست طمعنا امیدوار خواهد شد . كودكان بگردن والدین خود حق دارند . والدین نباید باین امید بنشینند و چشم براه بانتظار بمانند كه از جایی حمایت شوند تا بقول معروف از در غیب كمك شوند ، بلکه ببینند خودشان چه كاری قادرند برای خود انجام دهند ، انتظار حمایت نداشته باشند خودشان كه آغازگر این راه باشند هر چند كه راهی سخت و طولانی باشد .

نتیجه حتما موفقیت آمیز است .

پایان

اغلب دانشجویان گرد آن بحث می کردند . تماشاگران اكثرا در این استفهام مانده بودند كه چرا از شهرستانهای دیگر شركت كنده بیشتر از این نبوده الامشهد - گرچه حتی از خارك هم شركت كنده داشتیم . تصور میكنم - تابلوی بهترین درسه گروه سنی باین ترتیب بوده باشد .

گروه ۱ - ادبك یوسفی بالایان شماره ۱۲۹ زندانیان

گروه ۲ - پریسا بوستانی ۹ ساله شماره ۷۳

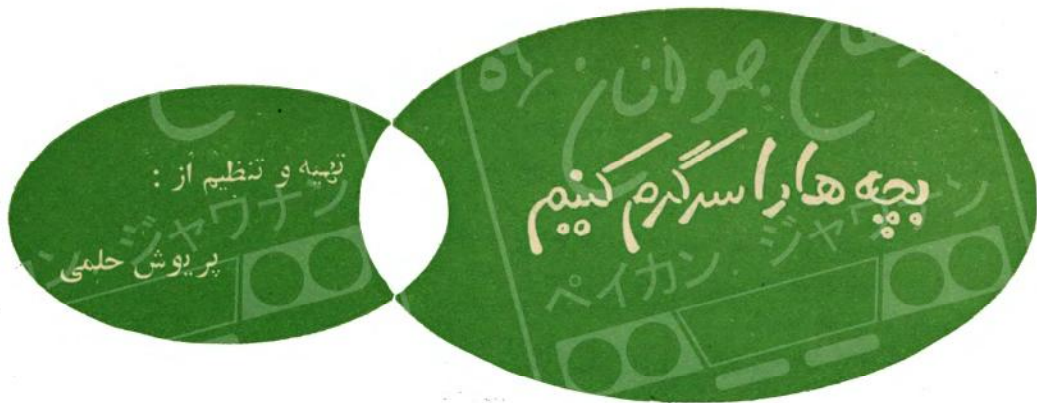
گروه ۳ - ذبیح اله سعیدی ۶ ساله شماره ۲۱۴

ادبك یوسفی بالایان همان نوجوانی است كه يكباره در بحث بچه ها با نقاشی حرف میزنند به تابلو ، سیار جالب و گاه حیرت انگیزش اشارتی رفت .

گرچه اغلبشان در طراحی از شاهنامه و یا مینیاتور ها استفاده کرده بودند . شبیه سازی در كارشان زیاد بچشم میخورد . مصطفی ۱۴ ساله با مداد طرحی از صمد بهرنگی كشیده بود كه خیلی چشمگیر بود . و سیاه قلم ابتكاری مجید حاتمى ۱۶ ساله از ملایر كه حاصل همفكری نام داشت گویای فلسفه زندگی بود .

با دیدن كار استادانه ادبك یوسفی بالایان ۱۵ ساله كه سرا پا استعاره بود در شگفتی ماندم كارش محشر بود قدرت خلاقه اش عالی ، استعاره ها یاری كننده و گویا و براستی شاهكارهائی شعر گونه خلق کرده بود .

كار ادبك بیشتر به كار محصص میمانست و



با قرقره‌های خالی انواع واقسام حیوانات را درست کنید.

صاف کنید سپس قسمت بدن و قسمت سر را با قلم مو رنگ نارنجی و یا قرمز روشن بزنید. طبق شکل نمونه برایش چشم و دهان و دماغ زیبایی بگذارید. برای پاها و دم همانطوریکه تذکر دادیم میتوانید از سیمهای پرزدار استفاده کنید در صورتیکه تهیه آن برایتان مشکل بود سیم معمولی بکار برده دورش را کاموا بپچید.

يك تکه سیم ضخیم تر راجهت وصل کردن سربه تنه و دم استفاده کنید. و دو تکه سیم را دولا کرده و داخل قرقره بزرگ نموده و به آن فرم داده و آنرا بشکل پا در آورید.

در صورتیکه سیم ضخیم در نظر بگیرید و محکم درست کنید شیر قرقره‌ئی شماروی پای خودش می ایستد.

يك دسته کاموا را دولا کرده اول در چسب فرو برده و سپس در داخل سوراخ قرقره فرو کنید و سعی کنید دور تا دور بشکل دایره وار بچسبانید.

بقیه در صفحه ۴۴

- * رنگ روغن و یا رنگ گوهاش.
- * مقداری پر
- * کاغذ سمباده
- * چکش کوچک و مقداری میخ کوچک
- * سیم نسبتا ضخیم

دوربین دریائی

این دوربین برای پسر ها بسیار جالب میباشد و تهیه آن بسیار آسان است.

طبق شکل نمونه، سه قرقره بزرگ، متوسط و کوچک را به ترتیب پشت هم بگذارید و با چند میخ کوچک آنها را یکدیگر متصل کنید و سپس رنگ بزنید. رنگ پیشنهادی ما سیاه و قهوه‌ای است ولی شما هر رنگی که میل دارید میتوانید رنگ کنید.

شیر

برای تهیه این شیر شما احتیاج به يك قرقره بزرگ و يك قرقره کوچک و چند سیم پرزدار و کاموای رنگی نارنجی و یا قرمز دارید.

اول قرقره ها را در صورتیکه صاف نبودند با کاغذ سمباده خوب

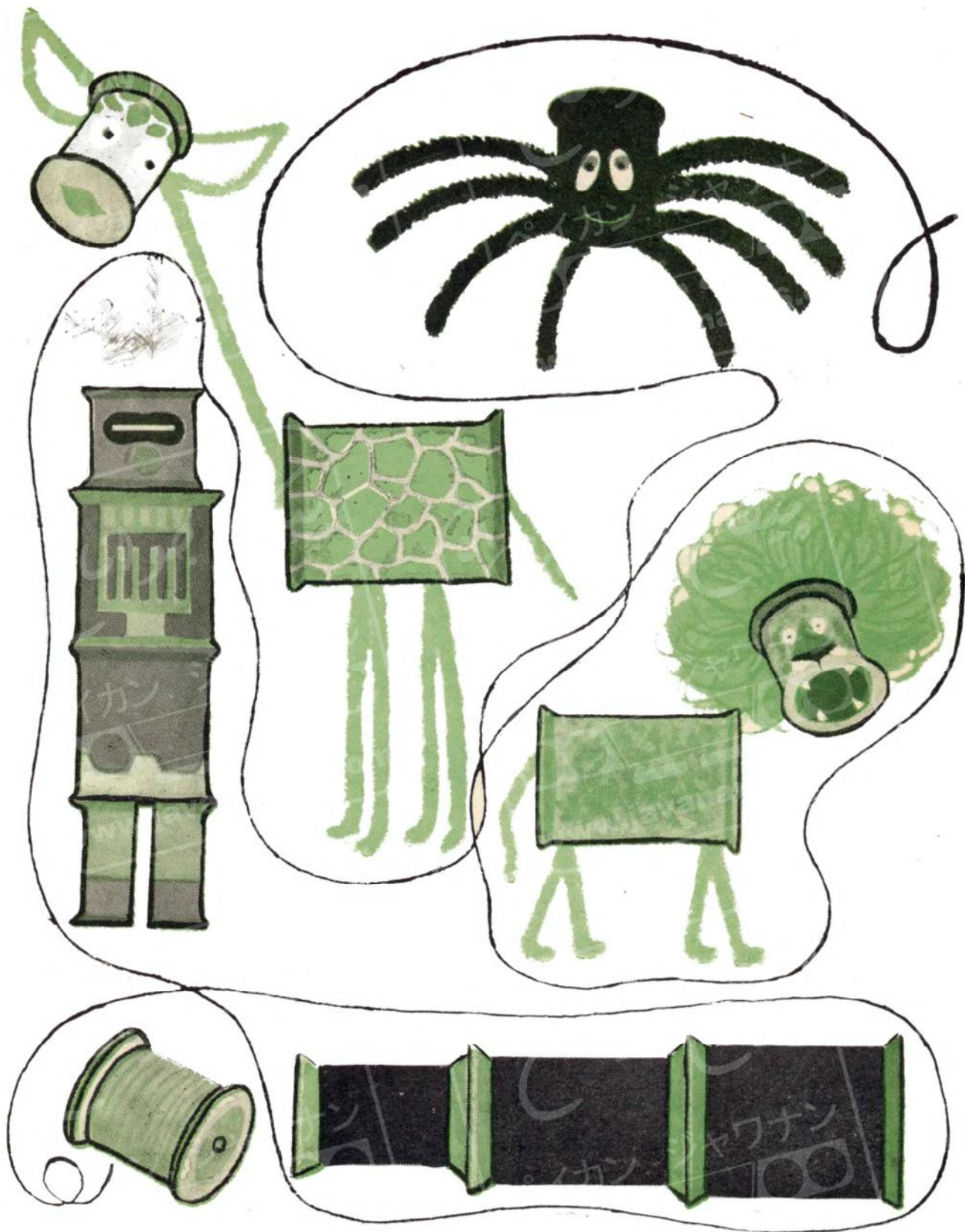
بچه ها همانطوریکه در شماره های قبل توضیح دادیم شما می - توانید با جمع کردن قرقره های خالی اسباب بازیهای جالبی برای خودتان تهیه کنید و اگر بخاطر داشته باشید ما طرز تهیه ماری را که با ۱۰ تا ۱۲ قرقره تهیه میشود مفصلا برای شما شرح دادیم.

در این شماره نیز اسباب بازی های جالبی برای شما تهیه دیده‌ایم و اطمینان داریم که شما از تهیه آن لذت خواهید برد.

برای تهیه این حیوانات شما احتیاج به جمع آوری قرقره‌های خالی دارید، بهترین طریق تهیه بدست آوردن قرقره خالی گرفتن آن از دوستان و آشنایانی است که خیاطی زیاد میکنند و البته شما احتیاج به فرصت دارید که باندازه کافی قرقره خالی جمع کنید.

لوازم مورد نیاز

- * قرقره بسیار بزرگ چوبی
- * قرقره متوسط چوبی
- * مقداری نخ و کاموای رنگی
- * سیم پرزدار که بنام پپ تمیز کن در بازار بفروش میرود.



او فقط قادر به ابراز محبت نبود، هرچند که از ابتدا محبتی هم نبود، من کودکانه از همه‌ی این نامهربانی‌ها، خشونت‌های گاه و بیگاه و بی‌اعتنائی‌ها می‌گذشتم باورم شده بود که همه‌ی پدرها و همه‌ی مادرها مثل مال من هستند، و این احساس همچنان در من بود تا اینکه دفعتاً و ناگهانی حس کردم بزرگ شده‌ام، حس کردم که میتوانم دوست داشته باشم و میخواهم که دوست داشته باشم، من بزرگ و بزرگتر میشدم بدون اینکه متوجه این رشد ناگهانی جسمی و روانی باشم.

حالا دیگه من پانزده ساله بود، يك دختر پا نزده ساله امروزی قادر است يك زندگي را هم اداره بکند، میتواند بچه‌دار بشود، میتواند يك خانه گرم و پر محبت داشته باشد. اما من از همه‌ی این خوبی‌ها دور بودم، من چشم و گوش بسته و تنها بودم، محدود قید‌های پدرم بودم و بسته از مادرم، بهمین دلیل اولین کسی که برایم از مهربانی و محبت حرف زد شیفته‌اش شدم.

«محمود» شاید دو سال از من بزرگتر بود، یعنی از خیلی جهات هنوز هم پسر بچه بلب حساب می‌آمد، موهای صاف داشت، لاغر اندام بود و خیلی هم معروف، معروف می‌گویم نه از آن جهت که خانواده پولداری داشت، نه، محمود اصلاً پدر و مادر نداشت بسا عمه‌اش زندگي میکرد و ظاهراً به دبیرستان میرفت، معروف

بود توی تمام بچه‌های محل، همه ازش حساب می‌بردند، بدون اینکه حتی یکبار برسم جوانان آن زمان در دعوائی شرکت کرده باشد یا چاقو کشی براه انداخته باشد، يك قدرتی داشت، يك حالتی داشت که باز هم دارد، مرد بود، می‌فهمید چه می‌خواهم بگویم، اینقدر خوب و مهربان بود که من با آن چادر نماز دختران‌ام به دنبالش و در کنارش به همه جا سر می‌کشیدم، توی همان دنیای کودکانه‌مان که خالی از محبت خانواده بود، رویائی خیلی شیرین ساخته بودیم، می‌خواستیم عروسی بکنیم، بچه‌دار بشویم خانه داشته باشیم و همه‌ی آن آرزوهای يك دختر جوان را.

من کلاس هشتم بودم و محمود ظاهراً در کلاس نهم، اما چیزی که مرا ناراحت میکرد درس نخوندن او و دوستهای نابابش بود، با کسانی معاشرت میکرد که هر کدام شان چند پرونده در دادگستری داشتند، همه‌شان لات و بی‌سرو پا بودند، من جرات اعتراض نداشتم، «محمود» برای من يك قهرمان بود. مرد بود و تمام آن محبتی را که می‌بایست از پدر و مادرم انتظار داشته باشم در وجود او می‌جستم، و وقتی که پدرم فهمید من «رفیق» گرفته‌ام، دیوانه شد، منفجر شد و مثل توپ ترکید، در مورد من هر انتظاری میرفت جز اینکه با پسری که دو کوچه آنطرفتر زندگي میکند و کس و کاری هم ندارد دوست بشوم آن روز را هرگز فراموش نمی‌کنم یکسال از آشنائی من و محمود می‌گذشت که پدرم فهمید، من از وحشت می‌لرزیدم توی یکی از اتاقها

خودم را زندانی کرده بودم، تمام مغزم از صدای پدر که ناباورانه فریاد میزد. «دختر من؟ دختر من و این پسرک بی‌سر و پا؟» انباشته شده بود. اما نه کتک و نه محرومیت از آزادی هیچکدام نتوانستند ذره‌ای از محبت میان ما به کاهند، من بپگانه عاشق شده بودم و محمود هم مرا می‌خواست. دیگه توی تمام آن شهر کوچک حرف ما بود، مثل لیلی و مجنون معروف شده بودیم، «محمود» واردتر از من بود، او چیزهایی میدانست که من تصور را هم نمی‌کردم چیزهایی مثل «صغیر بودن»، «کبیر شدن» و غیره بهمین خاطر همینکه چند سالی گذشت و من بیشتر در تب عشق «محمود» که یگانه محبوب زندگیم بود سوختم، ناگهان بخود آمدم و دیدم که دارم با او زندگي میکنم، نه، تعجب نکنید همینطور است که می‌گویم، روزیکه از من خواست فرار بکنیم حتی يك لحظه هم معطل نکردم، وقتی که بخود آمدم دیدم با عمه پیرش توی دو تا اتاق فقیرانه زندگي میکنم. پدرم مرا طرد کرد و من دیگر هرگز اورا ندیدم چه هنوز چند ماهی نگذشته بود که عمه پیر «محمود» مرد و ما تنها ماندیم بعد نمیدانم چطور شد که «محمود» خواست آن شهر کوچک را ترك کنیم، و به تهران بیائیم، میگفت در تهران وضعیتش بهتر میشود، کار بهتری پیدا میکند، ثروتمند میشود از این حرفها راستش منم از آن مردم که همیشه مرا با انگشت نشان می‌دادند خسته شده بودم، بهمین علت خیلی زود موافقت کردم،

«محمود» هم معطل نکرد فوراً به تهران رفت و يك هفته بعد با يك اتومبیل سواری شیک بدنبالم آمد، توی خیابان کاش يك آپارتمان کوچک گرفته بود، من نمیدانستم «شوهرم» از کجا پول درمی‌آورد، همیشه از پاسخ باین سؤال طفره رفته بود، ولی میدانستم که مرتب کار عوض میکند، گاهی می‌گفت توی شرکت خصوصی کار میکند، گاهی از فلان اداره حرف میزد، اما آنچه مسلم بود این بود که ما هرگز کمبود مادی نداشتیم، روزی که من بتهران آمدم سه ماهه حامله بودم و در واقع هنوز درست جابجا نشده بودم که «هرمز» را بدنیا آوردم، الان که فکر میکنم آرزو دارم کاش می‌مرد و بدنیا نمی‌آمد، ولی در آن لحظه هیچ چیز نمیتوانست مثل تولد او مرا خوشحال کند. من هنوز بیست و یکسال تمام نشده بود و «محمود» فقط بیست و سه سال داشت، با تولد «هرمز» زندگي ما مسیری دیگر یافت، دوستان زیادی پیدا کردیم. که البته همه‌شان دوستان «محمود» بودند، و گر نه منکه در تهران خویشی نداشتم، همه‌ی دوستان ما از خود ما بزرگتر و گاه بجای پدر ما بودند، وضع «محمود» بهتر شد، آپارتمان دیگری که بزرگتر و قشنگ‌تر بود پیدا کردیم، زندگي ما خوب و راحت بود، اما من اینهمه رفاه را ابلهانه باور نمی‌کردم، هرگز تصور را هم نمی‌کردم که چطور ممکن است يك جوان حدود بیست و پنج سال اینهمه پول دربی‌آورد و راحت خرج بکند، و وقتی که هرمز چهار ساله شد، من حقیقت را فهمیدم حقیقت تلخی را که بعد از آن

« به کتابچه دیگه » ، خب دیگه چی میشه کرد آدم بعضی وقتا تو قضاوت اشتباه میکنه ، حالا بعد ازین هی میخوام از بابام تعریف بنویسم !

بچه های دیگه هم مٹ منن ، اونا هم هر کدومشون میگوین که بابا هاشون چه کارائی میتونه بکنه ، به روزی از « سعید » پرسیدم .

— ترکه اینقد از بابات تعریف میکنی ، اون میدونه که تو سر دسته « قدیمی هائی » ؟

سعید خنده مخصوصی کرد و گفت :

— به ، پس چی که میدونه ، تازه اون خیلی چیزا هم بادم منده تا چطوری جدیدی هارو از میدون درکنیم !

ازین حرف سعید به عالمه تعجب کردم ، چونکه باباشو میشناسم ، وهیچم خیال نمیکردم که اون اهل این حرفا باشه . چونکه خیلی آقای خویبه ، خداروشکر که بابام اینجور چیزا یادم نمیده ، من اصلا از دعوا خوشم نمیآد درست مٹ بابا !

راستش میخوام به کاری بکنم که « قدیمی ها » و « جدیدی ها » با هم آشتی بکنن و دوست بشن ، نمیدونم چطوری بایس این کارو بکنم ، ولی بالاخره به کاری میکنم ، شایدم از بابا کمک بگیرم .

خب دیگه هفته آینده تمام قضیه رو تعریف میکنم ، دلم میخواد واسم دعا بکنن چونکه خیال میکنم این به کار خیلی مهمیه ، واسه اینکه در واقع دارم باباهای « قدیمی ها » و « جدیدی ها » رو با همدیگه آشتی شون میدم ، وگرنه بچه ها که زیاد تقصیر ندارن ! ■

و قریحه های جوانان ایرانی عملی گردد . « و واقعیت اینست که نیاز به «دستور های صریح و تازه شاهانه» در مورد انقلاب آموزشی یعنی رکن بزرگ هر انقلاب اجتماعی از پیش احساس میشد ، آموزش و پرورش ما با همه ی پیشرویها ، با همه ی دگرگونی های سازنده و مفید و با همه ی امتیازات ویژه اش ، کاملا رسا و همه گیر نیست ، شاید باین دلیل که از عمر انقلاب اجتماعی ایران تنها دهسال میگذرد و دهسال در عمر يك ملت لحظه ای را میماند . آموزش و پرورش در مورد بچه ها و نسل فردا فقط در اختیار گذاردن معلم و مدرسه نیست ، رخنه دادن اندیشه های والا در مغز کودکان است که مسائل خود را و نیاز های خاص جامعه شان را از هم اکنون بشناسند ، بدانند که ملت چقدر نیازمند آنهاست ، و آنها چه ارزش هائی را از ملت خود گرفته اند .

و سخن را با این قسمت از فرمایشات شاهانه پایان بریم که بیانی است ساده ، عمیق و شیوا که نیازی به هیچ تفسیر و تعبیر ندارد :

« .. کسانی را که دولت هزینه تحصیلاتشان را بعهده میکیرد طبعاً بدهی مسلمی بعهده دارند که میباید آنرا از طریق خدمت در زمینه تخصصی خود بپردازند . کسانی نیز که با هزینه شخصی تحصیل کرده اند ، نباید فراموش کنند که همه آنان در درجه اول متعلق به «ملکتي هستند که وسیله تامین این درآمد وامكان تحصیلات را چه در داخل و چه در خارج کشور برایشان فراهم آورده است ، بنابراین بعنوان فرزندان این آب و خاک بجای اینکه بخدمت دیگران بروند و بدین ترتیب کشور ما در واقع با پول خود برای ممالک پیشرفته متخصص مجانی تربیت کند که بدانها خدمت بدهد ، قطعاً این سرمایه دانش تخصص را در مملکت خودشان که بدان نیاز دارد بکار اندازند . » ■

وقت چهاره ناخوشایند و کربده اش را بیشتر از پیش نمایاند . «محمود» کاری داشت که هرگز تا پیش از آن نمی دانستم چنان حرفه ای هم وجود دارد ، مدت ها بود میگفت او يك كار خوب و پر درآمد پیدا کرده است . اما متاسف بود که شبها تا دیر وقت باید سرکارش باشد ، نظر مرا خواست ، من حرفی نداشتم ، مگر کار عیب است حالا چه روز و چه شب ، «محمود» تا نزدیکیهای ظهر میخوابید ، با هر مز که شیرین

میگذشتم ، بیشتر عاقل بودم ، بیشتر به عقل میانداشیدم نه به احساس . میدانید کار محبوب من ، مرد من ، قهرمان روز های تاریك من چه بود ، او يك «اجیر» بود ، يك «مزدور» بود که میبایست شبها توی مشتریان کافه ها و کاباره ها بولود و «نظم» را حفظ کند ، حیرت کردم ، این دیگر چه شغلی است ؟ شوهر من هرشب درگیر میان مستها ، چاقو کشها و عربده جوها بود ، و من ساده لوح خیال میکردم که در يك

شرکت خصوصی کارمند و «شیفت» کارش شبهاست ! زهی خیال باطل ، زهی ساده لوحی ! خسته تان نکتم ، بالاخره واقعیت را پذیرفتم ولی بدبختی دست بردار نبود ، چه ، چهره دیگر حقیقت وحشتناکتر و ترسناکتر بود ، «محمود» فقط لولوی کاباره ها نبود ، حرفه دیگرش مرا بیمار کرد . اصلا مرا کشت و تبدیل کرد به زنی که هیچ چیز و هیچ بقیه در صفحه ۴۴

خوردن قیسوا دفعه دیگر پسر می‌زایندند .

به عکس اگر زنی يك يا چند پسر زاییده بود و می - خواست فرزند بعدیش دختر باشد ، کسان وی پس از فارغ شدن او پنج سیر عرق بیدمشك و يك مثقال جوهر تباشیر (ماده سفید رنگی که از خیزران « نی هندی » گرفته میشد) را با هم مخلوط می - کردند و به او می دادند تا بخورد . و یا اینکه اندکی رنگ ریش را با تخم خرفه خیس میکردند و پس از فارغ شدن زیر دلش می بستند . عقیده داشتند که فرزند بعدیش حتما دختر خواهد شد .

هرگاه می خواستند پیش از تولد فرزند بدانند که طفل در شکم مادر پسر است یا دختر به یکی از طرق زیر عمل می - کردند یکدانه گندم از یقه پیراهن زن حامله به زیر می انداختند ، بطوری که درون پیراهن زن بغلطد و پس از عبور از روی شکم و ناف او بزمین بیفتد . وقتی گندم بزمین می رسید ، دقت می - کردند اگر شکاف یا خط آن رو به بالا بود نوزاد دختر و اگر رو به پایین یا رو به زمین بود ، نوزاد پسر بود .

طریقه دیگری هم مرسوم بود : يك قیچی یا چاقو را در جلو زن حامله می گذاشتند و به او می گفتند چشمه‌ای را بندد و یکی از این دو را بردار اگر چاقو را برمیداشت فرزند ، پسر و اگر قیچی را برمیداشت ، دختر بود .

در ماه چهارم حاملگی

بدون آن که زن آبستن متوجه شود قدری نمك ساییده روی سرش می ریختند ، اگر زن در اولین حرکت دستش را به پشت لبش می کشید ، پسر می - زایید و اگر به موی سرش می کشید ، دختر وضع حمل مینمود .

ای کلوخ ...!

همینکه وضع حمل نزدیک میشد و زن در خود احساس درد شدید میکرد فوراً اقوام و آشنایان او رختخوابی در گوشه اتاق می انداختند و او را در آن رختخواب می خوابانیدند زائو قبل از آن که به بستر برود کلوخی بر میداشت و در چاه آب‌خانه می انداخت و می - گفت : ای کلوخ ، الهی تا تو واشی من هم فارغ شم !» در این موقع یکی از افراد خانواده به سراغ مامای محله میرفت و مردی از اهل خانه (شوهر یا برادر یا مستخدم خانه) نیز بر بالای بام رفته و اذان میگفت . ساکنین آن خانه همسایگان و عابرینی که از کوچه میگذشتند چون صدای اذان بی وقت را می شنیدند می فهمیدند که زنی در حال وضع حمل است ، دعا میکردند که زودتر فارغ شود .

میخ به چهار چوب ...!

زنان همسایه و بستگان زائو به خانه وی میشتافتند و در اتاق زائو هرکدام خدمتی را به عهده می گرفتند ، ورود زنان هوودار ، زنان دعائی و جن زده و غشی و مصروع به اتاق زائو ممنوع بود . یکی از زنان میخی به چهارچوب در اتاق میکوفت تا درد زائو در شکمش میخکوب گردد و هرچه زودتر بچه دنیا بیاید . دیگری پیاز و سیر در آتش میریخت تا درد زادن به زائو آسان

گردد ، سومی قلیاب سرکه را در آستانه در می پاشید تا اگر احیاناً کسی علیه زائو طلسم و جادو کرده باشد طلسم و جادوی او بشکند . برای تهیه کردن قلیاب سرکه مقداری سرکه در ظرفی می جوشاندند و سپس اندکی سنك گازران در آن می ریختند ، به عقیده عوام قلیاب سرکه دافع اجنه و ارواح پلید بود و هرگونه طلسم و جادو را باطل میکرد .

در این هنگام چند زن هم ختم «امن یجیب» میگرفتند تا زائو به تدرستی و عافیت فارغ گردد ، وقتی ماما می - رسید همینکه وارد اتاق میشد چند بار کف دستهایش را محکم بهم می کوفت تا اجنه بترسند و دور شوند ، پس از آن دستور میداد يك سینی پر از خاکستر و هشت عدد خشت خام بیاورند سینی را که آوردند قابله آن را روی زمین در کنار رختخواب زائو میگذاشت و پارچه سفیدی روی خاکستر ها میکشید ، آن وقت خشت ها را رویهم به فاصله سی سانتی متر در دو طرف سینی قرار میداد بطوری که چهار خشت در طرف راست و چهار خشت در طرف چپ باشد ، پس از انجام این کار زائو را برای وضع حمل روی خشت ها می نشاند در این موقع یکی از نزدیکان زائو چهار پایه کوچکی که اصطلاحاً کرسی میگویند در جلو سینی خاکستر میگذاشت و خود چهار زانو در مقابل زائو می - نشست و به اصطلاح پیش نشین زائو می شد ، قابله هم خودش در عقب زائو بر زمین می نشست ، پس از انجام این اقدامات زائو خم میشد و دو دست را بر شانه کسی که در مقابلش نشسته بود می گذاشت

و با آرنجهایش به او تکیه می داد ماما هم کف دستهایش را با روغن بادام یاروغن کرمانشاهی جرب میکرد و مدت چند دقیقه شکم زائو را مالش میداد تا اگر بچه در شکم زائو بحالت غیر طبیعی قرار گرفته باشد به وضع عادی و طبیعی برگردد پس از انجام این عمل حوله یا دستمالی گرم میکرد و چند بار به دور کمر زائو میگذاشت و برمیداشت تاجریان خون در اطراف شکم و رحم زائو تسریع شود و وضع حمل زودتر انجام شود .

در این موقع زن دیگری که معمولاً از کلفت های خانه بود منقلی پر از آتش میکرد و اسپند در آن می ریخت و به صدای بلند صلوات میفرستاد و فریاد میزد : چشم دشمنان بتر که و دیگران هم حرف او را تایید مینمودند .

جوشانده گل گاوزبان ...

برای آن که درد زائو شدت پیدا کند و زودتر فارغ شود يك کاسه جوشانده از گل گاو زبان و تخم شوید را درست می کردند و قدری نبات هم در آن می ریختند و به زائو میدادند ، اگر دردش «پر زور» نمی شد ، اندکی ریشه گل «ختمی خبازی» را با عرق بیدمشك و شكر «کف مال» میکردند و به وی میدادند . تا بخورد . اگر این دارو هم اثر نمی کرد و زائو فارغ نمی شد قدری آب تربت روی شکمش می مالیدند ، و اگر بازهم کاری از پیش نمیرفت پنجه مریم یا چنك مریم که گیاهی خوشبو است در آب می انداختند و معتقد بودند که تا چند لحظه بعد که پنجه مریم در آن خیس بخورد زائو هم فارغ میشود .

گاهی اتفاق می افتاد که با تمام این عملیات بازهم زائو

شما که از افزایش وزن تن میهراسید :

شما که نمیتوانید رژیم خوراکی داشته باشید !

با پیفکو آشنا شوید !

پیفکو دستگاه ماساژ برقی

با پنج قطعه یدکی برای :

* ماساژ صورت

* ماساژ گردن و شانهها

* ماساژ سر

* ماساژ پاها

* ماساژ بدن

پیفکو! موثرترین وسیله

برای آرامش اعصاب ، رفع

خستگی و لاغر شدن موضعی

فروش در کلیه دراک -

استورها و داروخانه ها



پهلوی او سبب بیرون آمدن جفت می شد .

پس از آن که جفت بیرون می آمد چند سوزن به آن می زدند و آن را در گوشه اتاق می گذاشتند تا اگر احیانا اشخاص بد نفوس و بدقدم و بد چشم به اتاق زائو وارد شدند نحوس و بد یمنی آنها به جفت بخورد و به زائو صدمه و گزند نرسد بعد در حدود پنج سیر روغن کرمانشاهی را داغ میکردند و مقداری فلفل و نبات کوبیده در آن میریختند و سه یا چهار زرده تخم مرغ را هم به آن می افزودند و سپس آن را می زدند به زائو میدادند تا همانطوری که روی خشت ها نشسته است ، آن را سر بکشد ، بعد زائو را در رختخواب می خواباندند تا استراحت کند و کوفتگی بدنش زایل گردد .

خاتمه حمل و بردن ناف نوزاد از اتاق خارج شود .

پس از آن که طفل دنیا آمد ماما بچه را در سینی روی خاکستر ها قرار میدهد و بند جفت را می کشید تا جفت خارج شود ، اگر جفت خارج نمی شد گیس های زائو را گلوله کرده در دهانش فرو میکردند و اگر باز هم خارج نمی شد یک لنگه کفش برمیداشت و به بند جفت می بست تا جفت بالا نرود آنوقت یک نی قلیان به زائو میداد و به او می گفت : محکم در نی قلیان فوت کن اگر باز هم جفت خارج نمی شد کف لنگه کفش را مثل آئینه جلو صورت زائو نگاه میداشت و به زائو میگفت عکس خودت را در آئینه ببین زائو از شنیدن این سخن خنده میکرد و حرکت عضلات شکم و

اتاق زائو آزاد و بی مانع بود اما اگر دختری به اتاق وارد میشد فوراً پائین دامش را چاک می دادند زیرا عقیده داشتند ورود دختر به اتاق زائو سبب تاخیر در وضع حمل میشود و گذشته از آن که زائو دیر فارغ میگشت اصولاً بخت آن دختر هم بسته می شد .

روی خشت !!!

همینکه لحظه وضع حمل فرا میرسید قابله کار خود را شروع میکرد و کاملاً مراقبت میکرد که بچه روی خشت فرود آید تا در اولین لحظه حیات نوزاد با خاک آشنا گردد زیرا آدمیزاد از خاک آفریده و باید در خاک فرو رود .

هنگام وضع حمل هیچکس حق ورود به اتاق زائو را نداشت و اگر کسی به حکم ضرورت وارد میشد نمی بایست تا پس از

فارغ نمیشد در این صورت عقیده داشتند که زائو در دوران حاملگی قسم ناحق خورده و اکنون این عمل ناپسند بابیچش شده است برای رفع این گرفتاری و محظور یک جفت کفش در غربالی می گذاشتند و غربال را چند بار دور سر زائو می چرخاندند و یا آنکه قدری نمک بالای سرش می ساییدند و یا چادر سر زائو را نزد بقال سرکوجه گرو میگذاشتند و بابل گرو مقداری خرما می خریدند و بین گدایان تقسیم می کردند اگر باز هم زائو فارغ نمی شد در همان اتاقی که زائو خوابیده بود حلوای دوازده امام می پختند و بین حاضران تقسیم می نمودند و مقداری هم از آن به کوچه برده و به فقرا میدادند . تا موقعی که طفل بدنیا نیامده بود ورود همه کس به

فیزیک برای همه

از سری دانستنی‌های علم برای جوانان (۳)

ترجمه کاظم فائقی

۱۲۰ ص - ۹۰ ریال

از انتشارات گوتنبرگ

برای بررسی اغلب مطالب فیزیکی لازم نیست به لابر اتوار های تحقیقاتی برویم و برای کشف قوانین طبیعت نیازی به آزمایشگاههای مدرن نداریم. در زندگی روزمره از صبح تا شب با وسایل گوناگونی سر و کار داریم که اگر از زاویه فیزیک به آنها نگاه کنیم، هر

یک میتواند به نوبه خود بهترین وسیله آزمایشگاهی محسوب گردد. نباید تصور شود که برای آموختن فیزیک حتما باید از فورمول سود جست، آنچه در اتاق ناهارخوری و آشپزخانه ما اتفاق می افتد و آنچه که در کوچه و خیابان و محیط کار خود مشاهده می کنیم هم از قوانین فیزیک پیروی میکند و برای هر فردی که در نیمه دوم قرن بیستم زندگی میکند شناختن این قوانین ضروری است، هرچند که غالب آنها را در دبیرستان ها خوانده ایم.

در کتاب فیزیک برای همه موضوعات متنوع تازه ای از فیزیک برای جوانان جمع آوری و به فارسی سلیس ترجمه شده است

سرگرمیهای فنی برای جوانان

از سری انتشارات برای نوجوانان (۲)

ترجمه کاظم فائقی

۱۱۹ ص - ۹۰ ریال

از انتشارات گوتنبرگ

«آمار نشان می دهد که امروزه در ممالک مترقی و شهر های متمدن تقریباً از هر دو خانه یک خانه صاحب تلویزیون است. باین ترتیب در جهان امروز بجه قبل از حرف زدن و راه رفتن به تماشای تلویزیون می پردازد، آیا فکر کرده ایم که بجه در مقابل این وسیله تازه که در خانه خود نمائی می کند چه عکس العملی نشان خواهد داد؟

آیا اصولاً تلویزیون مفید بحال بجه است؟

این مطالب خلاصه ای از مبحث کودکان و تلویزیون است که در کتاب سرگرمی های فنی برای جوانان چاپ شده است. دکورسیمی، نقش و نگار روی تخم مرغ کتابخانه های متحرک «اوربگالی» ظرفیترین هنرژاین، اثربویائی - گلسازی خیمه شب بازی - طرز تعمیر وسایل خانگی - راهنمای تعمیر وسایل خانگی - روشنائی و تزئین خانه - قالب گیری و مجسمه سازی و ... مباحثی می باشد که در این کتاب آمده است و بدون تردید خواندن مطالب این کتاب برای نوجوانان سرگرم کننده و آموزنده است ■

قوهای وحشی

بقیه از صفحه ۲۵

ها بتوانند یکدیگر را پیدا کنند و این مشکل بعنوان گره بیشتر فصول فیلم را شامل میشود و بصورت ماجراهائی به پیشرفت قصه کمک می نماید. مشکل اینست که چون برادران و خواهر تغییر کرده اند نمیتوانند یکدیگر را بشناسند. سالها می گذرد و جستجو ادامه دارد و بالاخره دختر داخل چشمه ای میشود و زیبایی خود را دوباره بدست میاورد. از این لحظه برادران (قوها) که در تعقیب خواهر هستند او را می یابند.

برادران گرفتار طلسم می باشند، بدین معنی که باطلوع خورشید بد لبه قو می شوند و می باید پرواز کنند.

کلاغی راهنما میشود و به دختر می گوید باید برود و از

میان گرنه های زهر آگین گرنه های بی زهر را انتخاب کند و آنها را بیافد و از نخ گرنه ها برای یازده برادرش لباس تهیه نماید.

دختر پس از روبرو شدن با موانعی در اینکار موفق می شود.

فصل های پایان فیلم آن نوید خوشی که از ابتدای عیننده حدس میزند یعنی پیروزی نیکی بر زشتی و پلییدی و موفقیت قهرمانان فیلم و غلبه آنها بر عناصر ناپاک رخ می کند. شهریار جوانی عاشق دختر میشود و سرانجام با وی پیمان زناشوئی می بندد.

آنچه که در این فیلم کارتون مهم است نوع پرداخت و سیر تکامل قصه است که از لطف و ویژگی خاص برخوردار است و همچنین عواملی که در نحوه بیان فیلم بکار گرفته شده.

فیلم بدون کوچکترین غفلتی در هر فرصت بجا و مناسب بدنای پاک و پر مهر کودکان تکیه می کند، تا آنجا که فی المثل حیوانات نیز بخاطر محبت دختر با وی همدلی می نمایند.

بخاطر آوریم صحنه ای را که سگهای سیاه در تعقیب دختر هستند و بعد بر اثر نوازش های وی و (بوی آشنا) دست از تعقیب دختر برمیدارند. صحنه ای که بچه های خرگوش نخ های گرنه را بدختر می دهند و به او در بافتن پارچه کمک می کنند.

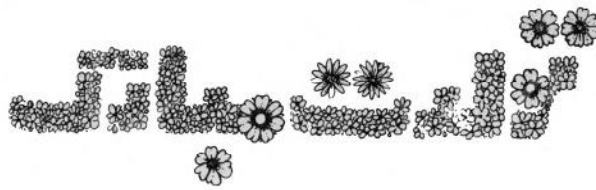
محبت سرشار خواهر و برادران به یکدیگر... صحنه ای که صبحگاه دختر درون قصر آواز می خواند، به مجسمه، به پرند، به خورشید... و به طبیعت سلام می گوید. رویداد های قصه حساب شده و دقیق و از سر ذوق و اندیشه صورت گرفته و این

نوع پرداختن به ماجراء فیلم را غنی و زنده ساخته است.

مثلاً بخاطر آوریم صحنه ای را که شاهزاده عاشق از فراق معشوقه آواز میخواند و ویلون می نوازد و آنگاه افکار وی بصورت طرحهائی مجسم می گردد. صحنه هائی که دختر بخاطر پیروزی در شکستن طلسم برادران، در مقابل تمام حرف ها سکوت می کند و در نتیجه این تصور پیش میاید که وی لال و جادوگر است.

صحنه ای که دختر در جنگل خوابیده و خاطرات دوران گذشته را روی ورق های کتاب می بیند که زنده و متحرک شده اند.

بهر حال سازنده با دیدی کنجکاو و دقت نظری در خور اهمیت و ماحصل با شناخت خوب خود از دنیای کودکان دست به ساختن این کارتون لطیف و شیرین زده است.



شما که امروز سالروز فرزند دلبندتان را جشن میگیرید پیشاپیش تبریک ما را بپذیرید و يك عكس زیبا از مراسم جشن تولد او با توضیحات کوتاه بفرستید تا «برایگان» چاپ کنیم و این خاطره شیرین زندگی او را جاودانه سازیم.



کامیوز نيك رفتار کوچولوی عزیز و قشنگ سالروز تولد سه سالگی شما را در رضائیه و در میان دوستان کوچکش جشن گرفت امیدواریم همیشه خوب و خوشبخت باشید.

توجه نشان بدهند چقدر بهتر خواهند توانست در روح و شخصیت او نفوذ کنند بهمین وسیله ساده از حالا جلوی اختلافات احتمالی آینده را خواهند گرفت.

اما این رسیدگی و توجه چندان کار آسانی نیست، به خصوص برای آنهایی که برای اولین بار طعم پدر شدن را میچشند. بطور مثال غذا دادن به کودک که مستلزم حوصله زیاد، زرنکی، جابکی و حتی روانشناسی است. پدر باید موقعیت را بخوبی بشناسد. او باید با زرنکی و موقع شناسی قاشق پر از سوپ را داخل يك دهان متحرك و بازیگوش کند، باید مواظب بشقاب داغ که دائما در حال تکان خوردن است باشد تا مبادا روی دست کودک بریزد، باید دقت کند که سوپ از قاشق روی گردن بچه نریزد باید مواظب آب پاشی های دهان بچه روی لباس و شلوار خود باشد صدها حیلۀ دیگر بکار برد و هیچوقت هم خونسردی خود را از دست ندهد می بینید که کار چندان راحتی نیست. ولی معمولا به نظر می آید که بیشتر پدران از يك کار لذت می برند: بیدار کردن بچه و غذا دادن به او و درعوض همگی از يك کار تنفر دارند و آن عوض کردن کهنه بچه است و با تمام اکراهی که از این کار دارند گاهی چارهای جز انجام آن ندارند و البته تمام مردها فکر می کنند که زنها بهتر از پس این کار برمی آیند.

اما آیا راه بردن کالسکه بچه در خیابان خواباندن او و شیر درست کردن به شخصیت و غرور مردانگی لطمه وارد می آورد؟

در جواب توماس می گوید: «کاملا برعکس است. حتی این تجربه جالبی برای هر مرد است هر روز احساس می

کنم پسرم بیشتر به زندگی چشم می کشاید و من به این موضوع افتخار می کنم وقتی به تخت خواب پسرم نزدیک می شوم و یا به او غذا می دهم او به من لبخند می زند و این لبخند قلب مرا می لرزاند، مرا زیرو رو می کند. من احساس می کنم با

نگرانی و مراقبت از بچه به بعضی از واقعیت های اساسی زندگی پی برده ام»
واقعیت اینست که صاحب فرزند شدن آغاز يك عشق عمیق است، عشقی که پدران مادران بهتر می شناسند و خیلی بیشتر از آن لذت می برند. ■

اتکا ندارد، «محمود» خوب، مهربان، زیبا، با قدرت من یک «دزد!» بود، آری و من بتدریج همه چیز را فهمیدم، دوستانش را شناختم و دیدم که خود هم آلوده دنیای کثیف آنها شده‌ام، «محمود» همچنان مهربان خوب و عاشق بود، «محمود» جذاب‌ترین و بهترین مرد روی زمین است. هرچند که دزد باشد! دیگر زندگی من جهنم واقعی بود، یک جهنم که تمام درد و عذابش را باعثم به مردی که میدانستم کار شرافتمندانه‌ای هم ندارد می‌خواستم ببوشانم، ولی مگر میشد، «محمود» وقتیکه فهمید که پنهانکاری بی فایده است.

جری‌تر شد، حالا دیگر رسماً «کار» میکرد! «هرمز» هشت ساله و در کلاس دوم بود که یک روز مامورین ریختند و «محمود» را دستبند بدست بردند، بیچاره پسر مام، گنگ و حیران بود، وحشت کرده در آغوش من فرو رفته بود. «محمود» خونسرد ولی شرمسار بود میدانستم که بیش از من از پسرش خجالت می‌کشد، اما روز بعد بقید ضمانت آزاد شد. نتوانسته بودند علیه او مدرکی ارائه دهند، ولی حالا دیگر یک سارق مارکدار بود، شناخته شده بود... چند ماه بعد که توی خیابان دستگیرش کردند، به هشت ماه زندان محکوم شد، هشت ماهی که من مردم و زنده شدم از لحاظ مادی زیاد گرفتار نبودم، پس انداز مختصری

داشتیم و توانستم با آن خودم را اداره بکنم اما مصیبت بزرگ «هرمز» توی همان هشت ماه دوری «محمود» اوج گرفت، روزیکه پدرش را در زندان دید، فردایش به مدرسه نرفت. هرچه کردم، التماس کردم، دستهایش را بوسیدم، اما گوش بحرفم نداد. میگفت از بچه‌ها از همکلاسی‌هایش خجالت میکشد، میگفت آنها میدانند! «هرمز» کوچولوی من که هنوز دهسالش تمام نشده بود، مثل یک مرد سنگدل مرا به یک طرف میزد و میرفت، نگرانش بودم ولی از من کاری ساخته نبود، در انتظار آزادی شوهرم دقیقه شماری میکردم ولی این هشت ماه خیلی طولانی بود، و همین دوری سخت و بد، «هرمز» را منحرف کرد، هرمز پسر خوب و مودبم

دچار چنان شوکی شده بود که اصلاً شناخته نمیشد، معلومست که وقتی بچه‌ای بجای درس و کتاب توی خیابان بازی بکند و توی کوچه‌ها پرسه بزند، گرفتار چه آدم‌هایی میشود، بله راه «هرمز» راه «محمود» بود! وقتیکه بالاخره مدت زندان تمام شد و «محمود» بازگشت، واقعا «هرمز» را نشناخت، البته من هر هفته در دیدارهایم تاحدودی جریان را برایش گفته بودم، اما «محمود» میگفت که وقتی برگشت اصلاحش خواهد کرد، خیال میکرد «هرمز» فقط شیطان شده است یا در درس خواندن «تنبل» است، اما نمیدانست که در این مدت چه بلائی بر او آمده است، بلای ولگردی! وقتیکه «هرمز» را دید یک لحظه رنگش پرید،

بچه‌ها را سرگرم...

بقیه از صفحه ۳۶

در صورتیکه از دورنگ کاموا یعنی نارنجی و قرمز مخلوط استفاده کنید زیباتر خواهد شد. برای تهیه دندان میتوانید از مقوا و یا کاغذ معمولی سفید استفاده کنید.

رطیل

بچه‌ها همیشه از قیافه رطیل می‌ترسند، در صورتیکه اگر آنها زیبا درست کنند ترسشان هم خواهد ریخت. سعی کنید رطیل شما زیبا و دوست داشتنی باشد، آنها آنقدر زیبا درست کنید که بتوانید با استفاده از یک نخ بلند آنها به سقف اتاق خود آویزان کنید. برای تهیه این رطیل زیبا ما

احتیاج به یک قرقره و ۸ تکه سیم پرزدار داریم و یا سیم هائی که دور آن کاموای سیاه پیچیده شده باشد.

قرقره را در صورتیکه صاف نیست با کاغذ سمباده خوب صاف کنید سپس باریک گوهاش سیاه آنها خوب رنگ کنید، البته دو یا سه بار رنگ کنید که قشنگتر شود بدین ترتیب که اول آنها رنگ کرده بگذارید خشک شود سپس دوباره رنگ بزنید و قتیکه خوب خشک شد طبق شکل نمونه برایش چشم و دهان بگذارید.

سیم‌ها را بدرزای ۵ سانت و یا بهر درازائی که میل داشتید ببرید و دور آنها کاموای سیاه پیچید و هر ۸ تکه را بطور منظم از قسمت پائین داخل قرقره کرده و با چسب بچسبانید. با توجه به

عکس میتوانید دست و پای رطیل را تنظیم کنید.

در صورتیکه علاقمند بودید رطیل خود را به سقف آویزان کنید به آسانی میتوانید از قسمت بالای قرقره استفاده کرده دومین ریز به قسمت سر قرقره زده و نخ‌ها بلند به آن وصل کنید. هنگامیکه شما آنها را از سقف آویزان کنید میخ‌ها دیده نمی‌شوند.

زرافه

بچه‌ها زرافه حیوان بسیار زیبا و جالبی است که تمام شما دوستدار او هستید. اگر بخاطر داشته باشید ما طرز تهیه این حیوان قشنگ را با مقوا مفصلاً برای شما شرح دادیم، این بار زرافه قشنگ را با قرقره درست کنید.

دیدم که لرزید و زانوانش سست شد .

انتظار هر چیزی را داشت جز اینکه يك پسر بچه را با موهای ژولیده و لباسهای خالک آلوده که نگاه تند و خشنی دارد در مقابلش ببیند ، هرمز با نگاهی بی تفاوت به پدرش خیره شده بود ، « محمود » طاقت نیاورد ، و بدون هیچ غضبش را با نواختن يك سیلی به صورت پسرش ، خالی کرد . اما برخلاف انتظار ، « هرمز » گریه نکرد ، نگرینخت ، بلکه مردانه ایستاد و هرچه دشنام ركيك توی كوچه ها یاد گرفته بود نثار پدرش کرد ! بیچاره هیچ کاری نکرد فقط نومیدانه به پسرش که دشنام گویان از اتاق خارج میشد ، نگریست ، میدانستم که کسی مقصر نیست ، گناه از من بود که از مادر با

شامت و لعنت زاده شدم . از آزادی « محمود » هنوز زمانی نگذشته بود که این بار « هرمز » را بجرم جیب بری و ولگردی دستگیر کردند ، این از تحمل من خارج بود ، همینکه شنیدم ، دست به خودکشی زدم ، واقعا میخواستم بمیرم ، اما نجاتم دادند ، در نظر بیاورید ببینید زنی را که شوهرش دزد و اجیر و بچه دلبنده جیب بر و ولگرد باشد اما مصیبت تمام شدنی نبود ، حالا دیگر همه چیز عادی بود ، یکروز « محمود » را می گرفتند و زندانی اش میکردند روز دیگر هرمز را ، من در میان دو حرفه ای منحرف اسیر شده بودم ، آخرین مصیبت یکسال پیش اتفاق افتاد ، دخل قصاب محله را بزند ، درست در لحظه ای که پول را

برمیدارد ، دست قصاب باساطور پائین میآید و بازوی پسر را قطع میکند ، خدایا این دیگر چه بدبختی بود که گریبانگیر من شد ، چه میتوانستم کرد ، مقصر و دزد پسر من بود ، من حتی از مرد قصاب شکایتی هم ندارم ، او حتما از جانب خدا نازل شده بود ...

« محمود » خبر قطع بازوی پسرش را درزندان شنید و مثل يك زن اشك ریخت ، او خود را مقصر میدانست که گناهكار هم هست و من بدبختی و بدشانسی خودم را میدانم که بدتر از این هم خواهد شد ، من اکنون زنی تنهائیم با پسری که یکدست ندارد و دزدی در رگهایش مثل خون جریان دارد و مردی که بیشتر روزهایش را درزندان خواهد بود . تنها چاره ام این است که زندگی را همانطور

که هست بپذیرم ، دیگر اهمیت نمیدهم ، واقعا از مبارزه خسته شده ام ، خودم را و هرمز را و « محمود » شوهرم را بامان خدا رها کرده ام .

زن نفسی براحتی میکشد و بیشتر از پیش توی میل فرو میروند گویا حرفهایش تمام شده است . نگاه من به نگاه پسرک است که سخت هیز و هوش - مندانه است ، این نگاه و این هوش سرشار میتوانست از آن بچه ای باشد که درس میخواند و توی خانواده ای زندگی میکند که نه میدانند پدر « اجیر » و « مزدور » و « دزد » یعنی چه و نه در خیال خود قادر به - چنین تصویری هستند ، میدانم که روز های سیاه این پسرک نگون بخت را چاره ای نیست اما آیا این غمنامه هشداری میتواند باشد ؟ ■

برای تهیه این زرافه ما احتیاج به دو قرقره داریم یکی بزرگ و یکی كوچك و تعداد ۸ تکه سیم و یا پیم تمیز كن . قرقره بزرگ را برای بدن زرافه در نظر گرفته ایم که آنرا رنگ نارنجی بزنید و یا در صورتیکه مایل بودید تکه تکه رنگ بزنید .

قرقره كوچك را اول رنگ سفید زده و برایش چشم و دهان بگذارید .

سیم بلندی را برداشته داخل سوراخ قرقره بزرگ کنید به طوریکه از يك سر آن برای دم استفاده کنید و سر دیگر برای گردن بلند زرافه و بالاخره ته آنرا در قسمت کله زرافه جای دهید و محکم کاری کنید .

برایش دو پای بلند مانند پا هائی که برای شیر گذاشتید

بگذارید ، برای گوشها نیز باید از همان نوع سیم استفاده کرد .

بخاطر داشته باشید که چنانچه سیم پرزدار مورد نظر را گیر نیاوردید از سیم معمولی استفاده کرده و دور آنرا محکم کاموای رنگی ببیچید .

عروسك

برای تهیه این عروسك احتیاج به دو قرقره بزرگ و دو قرقره كوچك است و مقداری پر .

برای بدن این عروسك دو قرقره بزرگ را روی هم بگذارید و يك قرقره كوچك را بجای سر روی آنها قرار دهید و بجای پاها يك قرقره كوچك را بوسیله اره موئی و یا چکش كوچك از وسط نصف کنید - با كاغذ سمباده تکه های آنرا خوب صاف کنید و به زیر قرقره بزرگ بچسبانید .

با استفاده از رنگهای آبی - بنفش - سیاه و زرد روی قرقره ها را که بهم با میخ بسیار ریز وصل کرده اید رنگ بزنید و یا طراحی کنید سعی کنید با مخلوطی از رنگهای ذکر شده لباس جالبی برایش تهیه کنید . همانطوریکه در عکس نیز ملاحظه میکنید مقداری پر كوچك مرغ را در رنگ فرو کرده و بگذارید خشك شود سپس آنها را در قسمت بالای سر عروسك که همان سوراخ قرقره است فرو کنید .

با ذوق و سلیقه و ابتکاری که در شما كودكان سراغ داریم اطمینان داریم که با استفاده از قرقره های خالی چوبی انواع و اقسام حیوانات و یا عروسكهای قرقره ئی درست خواهید نمود .

ولی این دوره هم زیاد نپائید، فرامرز دیگر به سراغم نیامد و يك روز غروب خیلی ساده گفت که از ریختن بیزار شده است.

از دست دادن فرامرز برایم دردناک بود.. او به من قول داده بود مرا خواستگاری کند و باهم ازدواج کنیم، می دانستم ما دو تا برای ازدواج کردن بچهای تنها يك راه حل وجود داشت و آن اینکه هر دو قادر بودیم صبر کنیم... تا به سن قانونی برسیم و در کنار هم از زندگی لذت ببریم... من وقتی فرامرز را دیده بودم تصور دیگری از زندگی داشتم میخواستم مثل خاله فریده برایم عروسی بگیرند، بخانه فرامرز بروم، او نان بخرد، گوشت بخرد میوه بخرد و من از بچه هایم مواظبت کنم، از عروسک بازی خسته شده بودم، عروسک هایی که همیشه داشتم، زشت و بد قواره بودند، غذا نمی خوردند، راستی راستی نمی خوابیدند، لبخند نمی زدند، فریاد نمی کردند، شیر نمی خواستند، میخواستم سینه هایم به اندازه خاله فریده بزرگ بشود و بتوانم به بچه ها شیر بدهم... و حالا فرامرز بر همه این تصوراتم قلم کشیده بود.. من برای اینکه فرامرز را از دست ندهم سماجت عجیبی از خودم بروز دادم... مثل کنه به او چسبیدم، هر جا می رفت دنبالش بودم... آقا جان در میان تریاک و مشروب غرق بود و تکیه کلام عمه نرگس نسبت به من «حرامزاده» و «زنآزاده» و «پتیاره» بود...

اول صبح از خانه بیرون می آمدم و غروب به خانه می رفتم، کسی سؤال پیچ نمی کرد، همسایه ها با ما قطع رابطه کرده بودند، عمه نرگس به زنی بد دهن و لیچارگو تبدیل شده بود و هیچیک از زنان محله دوستش نداشتند... من دیگر همبازی دختر نداشتم، رفتارم مثل زنهای شده بود، پسرهای محله متلک میگفتند و من رودر رویشان می ایستادم و به آنها دشنام میدادم و آنها با شکیبائی عجیبی حرفهایم را میشنیدند...

بالاخره روزی فرامرز ترکم کرد... و به سربازی رفت بار دیگر تنها شدم، فرامرز از بس ذله شده بود نگفت به کجا میرود... در حالیکه خانوادهام به تحلیل میرفت و در میان پیری، افیون و الکل حل میشد، اندام من با وضع شگفت انگیزی رشد میکرد... بچه های محله پایین کم و بیش میدانستند فرامرز را دوست دارم قبالاجرات نمی کردند به من نزدیک شوند، با رفتن او به سربازی آنها گستاخ شدند، بطوری که هر جا گیرم می آوردند رفتار غریبی با من داشتند. من نمیخواستم بچه های محله با من چنین رفتاری داشته باشند، روزگاری بود که از مادرم بدم می آمد و اسد آقا را زدن ترین مرد دنیا می دانستم، اما اکنون خودم به این وقاحت خو گرفته بودم.

کم کم تصور کردم با پسرهای محله پایین نمی توانم کنار بیایم مگر اینکه یکی از آنها را به عنوان حامی و پشتیبان برای خود انتخاب کنم. این انتخاب به سختی انجام گرفت.. روزی که به حمام میرفتم، از



آگهی استخدام

انجمن ملی حمایت کودکان افراد زیر را استخدام مینماید.

- ۱- مربی نقاشی
 - ۲- مربی کار دستی
 - ۳- مربی گیوه بافی
 - ۴- مربی جوراب بافی
 - ۵- مربی گلیم و زیلو بافی
- علاقتمندان میتوانند صبحها به کارگزینی انجمن واقع در اوین انتهای خیابان دانشگاه ملی مراجعه نمایند.

کوچه بن بست که در آمدم دیدم «طاهر» تعقیب میکند... «طاهر» یکی از بچه های محل بود، میدانستم در سنگکی محله وردست شاطر است... او از دم در خانه مان تا در حمام قربان و صدقه ام رفت... و وقتی از حمام در آمدم با کمال تعجب دیدم منتظرم است. دستی به سبیل های آویخته اش کشید و جلو آمد و مودبانه گفت:

— خانم کوچولو بده ما بیاریمش.

ته دلم میخواست اذیتش کنم ولی نمیخواستم این تکیه گاه تازه را هم از دست بدهم، سرم را پایین انداختم و راه منزل را عوض کردم و از طرف کوچه دیگری که از راهی دور به میدان ختم میشد براه افتادم. این کارم طاهر را جریتر کرد و جلو آمد و گفت:

— میدونی خانم کوچولو ما میدونیم، شما فرامرز رو

دوست داشتنی ولی الانه رفته سربازی، حالا حالا شم پیداش نمیشه، خلاصه کلام ما خاطر — خواتیم.

ما میخواستیم بیایم خدمت عمه خانم و آقا، بعله دیگه... ضمن گفتن این کلمات خندید، در خنده اش شهوت و تمنا و نوعی خلسه نهفته بود بطوری که از جلد کودکی که بودم در آمدم و در قالب زنی که از همه چیز خبر دارد فرو رفتم.. در واقع نسبت به همسالانم من از خیلی چیزها خبر داشتم خانوادهام مرا در مسیری قرار داده بودند که خیلی چیزها را درک کنم... من که هرگز به نانوایی نمی رفتم، به اصرار از عمه نرگس میخواستم مرا به سنگکی بفرستد، در سنگکی اگر شلوغ بود، طاهر زودتر از همیشه نان مرا میداد و اگر سرش خلوت بود، روی نان خشکاش می پاشید با دقت می پخت و مرتباً بگو و بخند میکرد، من کمتر حرف می زدم، یعنی از شاطر و ترازو دارنانوایی خجالت میکشیدم روزها گویی میگذاشتند پشت سر هم میگذاشتند... و گذشت روزها مرا به طاهر نزدیکتر می کرد، کم کم شبها از خانه بیرون می آمدم و با او به گردش میرفتم... پسرها هیچ فرقی باهم ندارند، طاهر هم شبیه فرامرز بود، همه شان از آدم يك چیز میخواستند، وقیح بودند و با آدم بد رفتاری میکردند. به احساساتم توجه نداشتند، نمی دانستند چه می خواهم نه فرامرز و نه طاهر هیچکدام قادر نشدند جای محبت آقا جان و مامان را در سینه ام پر کنند همه چیز برایم به پایان آمده بود.

بقیه در صفحه ۴۸

REYTOX



دیتکس

حشره کش
مطمئن - بی خطر

فراورده جدید شرکت ملی نفت ایران

روابط عمومی صنعت نفت ایران

بچه‌های محله پائین

بقیه از صفحه ۴۶

ماه‌ها از آشنائی من و طاهر گذشت، من آن قمر تاج چشم و گوش بسته نبودم... طاهر روزی از من خواست برای دیدار مادرش بخانه‌شان برویم تا مرا به او نشان بدهد و بساط عروسی را برآورد. يك ظهر پاییز که آسمان گرفته و غمگین بود در پشت باغ شهر به او پیوستم و پیاده همراه طاهر به سوی مقصدی نامعلوم راه افتادیم، نمی دانستم کجا

میروم و چه کار باید بکنم... «طاهر» مرا از این کوچه به آن کوچه می‌برد، احساس میکردم میخواهد وقت بگذرد. بالاخره غروب آمد و وقتی چراغها روشن شدند... دستم را گرفت و گفت رویم را خوب بگیرم، کمکم کرد از تپه‌ای بالا بروم و بعد از يك سربالایی سرازیر شدیم، از کوچه‌ای که به آن رفته بودم چیزی بخاطر ندارم، فقط میدانم طاهر هراسان دستم را گرفت و بطرف یکی از خانه‌ها کشید و در را محکم از پشت قفل کرد از چند پله پایین رفتیم، خانه بوی نم

میداد. از حیاطی وسیع گذشتیم در ته حیاط نور بسیار ضعیفی از پشت شیشه‌ها بیرون میزد، (طاهر) پاورچین پاورچین جلو رفت و از پشت شیشه اتاق را کاوید به طرفم که سرگردان و مبهوت ایستاده بودم بازگشت با تردید و هیجان زده گفت: — الانه میریم سراغ خانم... بهش میگن مامان... سعی کن دختر خوبی براش باشی والا اگه دوستت نداشته باشه، منم دوستت نخواهم داشت بعله... دیگه... به سادگی بجگانه پرسیدم — چه جوری میتونم دختر

خوبی براش باشم. در تاریکی به درون چشمانم نگریست برق عجیبی داشتند، با لحنی مرموزانه جواب داد: — هرچه میگه قبول کن، نونت تو روغنه!..

دستم را در میان پنجه‌های درشتش گرفت و به طرف دالان باریک و سیاه رفت چند تلنگر به در اتاق زد و صدای خشکی گفت: — کیه!؟

صدای مامان طاهر خشن و درشت بود بطوری که قبل از دیدارش چنددم شد! ناتمام

عادات زشت

بقیه از صفحه ۷

را نکن «آیا بهتر نیست مداخلات خودمان را به مسائل اساسی‌تر که در تعلیم و تربیت اثر بیشتر دارند منحصر سازیم؟ گذشته از این توقع انجام حرکات مودبانه و رعایت صد درصد آداب و اتیکت از کودک مانند آن نیست که او را به حيله‌گری و فریفتن عادت دهیم؟

برای پاسخ به این سؤال باید دید عقیده ما در مورد تعلیم و تربیت صحیح چیست. فی‌المثل یاد دادن به کودک که در مقابل دیگران تعظیم کند و یا آنکه ساکت بماند نشانه عقیده درست درباره تعلیم و تربیت نیست بلکه فقط لازم است به کودک فهماند که روابطش با بزرگتران باید براساس دوستی و محبت متقابل پایدار باشد. کودکان بی‌تربیتی‌های ما را در ذهن ثبت میکنند

رفتار و عادات خوب را نمیتوان فقط بطور نظری برای

بچه‌ها شرح داد بلکه لازم است که خود مثال زنده‌ای برای کودک باشیم و قبل از هر چیز بدیگران و بخصوص خود بچه‌ها توهین و بی‌حرمتی نکنیم. پدر و مادریکه هنگام اشتغال فرزند خود به انجام تکالیف مدرسه یا گوش دادن به صفحات دلخواه رعایت سکوت را نمی‌کنند و مرتب مخل آرامش بچه میشوند و یا اینکه به هنگام ارتکاب يك حرکت ناپسند از فرزند خود پوزش میخواهند و یا موقع بازگشت او به خانه حالش را نمی‌پرسند نباید از بچه‌های خود توقع معجزه‌هایی در ادب و تربیت داشته باشند موقعیکه شما به‌همسر خود میگوئید باید بمادر من تلفن کنم و حال او را بپرسم در غیر اینصورت خواهد رنجید.

موضوع دیگری که در ذهن کودک نقش می‌بندد، آزادی متقابل است. مثلاً کودکی که هنگام گفتگوی ماباد و ستانمان نمیتواند لحظه‌ای آرام بنشیند باید ناگزیر به گوشه‌ای رانده و مشغول بازی گردد زیرا ما نیز حق آزادی لازم را داریم.

این کودک وقتی بهتر به توقع ما از خودش پی خواهد برد که موقع بازی کردن او با دوستانش مرتب با ملاحظات بیجا و کنج‌کاوای فراوان مانع تفریحش نشویم. پس از آنکه این اصل آزادی متقابل بین کودک و بزرگترها برقرار شد باید بجزئیات پرداخت فی‌المثل باید باو یاد داد چرا موقع غذا خوردن باید برخی از شرایط را رعایت کرد، چرا دستمال سفره را نباید مثل قاب دستمال کثیف کرد، چرا در اتوبوس و قطار جای خود را باید به سالمندان داد.

توضیحات ما باید کاملاً مفید و مختصر باشد مثلاً باید به کودک یاد داد اگر چنگال را اینطور بگیرد راحت است و اگر سوپ را روی میز بریزد باید سفره را بکلی شست و اگر بدیگران سلام نکند نباید توقع داشته باشد که نسبت باو مودب و مهربان باشند.

در چه مواقعی بهتر است که از خطاهای کودک چشم‌پوشی کنید:

در دوران بلوغ کودکان از خود حرکات عجیب و غریبی بروز میدهند مثلاً بنظر میرسد بدنشان بخودشان تعلق ندارد یا در پشت میز ناهار بطور طبیعی نمی‌شینند. در اینگونه مواقع بهتر است برای جلوگیری از مباحثاتی که موجب خشمگین شدن آنها و خود ما میشود، از خطایشان چشم‌پوشیم.

در برخی از موارد رشد سریع، کودکان مانند اسب می‌پرند، بهمه جا آویزان میشوند کفش را در پای خود تحمل نمی‌کنند، در این قبیل موارد نیز بهتر است این حرکات ناچیز را نادیده گرفت و مداخله در امور تربیت کودک را به مسائل مهم‌تر موقوف ساخت.

بطور کلی باید چنین نتیجه گرفت که توجه به کودک و مراقبت ادب و تربیت او در خانه و خارج از خانه باید یکسان باشد و در مورد مسائل ناچیز آزادی کودک را باید رعایت کرد و برعکس در مورد مسائل اساسی‌تر برای رفع نقائص او همت گماشت. ■

یا اینکه بار دیگر دروغی از خود ساخته است. و دیگر کودکان از مونیکا کناره می گیرند زیرا آنها تا ثنون چندین بار، از این جهت که به گفته های ناهید اعتماد کرده اند، تنبیه شده اند.

انگیزه: ناهید در خانواده ای تربیت میشود که در آن مشاخره و اختلاف میان والدین مکرر رخ میدهد. مجبتي را که یکی از طرفین به دیگری نمیدهد به نحوی زیانبخش متوجه کودک میکند. و برای اینکه متقابلاً علاقه و محبت کودک را به سوی خود جلب کند میکوشد تا با اهدای هدایای گوناگون به کودک، موافقت با آزادیهای بی بند و بارو یا برداشتن قیودی که طرف دیگر برقرار کرده است به آن مایل شود.

بطور خلاصه: کودکانی که پدران و مادرانشان با یکدیگر به اختلاف عقیده دارند و دائماً در ستیزه و مشاجره به سر می برند نحوه به کرسی نشاندن خواست های خود را از راههای غیرمجاز فرا می گیرند. آنها می آموزند که چگونه می توان پدر و مادر را با یکدیگر درگیر ساخت و آنان را در برابر یکدیگر قرار داد و واقعیت را از چشمان پنهان کرد.

راهنمایی: این یکی از مسائل بزرگی است که می بایستی به آن توجه بسیار بشود. مسئله اینست که چگونه می توان رشته ای را که گسسته است بار دیگر پیوند زد؟ اینجاست که تشکیل يك شورای راهنمایی خانواده که اینگونه والدین را راهنمایی کند و اختلافات آنان را از میان بردارد ضروری به نظر میرسد.

مورد چهارم

نو آموز کنک زن

خسرو به خانه می آید، آستین

شماره سی و یکم



برابر هر چیز و هر کس. این کودکان در زمره آن نوب آموزشی هستند که در دیستان مسخرگی پیشه می کنند، شکلاک در می آورند و هیچ چیز را جدی نمیگیرند. آنها بدین ترتیب بین خود و دیگر کودکان پرده ای میکشند و با خود می اندیشند: اگر آنها مرا جدی نمیگیرند لااقل کاری هم با من ندارند.

نو آموز ایده آل

این مورد خیلی کوتاه است. نه مثالی و نه عوامل پنهان روان شناسی در آن ذکر میشود. زیرا که نو آموز ایده آل به همان اندازه کم پیدا میشود که کودک ایده آل می تواند وجود داشته باشد. هر کودکی به نحوی دارای خصایل و روش های غیرعادی است. وقتی که این مطلب را تا به آخر خواندید بدون شك نکاتی از آن شما را به یاد دختر یا پسر نو آموزتان میاندازد.

نو آموزانی که بدون دشواری بزرگی در يك خانواده معمولی بزرگ شده اند و ناسازگاری و خشونتى بیش از حد متعارف از خود نشان نمیدهند و تا حدودی به شرایط رفتار خود با دیگر کودکان و با افراد بالغ آشنا هستند دلیلی برای نگرانی از خود بر جای نمی گذارند.

دنباله این گزارش جالب و فصل دوم را با عنوان از کودک خود چه انتظاری دارید؟ در شماره آینده خواهید خواند.

کوچکترین اختیاری از خود ندارند و ناچار است کور کورانه از دستور پدر پیروی کند ناگزیر در بیرون از خانه سایر همسالان خود را آزار میدهد.

بطور خلاصه: تربیت خشونت آمیز و توأم با جبر و فشار کودک را دچار سرخوردگی های روانی، خشونت و ناسازگاری و احساس حقارت میکند. وی از هر فرصتی استفاده می کند تا ناراحتی های پیچیده روانی خود را تسکین دهد.

راهنمایی: هنگامیکه پدری سرانجام دریافت که روش تربیتی خشونت آمیز وی چه آسیب شدیدی را بر کودک وارد آورده است آنگاه می بایستی بیدارنگ در تربیت کودک خود تجدید نظر کند. این تربیت می بایستی از نو آغاز شود. وحشت کودک از تنبیه شدن باید برطرف شود. باید به همفکری و اظهار نظر برانگیخته شود، مورد تشویق قرار گیرد و اعتماد وی جلب شود. تنها براین اساس است که تربیت نوین کودک می تواند آغاز گردد.

يك نکته مهم:

رفتار خشونت از طرف والدین می تواند تأثیرات فاجعه آمیزی نیز داشته باشد. در پاره ای موارد کودک رفتاری خشونت آمیز و ناسازگار نخواهد داشت اعتماد به نفس وی چنان درهم کوفته شده است که او فقط احساس ترس و وحشت میکند، ترس و وحشت در

پالتوش جر خورده، شلوارش پاره شده و چهره اش خراش برداشته است. خندان و غرور آمیز با چهره ای برافروخته میگوید: «پیروزی با من بود.» و بعد سوگند خوران ادامه میدهد: «اما مامان آنها اول شروع کردند، باور کن!»

مادر می گوید: هفته پیش چه؟ هفته قبل از آن چه؟ آن موقع هاهم آنها شروع کرده بودند؟»

خسرو چه در هنگام بازی و چه در مدرسه، همه جا می خواهد ثابت کند که از همه قوی تر است و برای اینکار اغلب از مشت هایش استفاده میکند.

عواقب و تأثیرات: خسرو تنها می ماند. کودکان از او کناره می گیرند، آنها او را دوست ندارند فقط از او می ترسند. او در درسهای خود نیز با عدم موفقیت روبروست زیرا که پیروزی و پیشرفت خود را در میدان دیگری جستجو میکند، خسرو در زد و خورد با سایر همکلاسانش از موفقیت برخوردار است و میکوشد تا در این زمینه امتیازات خود را حفظ کند.

انگیزه: آیا ممکن است که پدر خسرو نیز همینطور فکر کند؟ آیا در تربیت فرزند خود سختگیری زیادی به خرج میدهد؟ اگر این طور است پس موضوع کاملاً روشن است. از آنجا که خسرو در خانه

دنيڪا قشنگ تصوير



پس چرا هر چی ماتیک میمالم
مٹ مامان نمیشم !؟

معرفی شاگردان ممتاز

در

کودک‌وزندی

بخطرات احترام به شخصیت کودک و ارج‌گزاری به کوشش و تلاش او در راه تحصیل دانش قسمتی از مجله را به معرفی شاگردان اول مدارس تهران و شهرستان‌ها اختصاص دادیم اگر کودک شما هم شاگرد اول یا ممتاز کلاس می‌باشد عکس او را به همراه گواهی دبستان بفرستید «رایگان» بترتیب چاپ خواهیم کرد.



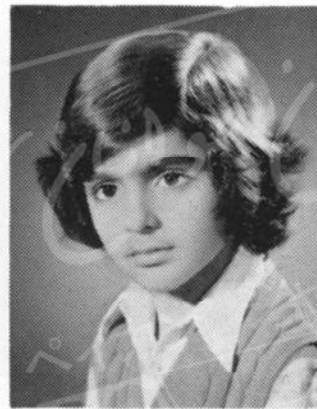
داریوش کسرائی

شاگرد اول کلاس سوم دبستان
ابراهیم صهبا - تهران



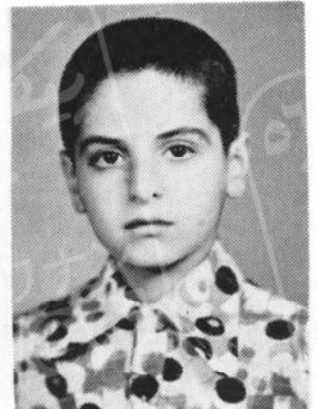
رویا پیامی

شاگرد ممتاز کلاس سوم دبستان
والاحضرت مهناز - تهران



بابک شهرستانی

شاگرد ممتاز کلاس چهارم دبستان
شاهدخت فرحناز - تهران



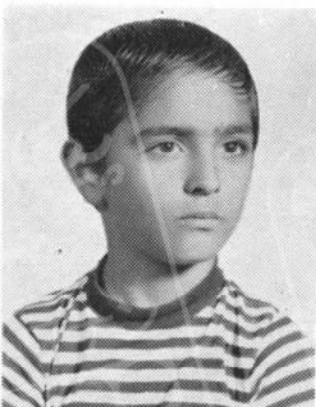
حمید رضا رضایوف

شاگرد اول کلاس دوم دبستان
محمدشاهین - تهران



بنفشه بهارستان خوشحالی

شاگرد ممتاز کلاس سوم دبستان
رویای صادق - آبادان



اصغر شریف‌زاده علمداری

شاگرد ممتاز کلاس دوم دبستان
بامشاد تهران



آرمان معتدل

شاگرد ممتاز کلاس دوم دبستان
کیمیا - تهران



کتایون شهرستانی

شاگرد ممتاز کلاس اول دبستان
شاهدخت فرحناز - تهران

پیکان جوانان ۵۶

پیکان، جَاوَانَان



www.javanan56.com

پیکان جوانان ۵۶

پیکان، جَاوَانَان



www.javanan56.com

پیکان جوانان ۵۶

پیکان، جَاوَانَان



www.javanan56.com

پیکان جوانان ۵۶

پیکان، جَاوَانَان



www.javanan56.com

پیکان جوانان ۵۶

پیکان، جَاوَانَان



www.javanan56.com

پیکان جوانان ۵۶

پیکان، جَاوَانَان



www.javanan56.com